

سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد

جزوه متون فقه ویژه آزمون دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی

آخرین نسخه بروزرسانی شده را از سایت بگیرید چون با توجه به تغییرات سرفصل‌های جدید، نسخه موجود در وبسایت را عوض می‌کنیم!

آخرین بروزرسانی: زمستان ۱۳۹۹

جمع‌آوری: دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری، مدرس دانشگاه و عضو هیأت علمی)

به کوشش انور یوسفی

این جزوه، شرح روان و بیانی ساده دارد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند. مطالعه‌ی این جزوه به دانشجویان دوره کارشناسی ارشد و علی‌الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون تخصصی دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی توصیه می‌شود. ده‌ها جزوه سبک و روان حقوقی دیگر که به طور شگفت‌انگیزی شیوا و گیرا و رسا توضیح دادم و قول می‌دم که اگه فقط یکی از اوونها رو از سایت www.mollakarimi.ir بگیرید و مطالعه کنید به جزواتم اعتبار پیدا می‌کنید! تمرکز اصلی کار من در این نوشته و بقیه جزوات گذاشته شده در وبسایتم (مثل جزوات آیین دادرسی مدنی، آیین دادرسی کیفری، حقوق جزا، اصول فقه و حقوق تجارت) اینه که مثل یه گاو بنفش در بین سایر گاوها که سیاه و سفید هستند متمایز باشم!! در واقع این، هدف من است که متفاوت باشم و در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق، کارهای متفاوتی نسبت به دیگران انجام بدم. می‌خوام نوشته‌هام مثل گاو بنفش باشه که واقعاً در خور توجه باشه. حتماً دیدید آدم‌هایی رو که با یه ویژگی خاص، خودشون رو متفاوت و منحصر به فرد نشون می‌دن؛ مثلاً عینک زرد می‌زنن یا یه مدل موی خاص خودشون رو دارن؛ من هم می‌خوام با «ساده‌نویسی» و آوردن مثال‌های ساده‌فهم متفاوت باشم و با این ویژگی، به چشم بیام. من کمترین می‌خوام که بهترین تبلیغ برای کارهام، تمایز و انجام کاری نو و جالب‌توجه باشه. نمی‌خوام از این جمله کلیشه‌ای‌ها بگم ولی «کلید موفقیت، متفاوت‌بودنه». من این «متفاوت‌بودن» رو در جزوه‌هایی که به رایگان در دسترس دانشجویان حقوق گذاشتم، نشون دادم. در آخر، باید بگم که جزوات سایت MollaKarimi.ir و حتی این نوشته دائماً با توجه به سرفصل‌های جدید و آخرین تغییرات قوانین و سرفصل‌ها، به روز می‌شه و چنانچه پی.دی.اف یا نسخه چاپ‌شده جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخه به روز رو دانلود کنید. ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیه کارگاه‌هاست! اسم کارگاه ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می‌تونید اینستاگرام ([@vekalatyar](https://www.instagram.com/vekalatyar)) و تلگرام ما ([@omidmollakarimi](https://www.t.me/omidmollakarimi)) رو دنبال کنید تا کلی محتوای حقوقی خوب رو مشاهده و دریافت کنید. در آخر هم باید بگم کافیه نام و نام خانوادگی خودتون رو به فارسی به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتس‌آپ کنید تا از آخرین تغییرات این جزوات و اخبار حقوقی و جزوات جدیدی که نگارش می‌شه مطلع‌تون کنیم.

توجه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی توسط معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبه انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه‌برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می‌باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان‌آور است. نگارنده، سپاسگزار خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه‌های فوق یا ایمیل (mollakarimi.omid@gmail.com) بیان فرمایند.

تبلیغ خودم! امید ملاکریمی هستم مدرس دانشگاه، عضو هیأت علمی و وکیل پایه یک دادگستری و همینطور تدوین‌کننده جزوات آزمون‌های حقوقی. می‌خوام یه داستان جالب براتون تعریف کنم، یادمه زمانی که مدرک کارشناسیم رو گرفتم خب اوون موقع مثل الان اینجوری در فضای مجازی فایل‌های صوتی یا جزوات در دسترس نبود؛ یه دوستی داشتم که توی کلاسای یکی از مؤسسات آموزشی که توی تهران بود شرکت کرده بود و سر کلاس جزواتی را که اساتید می‌گفتن رو با یه خط خیلی بدی نوشته بود؛ خلاصه من هم که توان شرکت در اوون کلاس‌ها در اون زمان نداشتم ازش

خواهش کردم که کپی اون‌ها رو در اختیارم بگذاره، بهم گفت که من اوومدم توی یه خونه‌ای که در شهرستان دارم و برای آزمون وکالت می‌خونم و دسترسی و امکان تهیه کپی ندارم؛ گفت که برو فلان آدرس توی تهران (که آدرس همون مؤسسه آموزشی بود) برو واحد انتشاراتش و جزوات رو بخر! خوشحال شدم و رفتم اونجا، یه آقای مُسنی توی قسمت تکثیر یا همون واحد انتشارات اون مؤسسه نشسته بود و تا گفتم جزوه فلان اساتید رو می‌خوام بهم گفت دانشجوی مؤسسه هستی؟ گفتم که نه! گفت ببین پسر جون! اینجا یه مؤسسه است که داره کار تجاری انجام می‌ده اینجوری که مثلاً استاد یه جزوه ۲۰۰ صفحه‌ای میده به من که تکثیر کنم و بدم به دانشجویهای همین مؤسسه که کلاس‌های اوون استاد در اوون درس خاص رو شرکت کردن؛ حرفش رو قطع کردم بهش گفتم: «می‌تونم خواهش کنم که همین جزوه‌ها رو به من بدین؟»؛ گفت: «وایسا هنوز حرفم تموم نشده!»؛ گفتم: «ببخشید، بفرمایید!»؛ ادامه داد که «اون استاده که جزوه ۲۰۰ صفحه‌ای تاییی را در اختیار دانشجویها قرار داده اینجوری نیست که کل کلید یا فرمول یا دستورالعمل قبولی رو بده به دست من که تکثیر شه!»؛ ادامه داد که: «همون استاد به بچه‌ها سر کلاس جزوه هم می‌گه که بنویسن و جزوه دست‌نویس می‌شه مکمل این جزوه تاییی و گفت جالب‌تر اینکه در همین جزوه تایپ‌شده هم ایراداتی وجود داره که سرکلاس به بچه‌ها می‌گه که اصلاحش کن!»؛ ادامه داد: «بعله اینجور یاس!»؛ خیلی ناراحت شدم از اینکه چرا باید اوون‌هایی که به این کلاس دسترسی دارن یا توان مالی دارن قبول بشن، از طرف دیگه هم از اون دوستم ناراحت شدم که چرا منو پیچوند! زنگ زدم بهش گفتم ماجرا از این قراره؛ متوجه کاری که باهام انجام داده بود شد، خواست جبران کنه، بهم گفت باشو بیا اینجا و از جزوات نُت‌برداری کن، البته بازم نگفت که بهت کپی‌ها رو می‌دم! شاید حق داشت چون هزینه کرده بود و نمی‌خواست یه رقیب اضافه بشه! منم که «مُصر بودن» و «پیگیر بودن» اصن تو ذاتمه کوبیدم رفتم اونجا؛ پنج ساعت توی راه بودم و خلاصه بهم محبت کرد و سه شبانه روز ازم پذیرایی کرد و یک دونه از این میزهایی که مُلاها دارن بهم داد که بنشینم و یادداشت‌برداری کنم؛ بعد از اینکه کارم تموم شد و با اتوبوس در مسیر برگشت بودم در حالی که داشتم به انگشت بزرگه دست راستم که کبود شده بود (اینقدر که نوشته بودم!) نگاه می‌کردم توی این فکر بودم که اگه یکی این رفیقی که من داشتم رو نداشت و امکان حضور در این کلاس‌ها رو هم به جهت عدم توانایی مالی نداشت مسلماً از پیشرفت باز می‌موند و البته نتیجه، این می‌شد که فقر و زندگی کردن توی نقاط دورافتاده و محروم باعث باز موندن آدم‌های مُستعد می‌شه، البته بگذریم که معدود اساتیدی هم هستند که همه چیز رو در مادیات می‌دوین و اون‌ها هم در خصوص عدم پیشرفت این آدم‌های مستعد مسؤلند؛ تو همین فکر بودم که یهو یه جمله از یکی از معلم‌هام یادم اومد، گفته بود که: «اگر با خدا وعده کنی که یه بخشی از کارت رو در آینده به اون‌هایی که نیاز به خدمت تو دارن تَبَرَّعاً خیر کنی جواب خوبی می‌گیری»، خلاصه به اون بزرگ‌بابا («خدا» رو می‌گم) قول دادم که اگه قبول بشم یک به ده پول حاصله از وکالت یا قضاوت و همینطور یک‌دهم از زمانم رو به تدوین جزوات رایگان اختصاص بدم؛ اینجوری شد که سال بعدش، خبر شیرین قبولیم رو بعد از مادرم، به خودش (یعنی خدا) دادم و گفتم بهش که: «از فردا، اجرای وعدهم رو شروع می‌کنم الان نه سال از اون روز می‌گذره و من تمام جزوات مورد نیاز برای قبولی در آزمون‌های حقوقی رو کامل کردم؛ البته بگم که من نه یک به ده؛ بلکه نه به ده مالم و وقتی رو به این مهم اختصاص دادم و البته خدا در تمام این سال‌ها آدم‌هایی رو سر راهم گذاشت که بهم کمک کردن و وجودشون مایه رحمت بود؛ خلاصه اینکه به گفته قرآن «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!» و من دست‌های او را در کلیه امورم دیدم؛ امروز که این متن را برای اولین بار می‌خونید خرسندم از اینکه جزواتم روزانه هزاران مرتبه دانلود می‌شود و خدا را شاکرم که داوطلبان از کامل بودن و بی‌نقص بودن اون‌ها صحبت می‌کنن؛ من تردید ندارم که مطالعه جزواتم برای موفقیت در آزمون‌ها (البته در کنار خواندن قانون) کافی است. این جزوات کاملاً رایگان است (و دائماً بروز می‌شه) و یه خواهش از شما دارم که فقط یکی از جزوات رو دانلود کنید و اگه به معجزه اون‌ها پی بردین اون‌ها رو به دوستان تون معرفی کنین، من برای گسترش این کار خیر به کمک شما نیاز دارم؛ بدون وجود شما محاله که به این منابع کنکوری دست پیدا کنند. البته بدونید این کار خیر شما هم بهتون برمی‌گرده!

ما در سایت mollakarimi.ir، کانال تلگرام «@OmidMollakarimi» و صفحه اینستاگرام «@vekalatyar»، هر آنچه برای قبولی در آزمون‌های حقوقی نیاز است را به شما خواهیم داد! می‌دانیم که داوطلبان آزمون‌های حقوقی، زمانی که تصمیم می‌گیرند که شروع به خواندن نمایند در انتخاب منابع سردرگم هستند؛ کاری که ما انجام می‌دهیم این است که اوون منابعی رو که برای قبولی کفایت می‌کند رو به طور رایگان در اختیار تون می‌گذاریم و بهتون اطمینان می‌دیم که نیاز به خواندن منابع متعدد نخواهید داشت. در واقع، صدها داوطلبی که از این خدمات استفاده کردند و جواب گرفتن رو می‌تونیم شاهد عملکرد مثبتمون بدونیم.

تقدیم به تمام کسانی که تا به حال هیچ به آن ما تقدیم نشده است؛ تقدیم به کسانمان!

الحدود

حدود

✓ **حدود:** جمع کلمه «حدّ» می‌باشد و به مجازات‌هایی گفته می‌شود که مقدار و چگونگی آن را خود شارع معین و مشخص کرده باشد؛ حدود در مقابل تعزیرات قرار دارد.

الزنا

زنا

الزَّانَا هُوَ اِيْلَاجُ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ فِي فَرْجِ امْرَأَةٍ بَلٍ مُّطْلَقٍ الْاِنْشِي قُبْلًا اَوْ دُبْرًا مُحَرَّمَةً عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ عَقْدٍ نِكَاحٍ بَيْنَهُمَا وَ لَا شُبْهَةَ مُوجِبَةَ لِاِعْتِقَادِ الْحِلِّ قَدَرِ الْحَشْفَةِ عَالِمًا بِالتَّحْرِيمِ مُخْتَارًا فِي الْفِعْلِ

زنا عبارت است از این که شخص بالغ عاقل، در فرج زنی بلکه هر مؤنثی از جلو یا عقب دخول کند؛ در حالی که آن زن بر آن شخص حرام بوده و بین آن دو عقد نکاح وجود نداشته باشد و شبهه‌ای نیز که موجب اعتقاد به حلال بودن آن زن می‌گردد، در کار نباشد و به اندازه حشفه (سر آلت تناسلی) دخول کند، در حالی که علم به حرمت این عمل داشته و در انجام عمل زنا مختار باشد.

فهنا قيود:

پس چند قيد (برای تحقق زنا) وجود دارد:

أحدهما: الإيلاج؛ فلا يتحقق الزنا بدون كالتفخيذ وغيره، وإن كان محرماً يوجب التعزير

✓ داخل کردن است؛ بنابراین زنا بدون داخل کردن آلت نشیر عمل تفخيذ و غیر آن محقق نمی‌شود؛ اگر چه تفخيذ و امثال آن عمل حرامی است که موجب تعزیر می‌گردد

ثانيها: كونه من البالغ؛ فلو أولج الصبي؛ أدب خاصة

✓ داخل کردن آلت (در فرج زن) توسط شخص بالغ باشد، پس در صورتی که پسر بچه، عمل دخول را انجام دهد فقط تأدیب می‌شود
ثالثها: كونه عاقلاً؛ فلا يحد المجنون على الأقوي لارتفاع القلم عنه

✓ انجام دهنده باید عاقل باشد؛ از این رو بنابر نظر قوی‌تر، مجنون حد زنا نمی‌خورد؛ زیرا قلم تکلیف از او برداشته شده است.

رابعها: كون الإيلاج في فرجها؛ فلا عبرة بإيلاجه في غيره من المنافذ وإن حصل به الشهوة و الإنزال

فروکردن باید در فرج زن باشد؛ بنابراین فروکردن آلت تناسلی در منافذ دیگر بدن زن، حتی اگر باعث شهوت و انزال گردد تأثیری ندارد
و المراد بالفرج العورة فيشمل القبل و الدبر و إن كان إطلاقه على القبل أغلب

و منظور از «فَرْج» عورت می‌باشد که شامل عضو جلو زن (قُبُل) و پشت زن (دُبُر) می‌شود اگر چه لفظ «فَرْج» بیشتر به آلت تناسلی جلو اطلاق می‌گردد.

خامسها: كُونَهَا امْرَأَةٌ وَ هِيَ الْبَالِغَةُ تَسَعُ سِنِينَ وَلَا فَرْقَ فِيهَا بَيْنَ الْعَاقِلَةِ وَالْمَجْنُونَةِ الْحَيَّةِ وَالْمَيِّتَةِ وَإِنْ كَانَ الْمَيِّتُ أَعْلَى

۵ - کسی که با او نزدیکی می‌شود (مفعول) زن باشد؛ یعنی دختری که به نُه سال (تمام قمری) رسیده باشد؛ و در مورد زن بین زن عاقل و زن دیوانه فرقی نیست و بین زن زنده و زن مرده تفاوتی نیست؛ اگر چه زنا با زن مرده حرمت شدیدتری دارد.

و خَرَجَ بِهَا إِيْلَاجُهُ فِي دُبْرِ الذَّكَرِ، فَإِنَّهُ فِي دُبْرِ الذَّكَرِ، فَإِنَّهُ لَا يَعْدُ زِنًا وَإِنْ كَانَ أَفْحَشَ وَأَعْلَى عَقُوبَةً

مصنف (شهید اول «ره») به وسیله قید «امراة»، داخل کردن به مقدار حشفه در عقب انسان مذکر را (از تعریف زنا) خارج کرد، به دلیل آن که چنین عملی زنا محسوب نمی‌شود؛ اگر چه این عمل قبیح‌تر (از زنا) بوده و مجازات شدیدتری دارد.

سادسها: كُونَهَا مُحْرَمَةً عَلَيْهِ؛ فَلَوْ كَانَتْ حَلِيلَةً بِزَوْجِيَّةٍ لَمْ يَتَحَقَّقْ الزَّانَا

۶ - زن بر مرد دخول کننده حرام باشد؛ بنابراین اگر آن زن به واسطه عقد زوجیت بر مرد دخول کننده حلال باشد، زنا تحقق نخواهد یافت. سابعها: كُونَهَا غَيْرَ مَعْقُودٍ عَلَيْهَا وَلَا مَأْتِيَةً بِشِبْهَةٍ؛ وَبِهِ يَخْرُجُ وَطِ الزَّوْجَةِ الْمُحْرَمَةِ لِعَارِضٍ؛ فَلَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ

وَإِنْ حَرَمَ

۷ - زن در عقد نکاح مرد نزدیکی کننده با او نبوده؛ و نزدیکی کردن مرد با او از روی شبهه صورت نگرفته باشد؛ و به وسیله این قید نزدیکی (وطی) با زوجه‌ای که به واسطه مانعی (نظیر حیض یا إحرام) بر مرد حرام باشد خارج می‌گردد؛ بنابراین نزدیکی کردن با چنین زنی (بر شوهر او) حرام است اما حدّ زنا بر آن مترتب نمی‌شود.

ثامنها: كُونُ الْإِيْلَاجِ بِقَدْرِ الْحَشْفَةِ فَمَا زَادَ؛ فَلَوْ أَوْلَجَ دُونَ ذَلِكَ لَمْ يَتَحَقَّقْ الزَّانَا كَمَا لَا يَتَحَقَّقُ الْوَطْ

۸ - داخل کردن آلت تناسلی به میزان حشفه و یا بیشتر از آن مقدار باشد؛ در نتیجه اگر کمتر از این مقدار دخول صورت گیرد، زنا تحقق پیدا نمی‌کند، همان‌گونه که اصلاً (وطی) نزدیکی محقق نمی‌شود.

تاسعها: كُونُهُ عَالِمًا بِتَحْرِيمِ الْفِعْلِ؛ فَلَوْ جَهَلَ التَّحْرِيمَ ابْتِدَاءً لِقُرْبِ عَهْدِهِ بِالذَّيْنِ أَوْ لِشِبْهَةٍ فَتَوَهَّمَ الْحِلَّ مَعَ إِمْكَانِهِ فِي حَقِّهِ لَمْ يَكُنْ زَانِيًا

۹ - زناکننده باید به حرمت این عمل آگاه باشد؛ بنابراین اگر به دلیل تازه مسلمان بودن، نداند که این عمل حرام است، یا به جهت شبهه‌ای که موجب توهم حلال بودن عمل شده است وجود داشته باشد و چنین توهمی در مورد او ممکن باشد، زناکار شمرده نمی‌شود.

عاشرها: كُونُهُ مُخْتَارًا؛ فَلَوْ اكْرَاهَ عَلَى الزَّانَا لَمْ يُحَدَّ عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلِينَ فِي الْفَاعِلِ وَإِجْمَاعًا فِي الْقَابِلِ

۱۰ - زناکننده باید مختار باشد؛ بنابراین اگر به زنا اکراه شود، نسبت به فاعل طبق صحیح‌ترین دو قول و نسبت به مفعول به اجماع فقها حد جاری نمی‌شود.

فَلَوْ تَزَوَّجَ الْأُمُّ أَوْ الْمُحْصَنَةَ الْمُتَزَوِّجَةَ بِغَيْرِهِ ظَانًّا الْحِلَّ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ لِلشُّبْهَةِ وَالْحُدُودُ تُدْرُ بِالشُّبْهَاتِ

اگر شخصی با مادر خود و یا با زن محصنه‌ای ازدواج کند که آن زن محصنه با کسی غیر از مرد ازدواج‌کننده (از روی شبهه) ازدواج کرده باشد؛ در حالی که آن شخص، ظنّ به حلال بودن ازدواج با مادر یا با آن زن محصنه داشته باشد، در این صورت به دلیل وجود شبهه، آن مرد حد نمی‌خورد و حدود به واسطه شبهه ساقط می‌گردد.

وَلَا يَكْفِي فِي تَحَقُّقِ الشُّبْهَةِ الدَّرَائَةُ لِلْحَدِّ الْعَقْدِ عَلَى الْمُحْرَمَةِ بِمُجَرَّدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُظَنَّ الْحِلَّ إِجْمَاعًا

به اجماع فقها، برای تحقق پیدا کردن شبهه‌ای که حد را ساقط می‌کند، عقد کردن زنی که بر عاقد حرام است؛ بدون این که عاقد، ظنّ به حلال بودن داشته باشد کفایت نمی‌کند.

طرق إثبات الزنا

راه‌های اثبات زنا

۱. الاقرار به أربع مرّاتٍ مع كمال المقرّ ببلوغه و عقله و اختياره

۱- اقرار کردن به زنا چهار مرتبه، به شرط آن که اقرارکننده به واسطه داشتن بلوغ، عقل و اختیار، کامل باشد و لو نسب المقرّ الزنا إلى امرأةٍ معيّنةٍ كأن يقول: «زنيْتُ بِفُلانةٍ» أو نسبته المرأة المقرّرة به إلى رجلٍ معيّنٍ وجب

على المقرّ حدّ القذف لمن نسبته إليه بأول مرّة

اگر مرد اقرارکننده، زنا را به زن معینی نسبت دهد؛ نظیر این که بگوید: «من با فلان زن زنا کردم» یا اینکه زن اقرارکننده به زنا، زنا را به مرد معینی نسبت دهد. در این صورت با همان مرتبه اول اقرار، اقرارکننده به دلیل نسبت دادن زنا به آن شخص باید حدّ قذف بخورد لأنه قذف صريح و ايجابه الحد لا يتوقف على تعدده

به دلیل آن که نسبت دادن زنا، قذف صریح محسوب می‌شود و این که نسبت دادن زنا، حد را واجب می‌گرداند و مشروط به تعدد قذف نمی‌باشد. و لا يجب على المقرّ حدّ الزنا إلا بأربع مرّاتٍ كما لو لم ينسبه إلى معيّنٍ

حدّ زنا بر کسی که اقرار به زنا می‌کند جز با چهار بار اقرارکردن واجب نمی‌شود، چنان که اگر اقرارکننده، زنا را به شخص معینی نسبت ندهد چنین است.

۲. البيّنة؛ و لو شهد به أقلّ من النصاب المعتبر فيه و هو أربعة رجالٍ أو ثلاثة و امرأتان أو رجلان و أربع نسوة و

إن ثبت بالأخير الجلد خاصةً حدوا للفريّة

۳- اقامه بینة؛ و اگر کمتر از نصاب لازم در زنا شهادت دهند؛ که این نصاب همانا شهادت دادن چهار مرد، یا سه مرد و دو زن و یا دو مرد و چهار زن است اگر چه در مورد اخیر (یعنی شهادت دو مرد و چهار زن) فقط تازیانه (شلاق) ثابت می‌شود، در این صورت شهود به دلیل افترائی که بستند حد می‌خورند.

و يُشْتَرَطُ فِي قَبُولِ الشَّهَادَةِ ذِكْرُ الْمُشَاهَدَةِ

برای قبول شهادت لازم است شهود بیان نمایند که انجام عمل (داخل کردن آلت در فرج زن) را دیده‌اند
فَلَا يَكْفِي الشَّهَادَةُ بِالزَّانَا مُطْلَقًا مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ بِسَبَبِ التَّحْلِيلِ بِنَاءً عَلَى أَصَالَةِ عَدَمِهِ

بنابراین شهادت به زنا بدون ذکر مشاهده کافی نیست. علم به سبب تحلیل (و تصریح به حرمت آن دو بر یکدیگر) شرط نیست، زیرا اصل، عدم وجود سبب تحلیل است.

فَلَوْ لَمْ يَذْكُرُوا فِي شَهَادَتِهِمُ الْمُعَايَنَةَ حُدُّوا لِلْقَذْفِ

از این رو اگر شهود در شهادت خود نگویند که انجام عمل را دیده‌اند، همگی به سبب قذف حد می‌خورند.
و لَا بُدَّ مِنْ اتِّفَاقِهِمْ عَلَى الْفِعْلِ الْوَاحِدِ فِي الزَّمَانِ الْوَاحِدِ وَالْمَكَانِ الْوَاحِدِ فَلَوْ اخْتَلَفُوا حُدُّوا لِلْقَذْفِ.

باید همه شهود نسبت به انجام یک نوع عمل در یک زمان و یک مکان اتفاق نظر داشته باشند؛ بنابراین اگر در این جهات اختلاف داشته باشند، همه حد قذف می‌خورند.

وَ كَذَا يُشْتَرَطُ اجْتِمَاعُهُمْ حَالَ إِقَامَتِهَا دَفْعَةً

همچنین لازم است که شهود در مقام ادای شهادت به یک باره و با هم اقامه شهادت نمایند
وَ لَوْ أَقَامَ بَعْضُهُمُ الشَّهَادَةَ فِي غَيْبَةِ الْبَاقِي حُدُّوا وَ لِمَ يُرْتَقَبُ الْإِثْمَامُ لِأَنَّهُ لَا تَأْخِيرَ فِي حَدِّ

و اگر بعضی از شهود در غیاب دیگران شهادت دهند، حد می‌خورند نباید منتظر تکمیل تعداد شهود شد؛ زیرا تأخیر در اجرای حد روانیست.
فَإِنْ جَاءَ الْآخَرُونَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ شَهِدُوا حُدُّوا أَيْضًا لِفَقْدِ شَرْطِ الْقَبُولِ فِي الْمُتَأَخَّرِ كَالسَّابِقِ

چنانچه بعد از شهادت آن تعداد، بقیه شهود حاضر شوند و شهادت دهند، بر آنها نیز حد جاری می‌شود؛ زیرا در شهود بعدی نیز مانند شهود قبلی، شرط پذیرش شهادت موجود نمی‌باشد.

وَ لَا يَقْدَحُ تَقَادِمُ الزَّانَا الْمَشْهُودِ بِهِ فِي صِحَّةِ الشَّهَادَةِ

گذشت زمان (مرور زمان) نسبت به زناهی که شهود اکنون به آن شهادت می‌دهند لطمه‌ای به صحیح بودن شهادت آنها وارد نمی‌کند.
وَ لَا يَسْقُطُ الْحَدُّ وَ لَا الشَّهَادَةُ بِتَصَدِيقِ الزَّانِي الشُّهُودَ وَ لَا بِتَكْذِيبِهِمْ

هرگاه زناکار، شهود را تصدیق کرده و یا آنان را تکذیب کند؛ به واسطه هیچ یک نه حد زنا ساقط می‌شود و نه شهادت شهود
وَ التَّوْبَةُ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ تَسْقُطُ الْحَدُّ عَنْهُ جَلْدًا كَانَ أَمْ رَجْمًا عَلَى الْمَشْهُورِ

توبه زنی قبل از شهادت شهود، حد زنا را ساقط می‌کند و طبق نظر مشهور فقها فرقی نمی‌کند آن حد تازاینه شلاق) باشد یا سنگسار
لَا إِذَا تَابَ بَعْدَهَا فَإِنَّهُ لَا يَسْقُطُ عَلَى الْمَشْهُورِ لِلْأَصْلِ

اما اگر زانی پس از ادا کردن شهادت شهود توبه کند در این حالت، طبق نظر مشهور فقها حد زنا ساقط نمی‌شود، زیرا اصل عدم ساقط شدن حد است.

وَيَسْقُطُ الْحَدُّ بِدَعْوَى الْجَهَالَةِ بِالتَّحْرِيمِ أَوْ الشُّبْهَةِ مَعَ إِمْكَانِهِمَا فِي حَقِّهِ

حدّ زنا به واسطه ادعای جهل به حرمت زنا توسط زناکار و یا ادعای شبهه توسط زناکار ساقط می‌گردد، به شرط آن که جهل به حرمت و شبهه در حق زناکار امکان‌پذیر باشد

اقسام حدّ الزنا

اقسام حدّ زنا:

۱. القتل؛

۱- قتل (با شمشیر)

هُوَ لِلزَّانِي بِالْمَحْرَمِ النَّسَبِيِّ مِنَ النِّسَاءِ كَالْأُمِّ وَالْأُخْتِ وَ لِلذَّمِّي إِذَا زَنَّا بِمُسْلِمَةٍ وَ الزَّانِي مُكْرَهَا لِلْمَرْأَةِ

قتل (با شمشیر) حدّ زناکاری است که: الف - مردی که با زنان محرم نسبی خود نظیر مادر و خواهر خود زنا کند؛ ب - مرد کافر ذمی که با زن مسلمان زنا نماید ج - مرد زناکاری را که زنی را به زنا کردن اکراه کند.

و لَا يُعْتَبَرُ الإِحْصَانُ هُنَا فِي الْمَوَاضِعِ الثَّلَاثَةِ، لِإِطْلَاقِ التُّصُوصِ؛ وَ كَذَا لَا فَرْقَ بَيْنَ الشَّيْخِ وَ الشَّابِّ وَ لَا بَيْنَ

المسلم و الكافر

در این سه مورد مُحْصِن بودن زناکار شرط نمی‌باشد؛ و دلیل این حکم، اطلاق روایات اس؛ و نیز بین پیرمرد و پیرزن و بین زناکار مسلمان و زناکار کافر فرقی وجود ندارد.

و يُجْمَعُ لِلزَّانِي فِي هَذِهِ الصُّوَرِ بَيْنَ الْجَلْدِ ثُمَّ الْقَتْلِ عَلَى الْأَقْوَى جَمْعاً بَيْنَ الْأَدَلَّةِ؛ فَإِنَّ الْآيَةَ دَلَّتْ عَلَى جَلْدِ

مطلق الزانی و الروایات دلت علی قتل من ذکر و لا منافاة بینهما فیجب الجمع.

بر اساس قول قوی‌تر، در این سه مورد باید بین تازیانه زدن زناکار و سپس کشتن وی جمع صورت گیرد، به خاطر این که بین ادله حکم جمع شود؛ چرا که آیه قرآن به تازیانه زدن هر زناکاری دلالت دارد؛ ولی روایات به کشتن افراد مذکور دلالت دارند؛ و از آنجا که بین آیه قرآن و روایات منافاتی وجود ندارد، از این رو لازم است بین این دو مجازات جمع صورت گیرد.

۲. الرجم

۲- سنگسار

يَجِبُ عَلَى الْمُحْصَنِ إِذَا زَنَّا بِبَالِغَةٍ عَاقِلَةٍ

مردی که محصن بوده و با زن بالغ و عاقل زنا کند واجب است او را سنگسار کنند

وَ الْإِحْصَانُ إِصَابَةُ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ فَرَجاً أَيْ قُبْلاً مَمْلُوكاً لَهُ بِالْعَقْدِ الدَّائِمِ مَتَمَكَّنَا بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ بِحَيْثُ يَغْدُو عَلَيْهِ وَيَرُوحُ أَيَّ يَتَمَكَّنُ مِنْهُ أَوَّلَ النَّهَارِ وَ آخِرِهِ إِصَابَةٌ مَعْلُومَةٌ بِحَيْثُ غَابَتِ الْحَشْفَةُ أَوْ قَدَرَهَا فِي الْقُبْلِ

و «احصان» عبارت است از این که مرد بالغ و عاقل، از فرج یعنی از جلوی زنی استمتاع ببرد که آن زن به واسطه عقد دائم به ملکیت مرد درآمده باشد؛ در حالی که آن مرد پس از عقد کردن زن، به فرج زن دسترسی دارد به گونه‌ای که صبح و شام می‌تواند نزد آن زن برود؛ یعنی در اول روز و در آخر روز بتواند از فرج زن استمتاع ببرد و نزدیکی کردن او با زن معلوم و قطعی بوده به طوری که حشفه و یا به مقدار آن (برای کسی که سر آلت او بریده است) در جلو زن (قُبْل) داخل شده باشد.

فَلَوْ أَنْكَرَ مَنْ يَمْلِكُ الْفَرْجَ وَ طَاءَ زَوْجَتَهُ صَدَقَ بِغَيْرِ يَمِينٍ وَ إِنْ كَانَ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ لِأَنَّ الْوَلَدَ قَدْ يُخْلَقُ مِنْ اسْتِرْسَالِ الْمَنِيِّ بِغَيْرِ وَطْءٍ

بنابراین اگر مردی نزدیکی با زن خود را انکار کند، قول او بدون نیاز به قسم پذیرفته می‌شود، اگرچه از آن زن دارای فرزند باشد؛ زیرا گاهی فرزند از ریختن منی در اطراف فرج خلق می‌شود، بدون این که نزدیکی صورت گرفته باشد.

و بذلك تصيرُ المرأةُ محصنةً أيضاً

با قیودی که (در مورد مرد) بیان شد زن نیز محصنه می‌گردد

فالمحصنة حينئذٍ المصابةُ بالغةً عاقلةً من زوجٍ بالغٍ دائمٍ في القبلِ بما يوجبُ الغسلَ إصابتاً معلومةً

محصنه، زن بالغ و عاقلی است که شوهر دائمی و بالغ او از راه قُبْل (جلو) با او نزدیکی کرده باشد، به گونه‌ای که باعث غسل جنابت شود و دخول نیز قطعی باشد

وَ لَا يُشْتَرَطُ فِي الْإِحْصَانِ الْإِسْلَامَ وَ لَا عَدَمُ الطَّلَاقِ إِذَا كَانَتِ الْعِدَّةُ رَجْعِيَّةً لِأَنَّهَا فِي حُكْمِ الزَّوْجَةِ بِخِلَافِ الْبَائِنِ

برای تحقق احصان، مسلمان بودن و مطلقه نبودن در صورتی که زن در عده طلاق رجعی باشد شرط نیست، زیرا مطلقه رجعی در حکم زوج است، اما در عده طلاق بائن بودن چنین حکمی نیست

وَ الْأَقْرَبُ الْجَمْعُ بَيْنَ الْجِلْدِ وَ الرَّجْمِ فِي الْمُحْصَنِ وَ إِنْ كَانَ شَاباً جَمْعاً بَيْنَ دَلِيلِ الْآيَةِ وَ الرَّوَايَةِ

(از نظر شهید اول «ره») نظر درست‌تر آن است که محصن هم تازیانه می‌خورد و هم رجم می‌شود، اگرچه جوان باشد تا به آیه قرآن و روایت عمل شده باشد.

وَ حَيْثُ يُجْمَعُ بَيْنَهُمَا فَيُبْدَأُ بِالْجِلْدِ ثُمَّ تُدْفَنُ الْمَرْأَةُ إِلَى صَدْرِهَا وَ الرَّجُلُ إِلَى حَقْوِيهِ

در هر موردی که تازیانه زن و سنگسار کردن باید هر دو اجرا شود واجب است که ابتدا تازیانه زده شود و سپس زن تا سینه و مرد تا پهلوگاه می‌شوند

فَإِنْ فَرَّأَ مِنَ الْحُفَيْرَةِ بَعْدَ وَضْعِهِمَا فِيهَا أُعِيدَا إِنْ ثَبَتَ الزَّنَا بِالْبَيِّنَةِ أَوْ لَمْ تُصَبَّ الْحِجَارَةُ بَدْنَهُمَا عَلَى قَوْلٍ

حال چنانچه زن یا مرد پس از از گودال فرار کنند؛ در صورتی که زنا از طریق بیینه ثابت شده باشد و یا طبق قول برخی از فقها، سنگ به بدن زن یا مرد زناکار برخورد نکرده باشد باید بازگردانده شوند؛

وَإِلَّا يَكُن ثَبُوتُهُ بِالْبَيِّنَةِ، بَلْ بِإِقْرَارِهِمَا وَأَصَابَتْهُمَا الْحِجَارَةُ عَلَى ذَلِكَ الْقَوْلِ لَمْ يُعَادَا اتِّفَاقًا

ولی اگر زنا از طریق بیینه ثابت نشده باشد؛ بلکه با اقرار زن و مرد ثابت شده باشد و یا اینکه طبق قول برخی از فقها، سنگ به بدن آنها برخورد کرده باشد به اتفاق نظر فقها، زن و مرد زناکار را نمی‌توان بازگرداند

وَ حَيْثُ يُثَبَّتُ الزَّانَا بِالْبَيِّنَةِ يَبْدَأُ بِرَجْمِهِ الشُّهُودَ وَجُوبًا وَ فِي رَجْمِ الْمُقَرَّرِ يَبْدَأُ الْإِمَامُ

در هر مورد که زنا از طریق بیینه ثابت می‌شود واجب است که ابتدا شهود زناکار را سنگسار کنند و برای سنگسار کردن کسی که اقرار به زنا کرده است، امام (ع) سنگسار را شروع می‌کند

وَ يَنْبَغِي إِعْلَامُ النَّاسِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ لَيْشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

شایسته است (مستحب است) که مردم را (از سنگسار کردن) مطلع نمایند، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «گروهی از مؤمنین باید در کیفر زن و مرد زناکار حضور یابند»

وَ قِيلَ: يَجِبُ حُضُورُ طَائِفَةٍ عَمَلًا بِظَاهِرِ الْأَمْرِ وَ هُوَ الْأَقْوَى

و برخی از فقها گفته‌اند: حضور گروهی از مردم واجب است، به خاطر این که به ظاهر امر عمل شده باشد؛ و (از نظر شهید ثانی)، همین قول برخی از فقها قوی‌تر است

وَ يَنْبَغِي كَوْنُ الْحِجَارَةِ صِغَارًا لِئَلَّا يَسْرَعَ تَلْفُهُ بِالْكِبَارِ

مناسب است سنگ‌ها کوچک باشند تا زناکار به سبب زدن سنگ‌های بزرگ فوراً نمیرد

وَ قِيلَ: لَا يُرْجَمُ مَنْ لَلَّهِ فِي قَبْلِهِ حَدٌّ لِلنَّهْيِ عَنْهُ

و همچنین گفته شده است: کسی که حدّ الهی به گردن دارد نباید رجم کند؛ زیرا از این کار نهی شده است

۳. الجلد خاصّة

۳- فقط تازیانه

هُوَ حَدُّ الْبَالِغِ الْمُحْصَنِ إِذَا زَنِيَ بِصَبِيَّةٍ أَوْ مَجْنُونَةٍ، وَ حَدُّ الْمَرْأَةِ إِذَا زَنِيَ بِهَا طِفْلٌ

فقط تازیانه زدن حدّ مرد بالغ محصن است که با دختر بچه‌ای [نابالغ] یا زنی دیوانه زنا کرده باشد و نیز حدّ زنی است که پسر بچه‌ای [نابالغ] با وی زنا نموده است

وَ لَوْ زَنِيَ بِهَا الْمَجْنُونُ الْبَالِغُ فَعَلَيْهَا الْحَدُّ تَامًا وَ الْأَقْرَبُ عَدَمُ ثُبُوتِهِ عَلَى الْمَجْنُونِ

و اگر مرد دیوانه بالغی با زنی زنا کند، بر آن زن حدّ کامل جاری می‌شود (یعنی اگر آن زن محصنه باشد پس از تازیانه زدن، سنگسار می‌شود) و نظر درست‌تر این است که بر مرد دیوانه حدّ ثابت نمی‌شود.

وَ يُجْلَدُ الزَّانِي أَشَدَّ الْجَلْدِ، وَ يُفَرَّقُ الضَّرْبُ عَلَى جَسَدِهِ وَيُنْتَقَى رَأْسُهُ وَ وَجْهُهُ وَ فَرْجُهُ.

زناکار به شدت تازیانه می‌خورد و ضربات تازیانه بر تمام بدن مرد نواخته می‌شود؛ و از زدن تازیانه به سر و صورت و آلت تناسلی او باید پرهیز شود

و لیکن الرَّجُلُ قَائِمًا مُجَرَّدًا مَسْتُورُ الْعَوْرَةِ وَالْمَرْأَةُ قَاعِدَةٌ قَدْ رُبِطَتْ ثِيَابُهَا عَلَيْهَا

و مرد باید ایستاده و برهنه درحالی که عورت او پوشانیده شده است تازیانه بخورد و زن را درحالی که نشسته و لباس‌های او به بدنش پیچیده باشد تازیانه بخورد.

۴. الْجِلْدُ وَجَزُّ الرَّأْسِ وَالتَّغْرِيبُ

۴- تازیانه و تراشیدن سر و تبعید

يَجِبُ الثَّلَاثَةُ عَلَي الزَّانِي الذَّكَرِ غَيْرِ الْمُحْصَنِ وَ إِن لَّمْ يُمْلِكْ أَي (لَمْ) يَتَزَوَّجْ

این سه مجازات واجب می‌شود بر مرد زناکاری که محصن نبوده، اگر چه مالک فَرْجِ زن نباشد، یعنی (به هنگام ارتکاب عمل زنا)، زنا را به عقد خود درنیآورده باشد

و قیل: يَخْتَصُّ التَّغْرِيبُ بِمَنْ أَمْلِكُ وَ لَمْ يَدْخُلْ

و برخی از فقها گفته‌اند: تبعید مختص زناکاری است که مالک فَرْجِ زن بوده (یعنی زنی را عقد کرده) ولی با او نزدیکی نکرده است

وَ لَا جَزَّ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ لَا تَغْرِيبَ بَلْ تُجْلَدُ مِائَةً لَا غَيْرَ لِأَصَالَةِ الْبِرَاءَةِ

در مورد زن، موی سرش تراشیده نمی‌شود و تبعید هم نمی‌گردد، بلکه فقط صد ضربه تازیانه می‌خورد، زیرا (در مجازات زاید بر تازیانه) اصل برائت جاری می‌شود.

۵. الضَّعْثُ

۵- ضِعْثُ (ترکه‌ها)

الْمُرَادُ هُنَا الْقَبْضُ عَلَى جُمْلَةٍ مِنَ الْعِيدَانِ وَ نَحْوِهَا الْمُشْتَمِلِ عَلَى الْعَدَدِ الْمُعْتَبَرِ فِي الْحَدِّ وَ ضَرْبَهُ بِهِ دَفْعَةً وَاحِدَةً؛

وَ لَا يُشْتَرَطُ وَصُولُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْعَدَدِ إِلَى بَدَنِهِ

منظور از «ضِعْثُ» در اینجا، گرفتن تعدادی چوب و امثال چوب است که به تعداد همان شلاق‌ها لازم در حدِّ زنا (یعنی صد چوب) می‌باشد و به صورت یکجا بر بدن زناکار می‌زنند؛ و شرط نیست که هر یک از این تعداد چوب‌ها به بدن زناکار برخورد کند.

وَ هُوَ حَدُّ الْمَرِيضِ مَعَ عَدَمِ احْتِمَالِهِ الضَّرْبَ الْمُتَكَرِّرَ وَ اقْتِصَاءِ الْمَصْلَحَةِ التَّعْجِيلِ

این مجازات، حدِّ مریضی است که تاب تازیانه‌های پی در پی و پشت سرهم را ندارد و مصلحت نیز اقتضا می‌کند که در اجرای حدِّ یادشده تعجیل شود.

۶. الْجِلْدُ وَ عَقُوبَةُ زَائِدَةٍ

۶- تازیانه و مجازات اضافی

هُوَ حَدُّ الزَّانِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلًا أَوْ نَهَارًا أَوْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَزْمِنَةِ الشَّرِيفَةِ كَيَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ عَرَفَةَ، أَوْ فِي مَكَانٍ شَرِيفٍ أَوْ زُنِي بِمَيْتَةٍ وَيَرْجِعُ فِي الزَّائِدَةِ إِلَى رَأْيِ الْحَاكِمِ الَّذِي يُقِيمُ الْحَدَّ

تازاینه به علاوه مجازات اضافی، حد کسی است که در شب یا روز ماه رمضان و یا ایر زمان‌های شریف غیر از ماه رمضان، نظیر روز جمعه و عرفه زنا کند و یا کسی در مکان شریفی مرتکب زنا گردد؛ و یا کسی که با زن مرده‌ای مرتکب زنا شود؛ در مورد اعمال مجازات اضافی، طبق نظر حاکم شرع که حد را جاری می‌کند عمل خواهد شد.

تتمه

تکمیل بحث

لَوْ شَهِدَ لَهَا أَرْبَعُ نِسَاءٍ بِالْبَكَارَةِ بَعْدَ شَهَادَةِ الْأَرْبَعَةِ بِالزَّنَا قُبُلًا فَلِأَقْرَبُ دَرَجَةِ الْحَدِّ أَيُّ دَفْعُهُ عَنِ الْجَمِيعِ

اگر ابتدا چهار مرد به زنا کردن زنی از جلو (قُبُل) شهادت داده باشند و پس از آن چهار زن دیگر شهادت دهند که آن زن باکره می‌باشد در این صورت، قول نزدیک‌تر به صواب آن است که حد درء از همه آنان (هم شهود و هم مشهود علیه) ساقط می‌شود

كَمَا يُمَكِّنُ صَدَقُ النِّسَاءِ فِي الْبَكَارَةِ يُمْكِنُ صَدَقُ الرِّجَالِ فِي الزَّنَا وَ لَيْسَ أَحَدُهُمْ أَوْلَى مِنَ الْآخَرَ، فَتَحْصُلُ الشَّبَهَةُ الدَّائِرَةُ لِلْحَدِّ عَنِ الْمَشْهُودِ عَلَيْهِ

زیرا به همان اندازه که ممکن است زنان شاهد در شهادت دادن خود به باکره بودن آن زن راست بگویند و هیچ یک از شهود، اولویتی بر دیگری ندارند در نتیجه شبهه ساقط‌کننده حد از مشهود علیه و همچنین از شهود تحقق می‌یابد.
وَ يُقِيمُ الْحَاكِمُ الْحَدَّ مُطْلَقًا بِعِلْمِهِ وَ كَذَا يَحْكُمُ بِعِلْمِهِ فِي حُقُوقِ النَّاسِ إِلَّا أَنَّهُ بَعْدَ مُطَالَبَتِهِمْ بِهِ حَدًّا كَانَ مَا يَعْلَمُ بِسَبَبِهِ أَوْ تَعْزِيرًا

حاکم می‌تواند مطلقاً بر اساس علم خود اقامه حد نماید و نسبت به حقوق مردم نیز همین گونه است البته حکم حاکم در حق الناس، بعد از درخواست صاحبان حق است؛ خواه آنچه را که علم به سبب آن دارد حد باشد یا تعزیر.
وَ لَوْ وَجَدَ مَعَ زَوْجَتِهِ رَجُلًا يَزْنِي بِهَا فَلَهُ قَتْلُهُمَا وَ لَا إِثْمَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ

هرگاه شوهر، مردی را در حال زنا با همسر خود مشاهده کند، می‌تواند هر دو را به قتل برساند و به سبب این کار، مرتکب گناهی نشده است، و لکن فِي يَجِبُ عَلَيْهِ الْقَوْدُ مَعَ إِفْرَارِهِ بِقَتْلِهِ أَوْ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ بِهِ

ولی اگر چنانچه شوهر اقرار به کشتن ایشان نماید یا بینه بر آن اقامه گردد، قصاص بر شوهر واجب می‌شود
إِلَّا مَعَ إِقَامَتِهِ الْبَيِّنَةَ عَلَى دَعْوَاهُ أَوْ التَّصَدِيقُ مِنْ وَلِيِّ الْمَقْتُولِ لِأَصَالَةِ عَدَمِ اسْتِحْقَاقِهِ الْقَتْلَ وَ عَدَمِ الْفِعْلِ الْمَدْعَى

مگر آن که زوج بر ادعای خود شاهد بیاورد و یا آن که ولی دم مقتول، زوج را (در ادعایش) تصدیق کند؛ زیرا اصل این است که شوهر حق کشتن آنها را نداشته است و نیز اصل، عدم تحقق عملی است که شوهر ادعا می‌کند
وَ مَنْ افْتَضَّ بِكْرًا بِاصْبَعِهِ فَأَزَالَ بَكَارْتَهَا لَزِمَهُ مَهْرٌ نِسَائِهَا وَ إِنْ زَادَ عَنْ مَهْرِ السَّنَةِ صَغِيرَةً كَانَتْ أُمَّ كَبِيرَةً مُسْلِمَةً أُمَّ
كَافِرَةً

هرکس با دختر باکره‌ای به وسیله انگشت عملی انجام دهد و بکارت او را از بین ببرد، باید مهرالمثل او را بپردازد، اگرچه از مهر السنه بیشتر باشد، خواه آن دختر، نابالغ باشد یا بالغ، مسلمان باشد یا کافر
وَ فِي التَّقْبِيلِ الْمُحَرَّمِ وَ الْمُضَاجَعَةِ أَي نَوْمِ الرَّجُلِ مَعَ الْمَرْأَةِ فِي إِزَارٍ وَاحِدٍ التَّعْزِيرُ بِمَا دُونَ الْحَدِّ لِأَنَّهُ فِعْلٌ مُحَرَّمٌ
لَا يَبْلُغُ حَدَّ الزَّوْنَا

اگر مردی، زن اجنبیه‌ای را ببوسد و مضاجعت کند؛ یعنی مرد با زن اجنبیه زیر یک پوشش بخوابد، به کمتر از مقدار حد باید تعزیر شود؛ زیرا این کار عمل حرامی است که به حد زنا نمی‌رسد
وَ لَوْ حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ وَ لَا بَعْلَ لَهَا وَ لَمْ يُعْلَمْ وَجْهَهُ لَمْ تُحَدِّ، لاحتمال کونه بوجه حلال او شبهه، إِلَّا أَنْ تُقِرَّ أَرْبَعًا
بِالزَّوْنَا فَتُحَدُّ لَذَلِكَ لَا لِلْحَمْلِ

هرگاه زنی که شوهر ندارد، باردار گردد و سب باردار شدن او نیز معلوم نباشد آن زن حد نمی‌خورد، به دلیل آن که احتمال دارد باردار شدن زن از راه حلال یا شبهه صورت گرفته باشد؛ مگر اینکه آن زن چهار مرتبه به زنا اقرار کند که در این حالت به استناد اقرار به زنا حد می‌خورد نه به خاطر باردار شدن
وَ تُوَخَّرُ حَدُّ الزَّانِيَةِ الْحَامِلِ حَتَّى تَضَعَ الْحَمْلَ وَ إِنْ كَانَ مِنَ الزَّوْنَا، وَ تَسْقِيَهُ اللَّبَأُ وَ تُرْضِعَهُ إِنْ لَمْ يَوْجَدْ لَهُ كَافِلٌ، ثُمَّ
يُقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ إِنْ كَانَ رَجْمًا

اجرای حد بر زن زناکاری که باردار است باید به تأخیر افتد هرچند بارداری از راه زنا تحقق یافته باشد تا زمانی که آن زن باردار وضع حمل کند و نخستین شیر پس از زایمان را به کودک بدهد و در صورتی که کسی برای شیر دادن بچه وجود نداشته باشد تا زمانی که نوزاد را شیر می‌دهد (حد) به تأخیر می‌افتد؛ سپس اگر حد او رجم (سنگسار) باشد، حاکم حد را بر او جاری می‌سازد.
وَ لَوْ أَقَرَّ بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ ثُمَّ أَنْكَرَ سَقَطَ الْحَدُّ إِنْ كَانَ مِمَّا يُوجِبُ الرَّجْمَ وَ لَا يَسْقُطُ غَيْرُهُ وَ هُوَ الْجَلْدُ وَ مَا يَلْحَقُهُ

اگر کسی به انجام کاری که موجب حد است اقرار نموده، سپس انکار کند، چنانچه از اموری باشد که موجب رجم است، حد ساقط می‌شود، ولی غیررجم، یعنی جلد و آنچه ملحق به آن (از قبیل تبعید) ساقط نمی‌شود.
وَ لَوْ أَقَرَّ بِحَدِّ ثُمَّ تَابَ تَخَيَّرَ الْإِمَامُ فِي إِقَامَتِهِ عَلَيْهِ وَ الْعَفْوِ عَنْهُ رَجْمًا كَانَ الْحَدُّ أَوْ غَيْرِهِ عَلَى الْمَشْهُورِ

اگر شخصی به جرمی که موجب حد است اقرار کند و پس از آن توبه نماید؛ امام (ع) مخیر است که حد را بر اقرارکننده جاری کرده و یا او را مشمول عفو قرار دهد و طبق نظر مشهور فقها، فرقی نمی‌کند که آن حد، سنگسار بوده و یا مجازات‌های دیگری غیر از سنگسار.

شرح اصطلاحات مبحث زنا:

- ✓ **زنا:** عبارت است از این که مذکر بالغ عاقل، آلت تناسلی خود را به اندازه ختنه‌گاه در فرج زنی داخل کند، اعم از اینکه از قبیل بوده یا از دُبُر باشد و آن زن بر مرد حرام باشد بدون اینکه بین آنها عقد نکاح و ملکیت واقع شده باشد و نیز زن مملوک مرد نبوده و شبهه نیز در کار نباشد و دخول کننده از حرمت این عمل آگاه بوده و از روی اختیار مبادرت به این عمل کرده باشد.
- ✓ **زانی:** به مردی گفته می‌شود که مرتکب عمل زنا شده است، یعنی به فاعل زنا گفته می‌شود.
- ✓ **زانیه:** به زنی گفته می‌شود که مرتکب عمل زنا شده است.
- ✓ **مزنیُّ بها:** به زنی گفته می‌شود که مرتکب عمل زنا شده است.
- ✓ **فرج:** به معنای عضو تناسلی زن بوده و گاهی نیز در معنای عام خود به قبیل و دُبُر گفته می‌شود.
- ✓ **عورت:** به قبیل و دُبُر و دو بیضه در مردان گفته می‌شود و در زنان نیز به قبیل و دُبُر گفته می‌شود، ولی در حال نماز، عورت زن تمام بدن او است.
- ✓ **قبیل:** به عورت جلو مرد و زن گفته می‌شود که در مقابل دُبُر قرار دارد.
- ✓ **دُبُر:** به عورت عقب مرد یا زن که در مقابل قبیل قرار دارد.
- ✓ **ایلاج:** به معنای داخل کردن آلت تناسلی مرد در فرج زن است که بدون آن زنا تحقق پیدا نمی‌کند.
- ✓ **وطی:** داخل کردن آلت تناسلی در قبیل یا دُبُر گفته می‌شود؛ خواه انزال واقع شود یا واقع نشود.
- ✓ **مَحْرَم:** به کسی گفته می‌شود که به جهت نسب یا رضاع یا مصاهره، ازدواج با او ممنوع است.
- ✓ **مَحْرَم نَسَبی:** به زانی گفته می‌شود که به واسطه رابطه خویشاوندی ازدواج با آنان حرام ابدی است؛ نظیر مادر، دختر و خواهر
- ✓ **احسان:** به معنای محصن بودن به کار رفته است؛ یعنی اینکه به واسطه عقد نکاح یا ملک یمین، مالک فرجی باشد که در اول روز و آخر روز بتواند از آن استمتاع ببرد.
- ✓ **محصن:** به مردی گفته می‌شود که از شرایط احسان برخوردار باشد و با وجود آن شرایط محکوم به رَجْم می‌گردد.
- ✓ **محصنه:** به زنی گفته می‌شود که از شرایط احسان برخوردار باشد و با وجود آن شرایط محکوم به رَجْم می‌گردد.
- ✓ **رَجْم:** به معنای سنگسار کردن، یعنی پرتاب کردن سنگریزه است تا اینکه منجر به فوت زانی یا زانیه شود.
- ✓ **جَلْد:** زدن به وسیله تازیانه، چوب و امثال آن است که یکی از مجازات‌های حدی محسوب می‌شود.
- ✓ **تغریب:** تبعید کردن شخص از شهر خود به شهر دیگری است؛ خواه آن شهر نزدیک بوده، یا دور باشد و این به نظر امام (ع) بستگی دارد به شرط آن که عنوان «غربت» بر آن صدق کند.
- ✓ **ضغث:** به معنای آن است که تعدادی چوب و امثال آن را به شکل دسته‌ای درآورند و یک باره بر بدن مجرم نواخته شود، به گونه‌ای که بدنش را به درد آورده و همه چوب‌ها به بدن او برخورد کند.
- ✓ **جماع:** به رابطه جنسی بین زن و مرد گفته می‌شود؛ به عبارت دیگر، نزدیکی کردن از جلو یا عقب، خواه انزال صورت گیرد یا صورت نگیرد؛ این عمل به واسطه داخل کردن آلت تناسلی به مقدار حشفه در قبیل یا دُبُر تحقق پیدا می‌کند.

نکات مهم مبحث زنا:

- ✓ زنا بدون دخول نظیر تفخیذ محقق نمی‌شود، اگر چه این فعل حرام بوده و موجب تعزیر است.
- ✓ اگر صبی مرتکب زنا شود، فقط تعزیر می‌شود.
- ✓ دخول مرد در غیر فرج زن اعتباری برای تحقق زنا ندارد؛ اگر چه شهوت و انزال واقع شود.
- ✓ نزدیکی با زوجه مرد که به واسطه عارضه‌ای بر مرد حرام است استحقاق حد زنا ندارد، اگر چه نفس نزدیکی حرام است.
- ✓ با دخول به مقدار کمتر از مقدار حشفه، نه وطی و نه زنا هیچ یک محقق نمی‌شود.
- ✓ در صورت اکراه به زنا، مفعول، به اجماع فقها حد نمی‌خورد.

- ✓ برای تحقیق شبهه‌ای که ساقط‌کننده حد زنا است صرف عقد کردن با زنی که حرام است، بدون ظنّ به حلیت کفایت نمی‌کند.
- ✓ با نسبت دادن زنا به مرد یا زن معینی، با همان مرتبه اول حدّ قذف واجب می‌شود.
- ✓ حدّ زنا به وسیله چهار مرتبه اقرار توسط مقرر ثابت می‌شود.
- ✓ هرگاه کمتر از نصاب لازم در زنا، شهود به زنا شهادت دهند، به خاطر دروغ (فریه) حدّ قذف می‌خورند.
- ✓ هرگاه شهود زنا در شهادت خود دیدت با چشم را ذکر نکنند، حدّ قذف می‌خورند اما مشهود علیه حدّ نمی‌خورند.
- ✓ هرگاه شهود زنا در غیاب سایر شهود به زنا شهادت دهند، حدّ قذف خورده و منتظر کامل شدن شهود نمی‌مانند.
- ✓ مرور زمان نسبت به زناهی که شهود الآن به آن شهادت می‌دهند، لطمه‌ای به صحت شهادت وارد نمی‌کند.
- ✓ با تصدیق شهود توسط زانی یا تکذیب آنان، حدّ و شهادت شهود هیچ ساقط نمی‌شود.
- ✓ توبه قبل از شهادت دادن شهود، حدّ زنا را ساقط می‌کند.
- ✓ با توبه زناکار پس از شهادت شهود، طبق نظر مشهور فقها، حدّ زنا ساقط نمی‌شود.
- ✓ برای ثبوت حدّ زنا در مواردی که مجازات آن قتل است احصان شرط نیست.
- ✓ هرگاه مرد محصن با زن بالغ و عاقل زنا کند رجم می‌شود.
- ✓ مسلمان بودن و به سربردن زن در عده طلاق رجعی برای تحقق احصان در باب زنا شرط نمی‌باشد.
- ✓ هرگاه زنا با بیّنه ثابت شده باشد، واجب است که شهود رجم را شروع کنند.
- ✓ هرگاه مرد دیوانه بالغ با زنی زنا کند، زن حدّ کامل می‌خورد، یعنی رجم و شلاق.
- ✓ زناکار باید با شدیدترین شلاق تازیانه زده شود.
- ✓ مرد زناکار را باید ایستاده و برهنه به صورتی که عورت او پوشیده باشد تازیانه زد.
- ✓ زن زناکار را باید نشسته و در حالی که لباس بر تن دارد تازیانه زد.
- ✓ تازیانه و تراشیدن سر و تبعید، مجازات مرد زناکار غیر محصن است، اگر چه ازدواج نکرده باشد.
- ✓ تراشیدن موی سر و تبعید در مورد زن زناکار منتفی است.
- ✓ هرگاه کسی با زن مرده‌ای زنا کند علاوه بر تازیانه، طبق نظر حاکم شرع مجازات تعزیری در مورد او اعمال می‌شود.
- ✓ در مورد حقوق الناس، حاکم شرع تنها پس از مطالبه صاحب حق می‌تواند بر اساس علم خود حکم کند.
- ✓ هرگاه کسی با انگشت خود بکارت باکره‌ای را زایل کند، لازم است مهرالمثل بدهد، اگر چه بیشتر از مهرالسنه باشد.
- ✓ حدّ زن زناکاری که باردار باشد تا زمان وضع حمل به تأخیر می‌افتد، اگر چه از راه زنا باردار شده باشد.
- ✓ اگر کسی به حدّی اقرار کرده و سپس توبه کند امام (ع) در اجرای حدّ و عفو او مخیر است.

اللّٰوٰط

لواط

مِنْ أَقْرَبِ بَيْقَابٍ ذَكَرَ فِي دُبُرِهِ وَ لَوْ مِقْدَارَ الْحَشْفَةِ مُخْتَارًا غَيْرِ مُكْرَهٍ عَلَى الْإِقْرَارِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ أَوْ شَهِدَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ رِجَالٍ
عُدُولٍ بِالْمُعَايَنَةِ لِلْفِعْلِ وَكَانَ الْفَاعِلُ الْمُقِرُّ أَوْ الْمَشْهُودُ عَلَيْهِ بِالِغَا عَاقِلًا قَتِلَ مُحْصَنًا كَانُ أَوْ لَا.

هر مردی که اقرار کند آلت تناسلی خود را هر چند به مقدار حشفه، در عقب (دُبُر) انسان مذکری داخل کرده است، در حالی که اختیار داشته و به اقرار کردن خود اکره نشده باشد؛ و یا اینکه چهار نفر مرد عادل علیه فاعل (لواط کار) شهادت دهند به اینکه عمل لواط را با چشمان خود دیده‌اند

و فاعلی که اقرار کرده است و یا شخصی که علیه او شهادت داده شده است (مشهود علیه)، بالغ و عاقل بوده باشد؛ فاعل باید کشته شود، خواه محصن بوده و یا نباشد.

وَقَتْلُهُ إِمَّا بِالسَّيْفِ، أَوْ الْإِحْرَاقِ بِالنَّارِ، أَوْ الرَّجْمِ أَوْ بِالْقَاءِ جِدَارٍ عَلَيْهِ أَوْ بِالْقَائِهِ مِنْ شَاهِقٍ كَجِدَارِ رَفِيعٍ

لواط کار یا با شمشیر کشته می‌شود و با به وسیله آتش سوزانده می‌شود و یا سنگسار شده و یا دیواری بر روی او خراب می‌شود و یا او را از جای بلندی نظیر دیوار پرتاب می‌کنند.

وَيَجُوزُ الْجَمْعُ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْهَا أَحَدُهُمَا الْحَرِيقِ وَالْآخَرَ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ بَأَن يُقْتَلَ بِالسَّيْفِ أَوْ الرَّجْمِ أَوْ الرَّمِيِّ بِهِ أَوْ

عليه، ثُمَّ يُحْرَقُ

می‌توان دو مجازات از پنج مجازات مذکور را در مورد لواط کار اعمال کرد؛ به گونه‌ای که یکی از آن دو مجازات، سوزندان بوده و مجازات دوم، یکی از سایر مجازات‌ها باشد؛ به این صورت که لواط کننده با شمشیر کشته شده و یا سنگسار گردد و یا را پرتاب کرده و یا دیواری را روی او خراب کنند و سپس با آتش سوزانده شود

وَالْمَفْعُولُ بِهِ يُقْتَلُ كَذَلِكَ إِنْ كَانَتْ عَاقِلًا مُخْتَارًا وَيَعَزَّرُ الصَّبِيَّ فَاعِلًا وَمَفْعُولًا وَيُؤَدَّبُ الْمَجْنُونُ

مفعول (کسی که با او لواط شده است) نیز همانند لواط کار، در صورتی که بالغ؛ عاقل و مختار باشد یکی از پنج روش مذکور کشته می‌شود؛ و پسر بچه تعزیر می‌گردد؛ خواه فاعل باشد یا مفعول و دیوانه نیز تأدیب می‌گردد خواه فاعل بوده یا مفعول واقع شود.

والتأديبُ في معنى التعزيرِ هنا و إن اختلفا من حيث إنَّ التعزيرَ يتناولُ المكلفَ و غيره، بخلاف التأيبِ

و تأیب در اینجا به معنای تعزیر است اگر چه تأدیب و تعزیر با یکدیگر فرق دارند؛ از لحاظ اینکه تعزیر، امل مکلف و غیر مکلف می‌شود برخلاف تأیب (که فقط شامل غیر مکلف می‌شود)

و لو أَقْرَبَ بِهِ دُونَ الْأَرْبَعِ لَمْ يُحَدِّدْ وَ عَزَّرَ

اگر شخصی کمتر از چهار بار به لواط اقرار کند حد نمی‌خورد؛ بلکه اقرارکننده به لواط تعزیر می‌شود

و لو شَهِدَ عَلَيْهِ دُونَ الْأَرْبَعَةِ أَوْ اخْتَلَّ بَعْضُ الشَّرَائِطِ وَ إِنْ كَانُوا أَرْبَعَةً، حَدُّوا لِلْفِرْيَةِ

و اگر کمتر از چهار نفر علیه او شهادت دهند و یا برخی از شرایط در آن فراهم نباشد، اگر چه شهود چهار نفر باشند، به دلیل افترائی که شهود وارد کرده‌اند حد (قذف) بر آنها جاری می‌شود.

ويحكم الحاكم فيه بعلمه كغيره من الحدود، لأنه أقوى من البيئته

حاکم شرع می‌تواند بر اساس علم خود حکم کند، همان گونه که در سایر حدود همین حکم است، زیرا علم حاکم شرع از شهادت شهود قوی‌تر است

وَأَنَّ لَمْ يَكُنِ الْفِعْلُ إِيقَابًا كَالْتَفْخِيذِ أَوْ جَعَلَ الذِّكْرَ بَيْنَ الْأَلْيَيْنِ فَحَدُّهُ مِائَةٌ جَلْدَةً لِلْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ مَعَ الْبُلُوغِ

و العقل و الاختيار

اگر عمل نامشروعی که فاعل انجام داده است داخل کردن آلت تناسلی در عقب نباشد، بلکه تفخیز (یعنی قرار دادن آلت تناسلی بین دو ران) و یا گذاشتن آلت تناسلی بین باسن باشد، حدّ این عمل صد تازیانه در حق فاعل و مفعول است به شرط آن که هر دو بالغ و عاقل و مختار باشند
و قیل: یُرجم المحصنُ و یُجلدُ غیره و قیل: یُقْتَل مطلقاً

برخی از فقها گفته‌اند: فاعل چنین عملی اگر محصن باشد سنگسار شده و اگر غیر محصن بوده باشد صد تازیانه می‌خورد؛ و برخی از فقها گفته‌اند: فاعل این عما کشته می‌شود مطلقاً (چه محصن بوده و چه غیر محصن بوده باشد)

و لو تکرَّر منه الفعلُ الذی لا یوجب القتلَ ابتداءً مرّتين مع تکرار الحدِّ قتل في الثلاثة و الأحوط في الرابعة

اگر شخصی عملی که صرف انجام دادن آن موجب قتل نمی‌شود دو مرتبه تکرار شود، حد نیز بر تکرار می‌شود در مرتبه سوم گشته می‌شود، البته احوط این است که بار چهارم به قتل برسد

و لو تابَ قَبْلَ قِیامِ البینةِ سَقَطَ الحدُّ عنه قَتلاً أَوْ رَجماً أَوْ جَلداً

هرگاه مرتکب گناه قبل از ادای شهادت، توبه کند حد از وی ساقط می‌گردد؛ اعم از آن که حدّ قتل بوده یا سنگسار و یا تازیانه باشد
و لو تابَ بَعْدَهُ لَمْ یسُقَطِ الحدُّ وَ کذا لو تابَ مَعَ الإقرارِ و لکن یتَخیرُ الإمامُ فی المُقرِّر قَبْلَ التَّوْبَةِ بَیْنَ العَفْوِ وَ

الإستیفاء

اما اگر پس از ادای شهادت توبه کند حد ساقط نمی‌شود اما اقرارکننده‌ای که قبل از توبه کردن اقرار کرده و (سپس توبه کرده است) امام (ع) مخیر است که توبه‌کننده را عفو کرده و یا حد بر او جاری کند

و یُعزَّرُ مَنْ قَبْلَ غُلَاماً بِشَهْوَةٍ بما یراه الحاکم، لانه من جملة المعاصي

کسی که پسر بچه‌ای را از روی شهوت ببوسد، طبق نظر حاکم شرع باید تعزیر شود، زیرا چنین عملی از جمله گناهان محسوب می‌شود.
و کذا یُعزَّرُ الذکران المُجتمِعانِ تَحْتَ إِزارِ وَاحِدٍ مُجَرَّدینِ و لیس بَینَهُما رَحِمٌ مِنْ ثَلَاثینَ سَوَاطِلَ إِلی تِسْعَةَ وَ تِسْعینَ

علی المشهور

همچنین دو مردی که به صورت برهنه زیر یک پوشش بخوابند و بین آنان رابطه خویشاوندی در کار نباشد، طبق نظر مشهور فقها، از سی تا نود و نه ضربه شلاق تعزیر شوند.

شرح اصطلاحات مبحث لواط:

- ✓ **لواط:** عبارت است از نزدیکی کردن در دُبُر (عقب) انسان مذکر؛ و یا به وطی مذکر با مذکر گفته می‌شود.
- ✓ **تفخیز:** به مالیدن آلت تناسلی به ران یا قرار دادن آلت تناسلی بین دو ران از جلو یا در میان دو کفل گویند.

نکات مهم مبحث لواط:

- ✓ جمع بین دو کیفر لواط جایز است؛ به شرط آن که یکی از آن دو کیفر سوزاندن باشد.
- ✓ مفعول لواط در صورت بالغ و عاقل و مختار بودن محکوم به قتل می‌باشد.
- ✓ هر کسی که پسر بچه‌ای را از روی شهوت ببوسد، طبق نظر حاکم شرع تعزیر می‌شود.

السَّحْقُ

مُسَاحَقَهُ

السَّحْقُ يَثْبُتُ بِشَهَادَةِ أَرْبَعَةِ رِجَالٍ عُدُولٍ، لَا بِالشَّهَادَةِ النِّسَاءِ مِنْفِرِدَاتٍ وَلَا مِنْصَمَاتٍ أَوْ الْإِقْرَارِ أَرْبَعًا مِنَ الْبَالِغَةِ الرَّشِيدَةِ الْمُخْتَارَةِ

مساحقه از طریق شهادت دادن چهار مرد عادل ثابت می‌گردد، اما شهادت زنان به تنهایی و یا شهادت زنان همراه با شهادت زنان ثابت نمی‌شود؛ و یا از طریق چهار مرتبه اقرار کردن توسط زن بالغ و رشید و مختار ثابت می‌شود
وَ حُدُّهُ مِائَةٌ جَلْدَةٍ مَعَ بُلُوغِهَا وَ عَقْلِهَا

حدّ مساحقه صد ضربه شلاق است، در صورتی که مساحقه‌کننده بالغ و عاقل باشد
فَلَوْ سَاحَقَتْ الْمَجْنُونَةُ أَوْ الصَّغِيرَةُ أَدَّبَتَا خَاصَّةً

پس اگر زن دیوانه و یا دختر صغیره مساحقه کنند، فقط تأدیب می‌شوند
و لو سَاحَقْتُهُمَا بِالغَةِ حُدَّتْ دُونَهُمَا

و اگر زن بالغ و عاقل با زن دیوانه یا دختر بچه‌ای مساحقه کند، آن زن بالغ و عاقل حد می‌خورد
وَ تُقْتَلُ الْمُسَاحِقَةُ فِي الرَّابِعَةِ لَوْ تَكَرَّرَ الْحَدُّ ثَلَاثًا

اگر زنی که مساحقه کرده است، سه مرتبه حد مساحقه بر او تکرار شده باشد در مرتبه چهارم کشته می‌شود
وَ لَوْ تَابَتْ قَبْلَ الْبَيِّنَةِ سَقَطَ الْحَدُّ وَ يَتَخَيَّرُ الْإِمَامُ لَوْ تَابَتْ بَعْدَ الْإِقْرَارِ كَالزَّانَا وَ اللَّوَاطِ

اگر مساحقه‌کننده، قبل از ادای شهادت توسط شهود توبه کند حدّ از او ساقط می‌شود؛ ولی اگر پس از اقرار کردن به مساحقه توبه کند امام «ع» (بین عفو و اجرای حد) مخیر می‌باشد، همان‌گونه که زنا و لواط چنین حکمی دارد

وَ تُعَزَّرُ الْأَجْنَبِيَّتَانِ إِذَا تَجَرَّدَتَا تَحْتَ إِزَارٍ بِمَا لَا يَبْلُغُ الْحَدَّ فَإِنْ عَزَّرْتَا مَعَ تَكَرُّرِ الْفِعْلِ مَرَّتَيْنِ حُدَّتَا فِي الثَّلَاثَةِ وَ عَلَى هَذَا أَبَدًا

هرگاه دو زن اجنبیه به صورت برهنه زیر یک پوشش پیدا شوند هر دو تعزیر می‌شوند به مقداری که به اندازه حد (یعنی صد تازیانه) نرسد؛ و چنانچه با وجود تکرار این عمل دو مرتبه تعزیر شوند در مرتبه سوم آنها را حد می‌زنند؛ و حکم مذکور پیوسته به همین منوال تکرار می‌شود
وَ لَوْ وَطِيَ زَوْجَتَهُ فَسَاحَقَتْ بَكْرًا فَحَمَلَتْ الْبَكْرَ فَالْوَلَدُ لِلرَّجُلِ

اگر مردی با زوجه خود نزدیکی کند و سپس زوجه آن مرد، با دختر باکره‌ای مساحقه کند و در نتیجه آن دختر باکره باردار گردد فرزند به آن مرد تعلق دارد

وَ تُحَدِّانِ الْمَرْأَتَانِ حَدَّ السَّحْقِ وَ يَلْزَمُهَا أَيُّ الْمَوْطُوءَةِ صَمَانُ مَهْرِ الْمِثْلِ لِلْبَكْرِ.

و زوجه و دختر باکره باید حدّ مساحقه بر آنان جاری شود و بر او، یعنی زوجه‌ای که (توسط شوهر) با او نزدیکی شده است لازم است که مهرالمثل دختر باکره را بپردازد.

شرح اصطلاحات مبحث مساحقه:

- ✓ **سحق:** به معنای آن است که زنی، فَرْج خود را به فَرْج زنی دیگر بمالد؛ و به عبارت دیگر به همجنس بازی زنان گفته می‌شود.
- ✓ **مساحقه:** در همان معنای سحق به کار می‌رود.

نکات مهم مبحث مساحقه:

- ✓ حدّ مساحقه با شهادت زنان به تنهایی و یا به انضمام شهادت مردان ثابت نمی‌شود.
- ✓ هرگاه مساحقه‌کننده سه بار حدّ خورده باشد، در مرتبه چهارم محکوم به قتل می‌باشد.
- ✓ حدّ مساحقه در صورت بالغ و عاقل بودن، صد ضربه شلاق است.

الْقِيَادَةُ

قَوَادِي

الْقِيَادَةُ الْجَمْعُ بَيْنَ فَاعِلِي الْفَاحِشَةِ مِنَ الزَّانِ وَاللَّوْاطِ وَالسَّحْقِ

قَوَادِي عبارت است از اینکه شخصی مرتکبین فحشاء مانند زنا، لواط و مساحقه را به هم برساند وَ تَثْبُتُ بِالْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ مِنَ الْكَامِلِ الْمُخْتَارِ أَوْ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ ذَكَرَيْنِ عَدْلَيْنِ

قوادی با دو بار اقرار شخص دارای اهلیت و مختار یا شهادت دو شاهد مرد عادل ثابت می‌شود وَ الْحَدُّ خَمْسٌ وَ سَبْعُونَ جَلْدَةً مُسْلِمًا كَانَ أَوْ كَافِرًا رَجُلًا كَانَ أَوْ امْرَأَةً وَ قِيلَ يُضَافُ إِلَى جَلْدَتِهِ أَنْ يُحْلَقَ رَأْسُهُ وَ يُشْهَرُ فِي الْبَلَدِ وَ يَنْفِي بِأَوَّلِ مَرَّةٍ

حدّ قَوَادِي هفتاد و پنج ضربه شلاق است؛ خواه فاعل (قواد) مسلمان باشد یا کافر، مرد باشد یا زن و برخی از فقها گفته‌اند: علاوه بر تازیانه‌هایی که به قواد زده می‌شود باید سر او را تراشید و در شهر به همگان معرفی کرد و سپس در همان مرتبه اول، قواد را از شهر خود به شهر دیگری تبعید کرد بدون اینکه مدت تبعید او محدود به زمان معینی باشد

وَ لَا جَزَّ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ لَا شُهْرَةٌ وَ لَا نَفْيٌ، لِلْأَصْلِ وَ مَنَافَاةٍ لِمَا يَجِبُ مِرَاعَاتُهُ مِنْ سِتْرِ الْمَرْأَةِ

ولی زن قواد را نه سر می‌تراشند، نه در شهر می‌گردانند و نه تبعید می‌کنند؛ زیرا اصل عدم تشریح این مجازات‌ها در حق زن است و نیز تبعید زن با پنهان بودن او که مراعات آن واجب است منافات دارد.

وَ لَا كِفَالَةَ فِي حَدِّ وَ لَا تَأْخِيرَ فِيهِ وَ مَنْ تَمَّ حَدُّ شَهْوَدِ الزَّانَا قَبْلَ كَمَالِهِمْ فِي مَجْلِسِ الشَّهَادَةِ وَ إِنْ كَانَ الْإِنْتِظَارُ

يُوجِبُ كَمَالَ الْعَدَدِ، بَلْ يَسْتَوْفِي مَتَى ثَبَتَ إِلَّا مَعَ الْعُذْرِ أَوْ تَوَجُّهُ ضَرَرٍ بِهِ وَ لَا شَفَاعَةَ فِي إِسْقَاطِهِ

در حدّ کفالت پذیرفته نمی‌شود و تأخیر در آن راه ندارد؛ و به همین دلیل است که اگر شاهدان زنا پیش از آن که تعدادشان در مجلس شهادت کامل شود حد می‌خورند، اگر چه با انتظار کشیدن تعداد آنها کامل گردد؛ بلکه هر زمان که حد ثابت شد باید اجرا شود مگر در صورت وجود عذر یا وارد شدن ضرری به مجرم؛ و نیز میانجیگری در اسقاط حدّ پذیرفته نمی‌شود.

شرح اصطلاحات مبحث قَوّادی:

- ✓ **قیادت:** به معنای آن است که کسی دو فاعل عمل فحشا از قبیل زنا، یا لواط یا مساحقه را به هم برساند و بین آنان وساطت نماید.
- ✓ **قَوّادی:** در همان معنای قیادت به کار می‌رود.

نکات مهم مبحث قَوّادی:

- ✓ حدّ قَوّادی هفتاد و پنج ضربه شلاق است؛ خواه قَوّاد مرد یا زن باشد.
- ✓ تراشیدن موی سر و معزفی به همگان در شهر، و تبعید در مورد زن قَوّاد اعمال نمی‌گردد.

القَذْف

قذْف

القَذْفُ هُوَ الرَّمْيُ بِالزَّنَا أَوْ اللَّوَاطِ مِثْلُ قَوْلِهِ: «زَنَيْتَ» مَعَ الصَّرَاحَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِمَوْضُوعِ اللَّفْظِ بِأَيِّ لُغَةٍ كَانَ وَ إِنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمُوَاجَهَ مَعْنَاهُ

قذْف نسبت زنا یا لواط دادن است؛ مثل این که بگوید: «تو زنا کردی» به شرط آن که لفظ او صریح باشد و (قاذف) معنای لفظ را به هر زبانی که باشد بداند، هر چند که مخاطب معنای آن لفظ را نداند
أَوْ قَالَ لَوْلَدِهِ الَّذِي أَقَرَّ بِهِ: «لَسْتُ وَلَدِي»

یا مثل این که به فرزند خودش که به نسب وی اقرار کرده است بگوید: «تو فرزند من نیستی»
وَ لَوْ قَالَ لِأَخْر: «زَنَى بَكِ أَبُوكَ»، أَوْ «يَا ابْنَ الزَّانِي» حُدَّ لِلْأَبِ خَاصَّةً

ولی اگر به فرزند شخص دیگری بگوید: «پدرت برای تحقق تو زنا کرد»، یا بگوید: «ای پسر مرد زناکار» فقط به جهت قذْف پدر حد می‌خورد
وَ لَوْ قَالَ زَنْتُ بَكِ امِك أَوْ يَابْنَ الزَّانِيَةَ حُدَّ لِلْأُمِّ. وَ لَوْ قَالَ: «يَا ابْنَ الزَّانِيَيْنِ» فَلَهُمَا

اگر بگوید: «مادرت برای تحقق تو زنا کرد» یا «ای پسر زن زناکار» به جهت قذْف مادر حدّ می‌خورد و اگر بگوید: «ای پسر مرد و زن زناکار» به جهت قذْف هر دو نفر حدّ می‌خورد

وَ مَنْ نَسَبُ الزَّنَا إِلَى غَيْرِ الْمُوَاجَهِ فَالْحُدُّ لِلْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ وَيَعَزَّرُ لِلْمُوَاجَهِ إِنْ تَضَمَّنَ شَتْمَهُ وَ أَذَاهُ

هرکس نسبت زنا به غیر مخاطب خود دهد، در این صورت به خاطر کسی که زنا را به او نسبت داده است باید حد قذْف بخورد و به خاطر مخاطب لازم است تعزیر گردد به شرط آن که نسبت دادن او، ناسزا و اذیت مخاطب را در پی داشته باشد

وَلَوْ لَمْ يَعْلَمْ الْقَائِلُ فَايَدَتَهَا أَصْلًا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ قَذْفٍ جَزِيٍّ عَلَى لِسَانِ مَنْ يَعْلَمُ مَعْنَاهُ لِعَدَمِ قَصْدِ شَيْءٍ مِنْ الْقَذْفِ وَلَا الْإِذِي

اگر گوینده معنای الفاظی (مانند «دیوث») را که برای قذف به کار برده می‌شود نداند، هیچ مجازاتی برای او به همراه ندارد و نیز هر قذفی که بر زبان کسی جاری می‌شود و او به معنای آن جاهل می‌باشد همین طور است؛ زیرا نه قصد قذف دارد نه اذیت

وَالْتَأْذِي وَالتَّعْرِيفُ بِالْقَذْفِ دُونَ التَّصْرِيحِ بِهِ يُوجِبُ التَّعْزِيرَ لِأَنَّهُ مُحَرَّمٌ لَا الْحَدَّ لِعَدَمِ الْقَذْفِ الصَّرِيحِ

آزار رساندن و کنایه زدن در قذف بدون آن که تصریح کند موجب تعزیر می‌شود؛ زیرا عملی حرام است و حد ثابت نمی‌شود، به دلیل آن که صراحت در قذف وجود ندارد

كَذَا يُعْزَرُ بِكُلِّ مَا يُكْرِهَهُ الْمُوَاجَهَةُ بَلَّ الْمُنْسُوبُ إِلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَاضِرًا لِأَنَّ صَبَاطَ التَّعْزِيرِ فِعْلِ الْمُحَرَّمِ وَهُوَ غَيْرُ مَشْرُوطٍ بِحُضُورِ الْمَشْتُومِ، إِلَّا مَعَ كَوْنِ الْمُخَاطَبِ مُسْتَحِقًّا لِلِاسْتِخْفَافِ

همچنین شخص با گفتن هر چیزی که باعث ناخشنودی مخاطب، بلکه شخص منسوب‌إلیه می‌شود تعزیر می‌گردد، اگرچه شخص منسوب‌إلیه حاضر نباشد؛ زیرا ملامت تعزیر، انجام عمل حرام است و چنین امری مشروط به حضور دشنام داده شده نیست مگر این که مخاطب مستحق تحقیر باشد

وَيُعْتَبَرُ فِي الْقَازِفِ الَّذِي يُحَدُّ الْكَمَالَ بِالْبُلُوغِ وَالْعَقْلِ فَيُعْزَرُ الصَّبِيُّ خَاصَّةً وَيُؤَدَّبُ الْمَجْنُونُ بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ فِيهِمَا

قذف‌کننده‌ای که حد بر او جاری می‌شود باید اهلیت (کمال) ناشی از بلوغ و عقل را داشته باشد؛ بنابراین کودک فقط تعزیر و مجنون تأدیب می‌شود، بر طبق آنچه که حاکم شرع در مورد این دو نفر تشخیص می‌دهد

وَيُسْتَرْطُ فِي الْمَقْذُوفِ الْأَحْصَانُ وَأَعْنِي بِالْأَحْصَانِ هُنَا الْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالْإِسْلَامُ وَالْعِفَّةُ فَمَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ وَجَبَ الْحَدُّ بِقَذْفِهِ وَإِلَّا فَالْوَجِبُ التَّعْزِيرُ

قذف‌شونده باید دارای احصان باشد و مراد از احصان در اینجا بلوغ، عقل، حریت، اسلام و عفت (پاکدامنی از زنا و لواط) است؛ بنابراین هرگاه این اوصاف در کسی جمع گردد، به سبب قذف شدن او حد (بر قاذف) واجب می‌شود، در غیر این صورت (اگر تمام یا بعضی از این اوصاف را دارا نباشد) تعزیر (بر قاذف) واجب می‌شود

وَلَوْ قَالَ لِكَافِرٍ أُمُّهُ مُسْلِمَةٌ: «يَا ابْنَ الرَّانِيَةِ» فَالْحَدُّ لَهَا فَلَوْ مَاتَتْ أَوْ كَانَتْ مَيْتَةً وَوَرِثَهَا الْكَافِرُ فَلَا حَدَّ لِأَنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَحْدُّشُ لِلْكَافِرِ بِالْأَصَالَةِ، فَكَذَا بِالْإِرْثِ

اگر کسی به کافری که مادرش مسلمان است بگوید: «ای پسر زن زناکار» به جهت قذف آن زن حد واجب می‌شود؛ و چنانچه آن زن بمیرد یا در زمان قذف مرده باشد و فرزند کافرش وارث او گردد، حد برداشته می‌شود؛ زیرا مسلمان را اصالتاً نه به خاطر کافر حد می‌زنند و نه کافر می‌تواند به واسطه ارث بردن حد، مسلمان را مورد اجرای حد قرار دهد.

وَ لَوْ تَقَادَفَ الْمُحْصَنَانِ بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ عَزْرًا وَ لَا حَدَّ عَلَى أَحَدُهُمَا

اگر دو نفر که محصن می‌باشند، یکدیگر را با الفاظی که موجب قذف می‌شود، قذف کنند هر دو تعزیر می‌شوند و هیچ یک از آن دو نفر حد نمی‌خورند

وَ لَوْ تَعَدَّدَ الْمُقْدُوفُ تَعَدَّدَ الْحَدَّ، سِوَاءِ اتَّحَدَ الْقَاذِفُ أَوْ تَعَدَّدَ، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ سَبَبٌ تَامٌ فِي وَجُوبِ الْحَدِّ، فَيَتَعَدَّدُ

المسبب

اگر قذف‌شوندگان متعدد باشند قذف نیز متعدد می‌شود، خواه قذف‌کننده یک نفر باشد یا چند نفر؛ دلیل این حکم آن است که هر قذفی علت جداگانه و کاملی برای وجوب حد است، از این ریی (با تعدد سبب)، مسبب نیز متعدد می‌گردد

نعم، لَوْ قَذَفَ الْوَاحِدُ جَمَاعَةً بِلَفْظٍ وَاحِدٍ وَ اجْتَمَعُوا فِي الْمُطَالَبَةِ فَحَدٌّ وَاحِدٌ وَ إِنِ افْتَرَقُوا فِي الْمُطَالَبَةِ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ

حَدُّ وَ كَذَا الْكَلَامِ فِي التَّعْزِيرِ

بله، اگر یک نفر با لفظ واحدی گروهی را قذف کند و تمام قذف‌شوندگان با هم خواستار اجرای حد شوند، فقط یک حد می‌خورد و اگر در مطالبه حد جداگانه عمل کنند، برای هر یک از قذف‌شوندگان (که طرح شکایت کرده است) یک حد بر قاذف ثابت می‌گردد؛ و در تعزیر نیز همین حکم جاری است

مسائل

چند مسأله

۱. حَدُّ الْقَذْفِ ثَمَانُونَ جَلْدَةً إِجْمَاعًا وَ يُجْلَدُ الْقَاذِفُ بِثِيَابِهِ الْمُعْتَادَةِ وَ لَا يُجْرَدُ كَمَا يُجْرَدُ الزَّانِي وَ لَا يُضْرَبُ ضَرْبًا

شَدِيدًا بَلْ حَدًّا مُتَوَسِّطًا دُونَ ضَرْبِ الزَّانَا وَ يُشْهَرُ الْقَاذِفُ لِيُجْتَنَبَ شَهَادَتُهُ

۱ - حد قذف به اجماع فقها هشتاد تازیانه است و قذف‌کننده همراه با جامه‌ای که معمولاً به تن دارد تازیانه زده می‌شود و مانند زناکار، عریان نمی‌گردد و نیز او را به شدت تازیانه نمی‌زنند، به طور متوسط و آهسته‌تر از حد زنا تازیانه می‌خورد و سپس قاذف را در شهر می‌گردانند تا مشهور شود و از پذیرش شهادتش خودداری شود.

۲. يَثْبُتُ الْقَذْفُ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ ذَكَرَيْنِ، لَا بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ مُنْفَرَدَاتٍ وَ لَا مُنْضَمَّاتٍ وَ إِنِ كَثُرْنَ، وَ الْإِقْرَارُ مَرَّتَيْنِ مِنْ

مَكْلَفٍ مُخْتَارٍ فَلَا عِبْرَةَ بِإِقْرَارِ الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمَكْرَهِ وَ كَذَا مَا يُوجِبُ التَّعْزِيرَ

۲ - قذف با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود، ولی با شهادت دادن زنان به تنهایی باشند و یا به انضمام شهادت مردان ثابت نمی‌شود، گرچه تعداد زنان خیلی زیاد باشد و نیز با دو بار اقرار توسط شخص مکلف و مختار نیز به اثبات می‌رسد؛ بنابراین اقرار کودک، دیوانه و مکروه فاقد اعتبار است و نیز هرچه موجب تعزیر شود همین حکم را دارد.

۳. حَدُّ الْقَذْفِ مَوْزُوثٌ لِكُلِّ مَنْ يَرِثَ الْمَالَ إِلَّا لِلزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ وَ إِذَا كَانَ الْوَارِثُ جَمَاعَةً فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ الْمَطَالِبَةُ بِهِ

۳ - حدّ قذف به کسی که مال (ترکه) را به ارث می‌برد به ارث می‌رسد (در صورت فوت مقذوف قبل از اجرای حد یا عفو) مگر زن و شوهر؛ و اگر چند نفر وارث باشند، هر یک می‌تواند اجرای آن را درخواست نماید
فَإِنْ اتَّفَقُوا عَلَى اسْتِيفَائِهِ فَلَهُمْ حَدٌّ وَاحِدٌ وَ إِنْ تَفَرَّقُوا فِي الْمَطَالِبَةِ وَ لَوْ عَفَى بَعْضُهُمْ لَمْ يَسْقُطْ عَنْهُ شَيْءٌ بِعَفْوِ الْبَعْضِ بَلْ لِلْبَاقِينَ اسْتِيفَاؤُهُ كَامِلًا عَلَى الْمَشْهُورِ

حال اگر همگی بر اجرای حد اتفاق کنند، اگر چه جداگانه خواستار آن شوند حقّ یک حد را دارند و اگر بعضی از وراثت قذف‌کننده را عفو کنند، با عفو بعضی از ورثه هیچ مقدار از حد از او ساقط نمی‌شود، بلکه بنا بر نظر مشهور، بقیه ورثه می‌توانند حد را به طور کامل اجرا نمایند
۴. يَجُوزُ الْعَفْوُ مِنَ الْمُسْتَحِقِّ الْوَاحِدِ وَ الْمُتَعَدِّدِ بَعْدَ الثُّبُوتِ كَمَا يَجُوزُ قَبْلَهُ وَ لَا اِعْتِرَاضَ لِلْحَاكِمِ، لِأَنَّهُ حَقٌّ آدَمِيٌّ تَتَوَقَّفُ إِقَامَتُهُ عَلَى مُطَالَبَتِهِ وَ يَسْقُطُ بِعَفْوِهِ

۴ - بعد از ثبوت قذف، عفوکننده توسط شخص یا اشخاصی که حق مطالبه دارند مانند قبل از ثبوت آن جایز است و حاکم حق اعتراض ندارد، زیرا حق قذف از مصادیق حق الناس است و اقامه آن متوقف بر درخواست دارنده حق است و با عفو او نیز ساقط می‌شود.
۵. يُقْتَلُ الْقَاذِفُ فِي الرَّابِعَةِ لَوْ تَكَرَّرَ الْحَدُّ ثَلَاثًا عَلَى الْمَشْهُورِ وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ اتِّحَادِ الْمَقْذُوفِ وَ تَعَدُّدِهِ هُنَا

۵ - طبق نظر مشهور فقها پس از سه بار تکرار حدّ، قذف‌کننده در نوبت چهارم به قتل می‌رسد و در این حکم فرقی نیست این‌که مقذوف یک نفر بوده و یا متعدد باشند.
۶. لَوْ تَكَرَّرَ الْقَذْفُ لِوَاحِدٍ قَبْلَ الْحَدِّ فَوَاحِدٌ وَ لَوْ تَعَدَّدَ الْمَقْذُوفُ تَعَدَّدَ الْحَدُّ مُطْلَقًا إِلَّا مَعَ اتِّحَادِ الصَّيْغَةِ

۶ - هرگاه قذف‌کننده یک نفر را قبل از اجرای حدّ چند بار قذف کند، یک حدّ می‌خورد و اگر قذف‌شونده‌ها چند نفر باشند، حدّ نیز متعدد می‌شود، خواه در بین قذف‌ها حدّ فاصله شده باشد یا نشده باشد مگر این‌که با یک عبارت قذف کند.
۷. يَسْقُطُ الْحَدُّ بِتَصَدِيقِ الْمَقْذُوفِ وَ الْبَيِّنَةِ عَلَى وَقْعِهِ مِنْهُ وَ الْعَفْوُ وَ بِلَعَانِ الزَّوْجَةِ لَوْ كَانَ الْقَذْفُ لَهَا

۷ - حد قذف با تصدیق قذف‌شونده و یا اقامه بینه توسط قذف‌کننده بر وقوع عمل از سوی قذف‌شونده و نیز با عفو قاذف توسط مقذوف و یا لعان زوجه در جایی که زوجه قذف شده است ساقط می‌شود
۸. لَا يُزَادُ فِي تَأْدِيبِ الصَّبِيِّ عَلَى عَشْرَةِ أَسْوَاطٍ سَوَاءٌ كَانَ التَّأْدِيبُ لِقَذْفٍ أَمْ غَيْرِهِ؛ وَ يُعَزَّرُ كُلُّ مَنْ تَرَكَ وَاجِبًا أَوْ

فَعَلَ مُحَرَّمًا قَبْلَ أَنْ يَثُوبَ بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ

۸ - برای تأدیب کودک بیش از ده تازیانه بر او نواخته نمی‌شود، خواه تأدیب به جهت قذف باشد یا غیر آن؛ و هرکس واجبی را ترک و حرامی را مرتکب شود، بیش از آن‌که توبه کند بر طبق نظر حاکم تعزیر می‌شود.

۹. سَابُّ النَّبِيِّ (ص) أَوْ أَحَدِ الْأَئِمَّةِ يُقْتَلُ؛ وَ يَجُوزُ قَتْلُهُ لِكُلِّ مَنْ أَطَّلَعَ عَلَيْهِ وَ لَوْ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ أَوْ الْحَاكِمِ مَا لَمْ يَخَفِ الْقَاتِلِ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ عَلَى مُؤْمِنٍ نَفْسًا أَوْ مَالًا، فَيَنْتَفِي الْجَوَازُ لِلضَّرَرِ

۱۰ - دشنام‌دهنده به پیامبر اسلام (ص) یا یکی از امامان شیعه (ع) محکوم به قتل می‌باشد و قتل این فرد برای هر کس که از این امر آگاه گردد جایز است، اگر چه بدون اذن امام یا حاکم باشد، به شرط آن که قاتل بر جان و مال خود خود یا جان و مال مؤمن دیگری بیمناک نباشد که در این صورت به جهت ضرر، جواز قتل وی منتفی می‌گردد

وَ يُقْتَلُ مُدَّعِي النَّبُوَّةِ بَعْدَ نَبِيِّنَا (ص) لثبوت ختمه للأنبياء من الدين ضرورةً فيكون دعواها كفراً

و کسی که بعد از پیامبر اسلام (ص) ادعای نبوت کند کشته می‌شود؛ زیرا خاتم الانبیا بودن پیامبر اسلام (ص) از ضروریات دین می‌باشد و ادعای نبوت پس از ایشان کفر است

وَ كَذَا يُقْتَلُ الشَّاكُّ فِي نَبْوَةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (ص) أَوْ فِي صُدْقِهِ إِذَا كَانَ عَلَى ظَاهِرِ الْإِسْلَامِ

و همین طور کسی که در نبوت حضرت محمد (ص) یا در صداقت ایشان شک کند و به حسب ظاهر مسلمان باشد، کشته می‌شود

۱۰. يُقْتَلُ السَّاحِرُ إِنْ كَانَ مُسْلِمًا وَيُعْزَرُ السَّاحِرُ الْكَافِرُ وَ لَوْ تَابَ السَّاحِرُ قَبْلَ أَنْ يُقَامَ عَلَيْهِ الْحَدُّ سَقَطَ عَنْهُ الْقَتْلُ

۱۰ - جادوگر مسلمان کشته می‌شود و جادوگر کافر تعزیر می‌گردد و اگر جادوگر پیش از آنکه حد بر او اقامه شود توبه نماید، حد قتل از او برداشته می‌شود

۱۱. قَاذِفُ أُمِّ النَّبِيِّ (ص) مُرْتَدٌّ، يُقْتَلُ إِنْ لَمْ يَتُبْ وَ لَوْ تَابَ لَمْ تُقْبَلْ تَوْبَتُهُ إِذَا كَانَ ارْتِدَادِهِ عَنْ فِطْرَةِ

۱۲ - کسی که مادر پیامبر (ص) را قذف کند مرتد است و اگر توبه نکند به قتل می‌رسد و اگر توبه کند توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود، به شرط آن که ارتداد او ارتداد فطری بوده باشد

شرح اصطلاحات مبحث قذف:

- ✓ **قذف:** نسبت دادن زنا یا لواط به شخص دیگری
- ✓ **قاذف:** به کسی گفته می‌شود که به شخص دیگری نسبت زنا یا لواط می‌دهد.
- ✓ **مقذوف:** به کسی گفته می‌شود که کس دیگری به او نسبت زنا یا لواط داده است.
- ✓ **احصان در قذف:** به این معنا است که قاذف، کسی را قذف کند که بالغ و عاقل و آزاد و مسلمان و عقیف باشد؛ بنابراین کسی که این پنج صفت در او باشد به سبب قذف وی، قاذف باید حد بخورد.
- ✓ **سبب النبوی (ص):** عبارت است از دشنام دادن به پیامبر (ص) و یا یکی از ائمه (ع) به قصد اهانت کردن به آن بزرگواران.

نکات مهم مبحث قذف:

- ✓ هر کسی که زنا را به غیر مخاطب نسبت دهد، به خاطر منسوب‌إلیه حد خورده و به خاطر مخاطب باید تعزیر شود.
- ✓ کنایه زدن به قذف موجب تعزیر می‌گردد.
- ✓ هرگاه دو نفر محصن یکدیگر را قذف کنند با الفاظی که سبب حد می‌شود، هر دو تعزیر می‌شوند.
- ✓ حد تازیانه در قذف به صورت متوسط و به شدت کمتر از تازیانه زنا باید اجرا گردد.
- ✓ تمام کسانی که اموال را به ارث می‌برند، به استثنای زوج و زوجه، حد قذف را به ارث می‌برند.
- ✓ قبل از ثبوت حد قذف و پس از ثبوت آن عفو قاذف جایز است.

- ✓ کسی که پیامبر (ص) یا یکی از ائمه (ع) را سب کند کشته می‌شود.
- ✓ مدعی نبوت محکوم به قتل است.
- ✓ کسی که در نبوت پیامبر (ص) شک داشته باشد در صورتی که بر ظاهر اسلام باشد کشته می‌شود.
- ✓ ساحر در صورت مسلمان بودن کشته می‌شود و اگر کافر باشد تعزیر می‌گردد.
- ✓ کسی که مادر پیامبر (ص) را قذف کند مرتد بوده و اگر توبه نکند کشته می‌شود.

الشُّرْبُ

نوشیدن مسکر

ضابطه

ضابطه مسکر بودن

مَا أَسْكَرَ جِنْسُهُ أَيْ كَانَ الْعَالِبُ فِيهِ الْإِسْكَارَ وَ إِنْ لَمْ يُسْكَرْ بَعْضَ النَّاسِ لِإِدْمَانِهِ أَوْ قَلَّةِ مَا تَنَاوَلَ مِنْهُ أَوْ خُرُوجِ مِزَاجِهِ عَنِ حَدِّ الْإِعْتِدَالِ يَحْرُمُ تَنَاوُلُ الْقَطْرَةِ مِنْهُ فَمَا فَوْقَهَا

هر چیزی که جنس آن مست‌کننده است یعنی غالباً سکرآور می‌باشد اگرچه بعضی از مردم را به دلیل اعتیاد آنها یا کم بودن مقداری که نوشیده‌اند یا طبیعی نبودن مزاج‌شان مست نکند، خوردن یک قطره از آن و بیشتر حرام است
وَ كَذَا يَحْرُمُ الْفُقَاعُ وَ لَوْ مُزِجًا بِغَيْرِهِمَا وَ إِنْ اسْتَهْلَكَ بِالْمِزْجِ

و همچنین آبجو حرام است و اگر چه شراب و آبجو با چیز دیگری ممزوج گردند و در اثر ممزوج شدن از بین بروند
وَ كَذَا يَحْرُمُ الْعَصِيرُ الْعِنْبِيُّ إِذَا غَلَا بِأَنْ صَارَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ وَ اشْتَدَّ بِأَنْ أَخَذَ فِي الْقَوَامِ وَ إِنْ قَلَّ

و نیز آب انگور در صورتی که به جوش آید، یعنی زیر و رو شود و سفت‌گردد، یعنی شروع به قوام آمدن کند، اگر چه کمی قوام آید حرام است.
وَ يَتَحَقَّقُ ذَلِكَ بِمُسْتَمَى الْغِيلَانِ إِذَا كَانَ بِالنَّارِ، وَ لَمْ يَذْهَبَ ثُلُثَاهُ بِهِ، وَ لَا انْقَلَبَ خَلًّا

این مقدار در صورتی که غلیان با آتش باشد، با صدق عنوان جوشیدن محقق می‌گردد؛ و حرمت آب انگور به وسیله جوشیدن وقتی است که ۲/۳ آن به واسطه جوشیدن بخار نشده و به سرکه نیز تبدیل نگردیده باشد

فمتمی تحقّق أحدهما حلّ و تبعته الطهارة أيضاً. أما الأوّل فهو منطوق النصوص؛ و أمّا الثانی فللإنقلاب حقيقة

أخري و هي مطهرة

بنابراین هرگاه یکی از این دو ویژگی (یعنی بخار شدن ۲/۳ آن و تبدیل شدن به سرکه)، تحقق پیدا کند، آب انگور حلال بوده و به دنبال آن طهارت نیز مترتب می‌گردد؛ اما حکم به حلیت و طهارت به واسطه مورد اول (یعنی تبخیر ۲/۳ آن) از منطوق روایات به دست می‌آید و به واسطه مورد دوم (یعنی

تبدیل شدن به سرکه)، به خاطر آن است که به ماهیت و حقیقت دیگری (یعنی سرکه) تبدیل شده است که خود انقلاب به حقیقت از جمله مطهرات محسوب می‌شود.

حَدُّهُ

حد نوشیدن مسکر

وَ يَجِبُ الْحَدُّ ثَمَانُونَ جَلْدَةً بَتَنَاؤِلِهِ مَعَ بَلُوغِ الْمَتَانُولِ وَ اخْتِيَارِهِ وَ عِلْمِهِ وَ اِنْ كَانَ كَافِرًا اِذَا تَطَاهَرَ بِهِ

با خوردن مسکر، هشتاد تازیانه واجب می‌شود، به شرط آن که کسی که مسکر نوشیده است بالغ، عاقل و مختار بوده و از حرمت آن آگاه باشد،

اگر چه کافر باشد ولی آشکارا مسکر بنوشد

أَمَّا لَوْ اسْتَتَرَ أَوْ كَانَ صَبِيًّا أَوْ مَجْنُونًا أَوْ مَكْرَهًا أَوْ مُضْطَرًّا أَوْ جَاهِلًا بِحِنْسِهِ أَوْ تَحْرِيمِهِ فَلَا حَدَّ

اما اگر پنهانی بنوشد یا کسی که مسکر نوشیده کودک، یا دیوانه یا مکره یا مضطر و یا به مسکر بودن مایع یا حرمت آن جاهل باشد، حد نمی‌خورد
وَ يَضْرِبُ الشَّارِبِ عَارِيًّا مَسْتَوْرًا الْعَوْرَةَ عَلَى ظَهْرِهِ وَ كَتْفَيْهِ وَ سَائِرِ جَسَدِهِ وَ يُتَّقِي وَجْهَهُ وَ فَرْجَهُ وَ مَقَاتِلَهُ. وَ يُفَرِّقُ

الضَّرْبُ عَلَى جَسَدِهِ غَيْرَ مَا ذَكَرَ

مرد شراب‌خوار را درحالی که عریان است و فقط عورت او پوشیده می‌باشد بر پشت و کتف‌هایش و سایر اندام‌هایش تازیانه می‌زند؛ ولی از تازیانه زدن به صورت، عورت و نقاط کشنده بدن محکوم باید پرهیز شود و باید تازیانه را بر همه اندام او به جز مواردی که ذکر شد پخش نمود.

وَ لَوْ تَكَرَّرَ الْحَدُّ قُتِلَ فِي الرَّابِعَةِ

اگر حد شرب خمر تکرار شود، در نوبت چهارم کشته خواهد شد

وَ لَوْ شَرِبَ مِرَارًا وَ لَمْ يُحَدِّ فَوَاحِدٌ كَغَيْرِهِ مِمَّا يُوجِبُ الْحَدَّ

هرگاه شخصی چند بار مسکر بنوشد ولی حد نخورده باشد، تنها یک حد بر او جاری می‌شود

وَ يُقْتَلُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ إِذَا كَانَ عَنْ فِطْرَةٍ وَ لَا يُسْتَتَابُ لِأَنَّهُ مُرْتَدٌّ مِنْ حَيْثُ اِنْكَارِهِ مَا عَلِمَ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ ضَرْوَرَةً

وَ قِيلَ يُسْتَتَابُ

کسی که شراب را حلال می‌داند، اگر مرتد فطری باشد به قتل می‌رسد و توبه داده نمی‌شود؛ زیرا وی به دلیل انکار یکی از ضروریات دین اسلام مرتد شناخته می‌شود؛ ولی از برخی از فقها گفته‌اند: (او را نمی‌کشند بلکه) از او می‌خواهند که توبه نماید

وَ كَذَا يُسْتَتَابُ الرَّجُلُ لَوْ اسْتَحَلَّ بَيْعَهَا فَإِنْ اِمْتَنَعَ مِنَ التَّوْبِ قُتِلَ

همچنین کسی که معتقد باشد فروختن مسکرات حلال است توبه داده می‌شود، پس اگر از توبه خودداری کند، کشته می‌شود

وَ لَوْ بَاعَهَا غَيْرَ مُسْتَحِلٍّ عَزَّرَ وَ لَا يُقْتَلُ مُسْتَحِلُّ غَيْرِ الْخَمْرِ مِنَ الْمَسْكِرَاتِ لِلْخِلَافِ فِيهِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ

اما اگر فروشنده معتقد به حلیت آن نباشد تعزیر می‌گردد و کسی که سایر مسکرات را حلال می‌داند به قتل نمی‌رسد؛ زیرا میان مسلمانان در حرمت غیرخمر اختلاف است

وَلَوْ تَابَ الشَّارِبُ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ عَلَيْهِ سَقَطَ الْحَدُّ عَنْهُ وَلَا يَسْقُطُ بَعْدَهَا، لأصالة البقاء

اگر شراب‌خوار قبل از اقامه شهادت علیه او توبه نماید، حدّ از او ساقط می‌شود؛ ولی بعد از اقامه شهادت ساقط نمی‌گردد، زیرا اصل استصحاب مقتضی بقای حد است

وَلَوْ تَابَ بَعْدَ إِقْرَارِهِ بِالشُّرْبِ يَتَخَيَّرُ الإِمَامُ بَيْنَ إِقَامَتِهِ عَلَيْهِ وَالعَفْوِ

و اگر بعد از اقرار به خوردن شراب کند، امام میان اقامه حد بر او و عفو می‌مخیر است

وَيُثَبِّتُ هَذَا الْفِعْلُ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ، أَوْ الإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ مَعَ بَلُوغِ الْمُقَرَّرِ وَعَقْلِهِ وَاختِيَارِهِ

شرب خمر با شهادت دو مرد عادل یا دو بار اقرار ثابت می‌شود، به شرط آن که اقرارکننده بالغ، عاقل و مختار باشد

وَلَوْ شَهِدَ أَحَدُهُمَا بِالشُّرْبِ وَالأَخْرُ بِالْقِيَمَةِ قِيلَ؛ يُحَدُّ

و اگر یکی از دو شاهد، به شرب خمر و شاهد دیگر به قی کردن شراب شهادت دهد، گفته شده است که حدّ می‌خورد.

وَلَوْ أُدْعِيَ الإِكْرَاهُ قَبْلَ إِذَا لَمْ يَكْذِبْهُ الشَّاهِدُ

و اگر کسی که شراب خورده ادعای اکراه نماید به شرط اینکه شاهد او را تکذیب نکند، از وی پذیرفته می‌شود.

وَيُحَدُّ مُعْتَقِدٌ حِلَّ النَّبِيذِ الْمُتَّخِذِ مِنَ التَّمْرِ إِذَا شَرِبَهُ وَلَا يُحَدُّ الْجَاهِلُ بِجِنْسِ الْمَشْرُوبِ أَوْ بِتَحْرِيمِهِ لِقُرْبِ إِسْلَامِهِ

وَ الضَّابِطُ إِمَكَانَهُ فِي حَقِّهِ

کسی که معتقد است شراب خرما حلال است و آن را خورده باشد حدّ می‌خورد و کسی که از مشروب بودن مایعی آگاه نیست، یا به دلیل تازه مسلمان شدن نمی‌داند شراب حرام است، حد زده نمی‌شود و ملاک این است که احتمال جهل در حق او داده وجود داشته باشد

وَلَا مَنْ اضْطَرَّه العَطَشُ أَوْ اضْطَرَّ إِلَى إِسَاعَةِ بالخمرِ بِحَيْثُ خَاف التَّلْفَ بدونه

و نیز کسی که به دلیل تشنگی به نوشیدن خمر مضطر شده است یا به خاطر گیر کردن لقمه در گلویش؛ به خوردن شراب مجبور شده باشد، به گونه‌ای که بدون خوردن شراب، ترس از بین رفتن خود را داشته باشد نباید حد بخورد.

وَمَنْ اسْتَحَلَّ شَيْئاً مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ بِحَيْثُ عَلِمَ تَحْرِيمَهَا مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً كَالْمَيْتَةِ

وَالدَّمِ وَالرَّبَا وَلَحْمِ الخنزيرِ وَنِكَاحِ المحارمِ وَإِبَاحَةِ الخامسةِ وَالمعتدةِ وَالمطلقةِ ثَلَاثًا قَتَلَ إِنْ وُلِدَ عَلَى الفِطْرَةِ،

لأنه مرتدٌ

هر کس یکی از محرّماتی را که مسلمانان بر آن اجماع دارند به گونه‌ای که حرمت آن از ضروریات دین محسوب می‌شود؛ مانند مردار، خون، ربا و گوشت خوک، و نکاح با محارم و مباح دانستن ازدواج با زن پنجم و مباح دانستن ازدواج با زنی که در عده است و مباح دانستن ازدواج با زنی که طلاق داده شده است (و محلّل نگرفته است) حکم آن این است که اگر یکی از والدین او هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان باشند، کشته می‌شود زیرا مرتدّ است

وإن كان مليئاً استُتِيب؛ فإن تاب و إلا قُتل

ولی اگر مرتدّ ملی باشد توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد قتل از او برداشته می‌شود و در غیر این صورت کشته خواهد شد
وَ مَنْ ارتكبها غَيْرَ مُسْتَحِلِّ لَهَا عَزَّرَ إِنْ لَمْ يَجِبِ الْحَدُّ كَالزَّنا وَ الخمر وَ إِلا دخل التعزيرُ فيه

اگر کسی محرمات مذکور را مرتکب شده ولی آنها را حلال نداند، لازم است تعزیر شود، به شرطی که آن حرام، حدّ را در پس نداشته باشد نظیر زنا و شرب خمر؛ و در غیر این صورت اگر موجب حد باشد، تعزیر در حد تداخل می‌کند.

وَ لو أنفَذَ الحاكمُ إلى حَامِلٍ لِإِقَامَةِ حَدٍّ فَأَجْهَضَتْ أَيْ أَسْقَطَتْ حَمْلَهَا خَوْفاً فَدِيَتُهُ أَيْ دِيَةُ الْجَنِينِ فِي بَيْتِ الْمَالِ،

لأنه من خطأ الحکام في الأحکام و هو محلّه

هرگاه حاکم شرع برای اجرای حد به دنبال زن حامله ای بفرستد و زن به دلیل ترس، جنین خود را سقط کند، دیه جنین از بیت المال پرداخت می‌شود؛ زیرا این عمل از مصادیق خطای حکام در احکام است که محل جبران آن از بیت‌المال است.

وَ مَنْ قتله الحدُّ، أو التعزيرُ فهدر، سواءٌ كان لله أم لآدميٍّ، لأنه فعلٌ سائغٌ فلا يتعقّبه الضمانُ و لحسنة الحلبيِّ

عن الصادق (ع): «أيّما رجلٍ قتله الحدُّ أو القصاص فلا دية له» و قيل: يُضمّن في بيت المال

کسی که به واسطه اجرای حدّ یا تعزیر شدن کشته شود خونس هدر است؛ فرقی نمی‌کند که حد یا تعزیر، به خاطر حق الله بوده و یا به خاطر حق الناس بوده باشد؛ زیرا حد و تعزیر، عمل جایزی است که نباید به دنبال آن ضمانی در کار باشد؛ و به دلیل رواست حسنة حلبی از امام صادق (ع) که فرمودند: «هر شخصی که به واسطه حد یا قصاص کشته شود دیه‌ای برای او نمی‌باشد»؛ و نیز برخی از فقها گفته‌اند: دیه کسی که به واسطه اجرای حد یا تعزیر کشته شود باید از بیت‌المال پرداخت شود

و لو بان فسوقُ الشهود بفعلٍ يوجب القتل بعد القتل ففي بيت المال دية المقتول، لأنه من خطأ الكم و لا ضمان

على الحاكم و لا على عاقلته

هرگاه پس از قتل، فسق شهودی که به عمل قتلی شهادت داده‌اند آشکار شود، دیه مقتول از بیت‌المال داده می‌شود؛ زیرا (قتل مشهود علیه) از مصادیق خطای حاکم شرع است؛ و شخص حاکم شرع و عاقله ضامن نمی‌باشند

شرح اصطلاحات مبحث شرب خمر:

- ✓ **شُرْبُ خَمْرٍ:** خمر به معنای شراب انگور و شرب خمر به معنای نوشیدن شراب است. در یک معنا، خمر به معنای هر مایع مست‌کننده و مطلق مُسکِرَات است که در این صورت، شُرْبُ خَمْرٍ به معنای نوشیدن هر مایع مست‌کننده می‌باشد.
- ✓ **شُرْبُ مُسکِرٍ:** به نوشیدن مُسکِر، یعنی هر چیزی که سُکرآور (مست‌کننده) باشد گفته می‌شود.
- ✓ **فُقَاع:** به شرابی گفته می‌شود که از جو گرفته شده باشد (آب جو)
- ✓ **عصیر عنبی:** به آب انگور گفته می‌شود که تحت شرایطی نوشیدن آن حرام است.
- ✓ **نبیذ:** به شرابی گفته می‌شود که از خرما گرفته شده باشد. (عصاره خرما)
- ✓ **خمر:** برخی آن را به معنای شرابی می‌دانند که از انگور گرفته می‌شود، اما برخی نیز ادعا کرده‌اند که خمر اختصاص به مایع خاص همچون عصاره انگور ندارد، بلکه به هر مُسکری که از هر ماده‌ای گرفته شده باشد، اطلاق می‌گردد.
- ✓ **میته:** هر حیوانی که که ذبح یا مردن آن به حالت غیر شرعی یعنی به غیر تذکیه مستند باشد به آن میته یا مردار گفته می‌شود.

نکات مهم مبحث شرب خمر:

- ✓ فحاح حرام است، اگر چه با چیز دیگری ممزوج شده باشد و از بین برود.
- ✓ آب انگور در صورتی که بجوشد و سفت شود حرام است.
- ✓ کسی که نوشیدن خمر را حلال بداند، در صورتی که مرتد فطری باشد کشته می‌شود.
- ✓ کسی که سایر مُسکِرَات غیر از خمر را حلال بشمارد کشته نمی‌شود.
- ✓ کسی که به حلال بودن نبیذ معتقد باشد، در صورت نوشیدن آن حد می‌خورد.
- ✓ هر کسی که یکی از محرّمات مورد اجماع را حلال بشمرد مرتد بوده و اگر مرتد فطری باشد کشته می‌شود.

السَّرِقَة

سرقت

يَتَعَلَّقُ الْحَكْمُ وَهُوَ الْقَطْعُ بِسَرِقَةِ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ الْمُخْتَارِ مِنَ الْحِرْزِ بَعْدَ هَتَكِهِ بِلَا شُبْهَةٍ مُوَهِّمَةٍ لِلْمَلِكِ رُبْعَ دِينَارٍ أَوْ

قِيَمَتَهُ سِرًّا مِنْ غَيْرِ شُعُورِ الْمَالِكِ بِهِ مَعَ كَوْنِ الْمَالِ الْمَسْرُوقِ مِنْ غَيْرِ مَالٍ وَلَدِهِ وَ كَوْنِهِ غَيْرِ مَأْكُولٍ فِي عَامِ سَنَتِهِ

حکم سرقت که قطع است، در مورد سرقت فرد بالغ و عاقل و مختار می‌باشد که پس از گشودن حرز، از همان جا دزدی کرده است بدون آنکه شبهه ملکیت وجود داشته باشد، به شرط آن که حداقل چهار دینار بوده، یا معادل آن ارزش داشته باشد و پنهانی صورت پذیرد بدون آن که مالک، متوجه آن گردد و نیز مال دزدیده شده متعلق به فرزند سارق نباشد و جزء خوردنی‌ها در سال قحطی نباشد.

فَلَا قَطْعَ عَلَى الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ بَلْ التَّأْدِيبُ خَاصَّةً وَإِنْ تَكَرَّرَتْ مِنْهَا السَّرِقَةُ؛ لِأَشْتِرَاطِ الْحَدِّ بِالتَّكْلِيفِ

حدّ قطع بر کودک و دیوانه جاری نمی‌شود و تنها تأدیب می‌شوند، اگرچه آنها چند بار سرقت کنند؛ زیرا اجرای حدّ قطع، مشروط به تکلیف است

وَلَا قَطْعَ عَلَى مَنْ سَرَقَ مِنْ غَيْرِ حِرْزٍ كَالصَّحْرَاءِ وَالطَّرِيقِ وَالْمَسَاجِدِ وَلَا مِنْ حِرْزٍ بَعْدَ أَنْ هَتَكَ غَيْرِهِ

حد قطع بر کسی که از غیر حرز مانند صحرا و راه عبور و مساجد، سرقت نماید و یا کسی غیر از سارق، حرز را هتک کند و پس از آن سارق، مال را از آن حرز هتک شده بر باید دست سارق قطع نمی‌شود.

وَلَوْ تَشَارَكَ فِي الْهَتَكِ فَأَخْرَجَ أَحَدُهُمَا الْمَالَ قُطِعَ الْمُخْرِجُ خَاصَّةً لِصِدْقِ هَتَكِ الْحِرْزِ وَ سَرِقَتِهِ مِنْهُ، دُونَ مَنْ شَارَكَ

فِي الْهَتَكِ، كَمَا لَوْ انْفَرَدَ بِهِ. وَ لَوْ أَخْرَجَاهُ مَعًا قُطِعَا إِذَا بَلَغَ نَصِيبُ كُلِّ وَاحِدٍ نَصَابًا

همچنین اگر دو نفر با مشارکت یکدیگر حرزی را بگشایند ولی تنها یکی از آن دو نفر مال را از حرز خارج کند، حدّ قطع تنها بر خارج کننده جاری می‌گردد، زیرا هتک حرز و سرقت از آن، تنها بر عمل وی تطبیق می‌کند، نه کسی که با او در گشودن حرز مشارکت داشته است، همان طور که خود او به تنهایی حرز را می‌گشود چنین بود؛ و اگر هر دو نفر با هم مال را خارج نمایند، دست هر دو قطع می‌شود، به شرط آن که سهم (سرقت شده) توسط هر یک به حدّ نصاب برسد

وَلَا مَعَ تَوْهَمِ الْمَلِكِ أَوْ الْحِلِّ كَمَا لَوْ تَوَهَّمَهُ مَالِهِ فَظَهَرَ غَيْرِهِ

با وجود توهم مالکیت یا حلیت مال مسروقه، دست سارق قطع نمی‌شود؛ مانند این که سارق گمان کند که آن مال، ملک او است و سپس معلوم شود که متعلق به دیگری می‌باشد

و لو سَرَقَ مِنَ الْمَالِ الْمَشْتَرَكِ مَا يَطْنُهُ قَدْرَ نَصِيبِهِ وَ جَوَازِ مُبَاشَرَتِهِ الْقِسْمَةَ بِنَفْسِهِ فَرَادَ نِصَابًا فَلَا قَطْعَ

هرگاه از مال مشترک به مقداری که می‌پندارد به اندازه سهمش است سرقت کند و گمانش این باشد که خود وی به تنهایی می‌تواند تقسیم نماید و به مقدار نصاب، بیشتر از سهم خودش برداشته باشد، دست او قطع نمی‌شود

و لَا فِيمَا نَقَصَ عَنْ رُبْعِ دِينَارٍ ذَهَبًا خَالِصًا مَسْكُوكًا بِسَكَّةِ الْمُعَامَلَةِ عَيْنًا أَوْ قِيَمَةً عَلَى الْأَصْحَحِ فَلَوْ بَلَغَ الْعَيْنِ رُبْعَ

دِينَارٍ وَ زَنًّا غَيْرَ مَضْرُوبٍ وَ لَمْ تَبْلُغْ قِيَمَتُهُ قِيَمَةَ الْمَضْرُوبِ فَلَا قَطْعَ

سرقت مالی که کمتر از ¼ دینار طلای خالص مسکوک به سکه رایج است حد قطع ندارد و بنا بر نظر صحیح‌تر تفاوتی نمی‌کند که عین ¼ دینار باشد یا هم قیمت آن؛ بنابراین اگر وزن طلای غیر مضروب به ¼ دینار برسد، ولی قیمت آن مساوی ¼ قیمت سکه مضروب نباشد، حد قطع جاری نمی‌گردد و يُعْتَبَرُ اتِّحَادُ الْحِرْزِ فَلَوْ أَخْرَجَ النَّصَابَ مِنْ حَرَزِينَ لَمْ يُقَطَّعْ إِلَّا أَنْ يَشْمَلَهُمَا ثَالِثٌ، فَيَكُونانِ فِي حَكْمِ الْوَاحِدِ

یکی بودن حرز نیز شرط است؛ بنابراین اگر به مقدار نصاب از دو حرز بردارد، دست سارق قطع نمی‌شود، مگر آن که دو حرز داخل حرز سومی باشند که در این صورت، هر دو در حکم یک حرز می‌باشند.

و لَا فِي الْهَاتِكِ لِلْحِرْزِ قَهْرًا لِأَنَّهُ لَا يُعَدُّ سَارِقًا بَلْ غَاصِبًا أَوْ مُسْتَلْبًا

کسی که حرزی را آشکارا و به زور می‌گشاید، دستش قطع نمی‌شود؛ زیرا چنین شخصی سارق به شمار نمی‌آید؛ بلکه غاصب یا سلب‌کننده مال دیگران محسوب می‌شود

وَ كَذَا الْمُسْتَأْمَنُ بِالْإِيْدَاعِ وَ الْإِعَارَةِ وَ الضِّيَافَةِ وَ غَيْرِهَا لَوْ خَانَ لَمْ يُقَطَّعْ لِعَدَمِ تَحَقُّقِ الْهَتِكِ

و نیز اگر کسی که با ودیعه سپردن یا عاریه‌گذارن یا مهمان شدن و مانند آن امین شمرده شده است خیانت نماید، حد قطع بر او جاری نمی‌شود، زیرا هتک حرز محقق نشده است

وَ لَا مِنْ سَرَقَ مِنْ مَالٍ وَلَدِهِ وَ إِنْ نَزَلَ وَ بِالْعَكْسِ أَوْ سَرَقَتِ الْأُمُّ يُقَطَّعُ

پدری که مال فرزندش را سرقت کند هرز چند فرزند پایین روند (نوه...) دستش قطع نمی‌شود؛ اما اگر برعکس باشد (یعنی فرزند مال پدر را سرقت کند)، و یا مادر مال فرزندش را سرقت نماید حد قطع جاری می‌گردد

وَ كَذَا لَا يُقَطَّعُ مَنْ سَرَقَ الْمَأْكُولَ الْمَذْكُورَ فِي عَامِ الْمَجَاعَةِ وَ إِنْ اسْتُوفِيَ الشَّرَائِطُ

همچنین کسی که در سال قحطی، مال خوردنی را سرقت کند همین حکم را دارد و دستش قطع نمی‌شود، اگرچه تمام شرایط اجرای حد را داشته باشد.

مسائل

چند مسأله

۱. لا فرقَ بَيْنَ إِخْرَاجِ السَّارِقِ الْمَتَاعِ بِنَفْسِهِ أَوْ بِسَبَبِهِ مِثْلَ أَنْ يَشُدَّهُ بِحَبْلِ ثُمَّ يَجُرُّ بِهِ مِنْ خَارِجِ الْحِرْزِ أَوْ يَضَعُهُ عَلَى دَابَّةٍ فِي الْحِرْزِ وَيُخْرِجُهَا بِهِ أَوْ يَأْمُرُ غَيْرَ مُمَيَّنٍ مِنْ صَبِيٍّ أَوْ مَجْنُونٍ بِإِخْرَاجِهِ فَإِنَّ الْقَطْعَ يَتَوَجَّهُ عَلَى الْأَمْرِ، لَا عَلَى الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ، لضعفِ المباشِرِ في جنبِ السببِ، لأنَّهُما كالألَّةِ له

۱- تفاوتی نمی‌کند که سارق، خودش کالا را خارج کند یا سبب إخراج آن گردد، مانند این که مال را به ریسمانی ببندد و سپس از بیرون حرز آن را بکشد، یا آن را درون حرز بر پشت چهارپایی قرار دهد و حیوان را به همراه مال خارج نماید، یا به کودک یا دیوانه غیر ممیزی دستور دهد آن را بیرون بیاورند؛ زیرا در این صورت دست دستوردهنده قطع می‌شود؛ نه صغیر و مجنون؛ زیرا از آنجا که کودک و دیوانه در حکم ابزاری برای خارج کردن کالا محسوب می‌شوند مباشر (یعنی ودک و مجنون) در کنار سبب (یعنی امر)، ضعیف و ناچیز است

۲. يُقَطَّعُ الصَّبِيُّ وَالْأَجِيرُ إِذَا سَرَقَا مَالَ الْمُضَيَّفِ وَالْمُسْتَأْجِرِ مَعَ الْإِحْرَازِ مِنْ دُونِهِ أَي دُونَ كُلِّ مِنْهُمَا عَلَى الْأَشْهُرِ

۲- مطابق نظر أشهر حدّ قطع بر میهمان و اجیری که مال میزبان و مستأجر را سرقت می‌کند جاری می‌شود، به شرط آن که مال مزبور به خاطر آن دو در حرز نگهداری شده باشد.

لَوْ أَضَافَ الصَّبِيُّ ضَيْفًا بَعِيْرَ إِذْنِ صَاحِبِ الْمَنْزِلِ فَسَرِقَ الثَّانِي قُطِعَ لِأَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الْخَارِجِ

اگر میهمان، شخص دیگری را بدون اذن صاحب‌خانه میهمان نماید و میهمان دوم سرقت کند دست او قطع می‌شود؛ زیرا وی شخصی است که در خارج منزل نسبت به او حرز محسوب می‌شود

وَ كَذَا يُقَطَّعُ الزَّوْجَانِ أَي كُلِّ مِنْهُمَا بِسَرِقَةِ مَالِ الْآخَرِ مَعَ الْإِحْرَازِ عَنْهُ وَ إِلَّا فَلَا

و نیز دست زن و شوهری که مال یکدیگر را سرقت می‌کنند به شرط آن که مال سرقت شده، نسبت به طرف مقابل در حرز قرار گرفته باشد قطع می‌شود؛ اما اگر در حرز نباشد حدّ قطع جاری نمی‌شود

لَوْ أَدْعَى السَّارِقُ الْهَبَةَ أَوْ الْإِذْنَ لَهُ مِنْ الْمَالِكِ فِي الْأَخْذِ أَوْ الْمِلْكَ حَلَفَ الْمَالِكُ وَ لَا قُطِعَ

هرگاه سارق ادعا کند که مال به او هبه شده است، یا از طرف مالک در گرفتن مال اذن داشته است، یا ادعای مالکیت نماید، مالک قسم می‌خورد و حد قطع جاری نمی‌شود

۳. الْحِرْزُ لَا تَحْدِيدَ لَهُ شَرْعًا فَيُرْجَعُ فِيهِ إِلَى الْعُرْفِ وَ صَابِطُهُ مَا كَانَ مَمْنُوعًا بِغَلْقٍ أَوْ قُفْلٍ أَوْ دَفْنٍ فِي الْعُمْرَانِ أَوْ

كَانَ مُرَاعَى بِالنَّظَرِ عَلَى الْقَوْلِ

۳- حرز از سوی شارع تعریف نشده است و برای تشخیص آن به عرف مراجعه می‌شود و به طور کلی، حرز چیزی است که با بستن یا قفل کردن یا دفن شدن در مکانی آباد از تصرف دیگران محفوظ است یا بنا بر قولی چیزی است که با دیدن مراقبت می‌شود

وَ الْجَيْبُ وَ الْكُمُّ الْبَاطِنَانِ حِرْزٌ، لَا الظَّاهِرَانِ

همچنین جیب و آستینی که درون لباس قرار دارند حرز می‌باشند؛ اما اگر روی لباس باشند حرز نیستند

۴. لَا قَطْعَ فِي سَرِقَةِ الثَّمَرِ عَلَى شَجَرَةٍ وَإِنْ كَانَ مُحْرَزًا بِحَائِطٍ وَ غَلَّقَ

۴- سرقت میوه از روی درخت حدّ قطع ندارد، اگر چه به وسیله دیوار یا قفل کردن درب در حرز باشد

وَ قَالَ الْعَلَامَةُ إِن كَانَتِ الشَّجَرَةُ دَاخِلَ حِرْزِ فَهْتِكَه وَ سَرَقَ الثَّمَرَةَ قُطِعَ لِعُمُومِ الْأَدْلَةِ الدَّالَّةِ عَلَى قَطْعِ مَنْ سَرَقَ مِنْ حِرْزِ بِنَاءٍ عَلَى الْغَالِبِ مِنْ كَوْنِ الْأَشْجَارِ فِي غَيْرِ حِرْزِ كَالْبَسَاتِينِ وَ الصَّحَارِيِّ وَ هَذَا حَسَنٌ

اما علامه حلی فرموده است که اگر درخت درون حرز باشد و سارق آن را هتک کند و میوه را سرقت نماید دستش قطع می‌شود؛ زیرا ادله‌ای که بر قطع دست هر کسی که از حرز دزدی می‌کند دلالت می‌نماید عام است؛ غالباً درختان در حرز قرار ندارند، مثل درختان بستان‌ها و صحراها و این نظر نیکو است.

۵. لَا يُقْطَعُ سَارِقُ الْحُرِّ وَإِنْ كَانَ صَغِيرًا لِأَنَّهُ لَا يُعَدُّ مَالًا

۵ - کسی که انسان آزادی را سرقت کند، اگرچه آن انسان صغیر باشد، دستش قطع نمی‌شود؛ زیرا انسان آزاد مال محسوب نمی‌شود
فَإِنْ بَاعَهُ قَيْلٌ قُطِعَ كَمَا يُقْطَعُ السَّارِقُ لَكِنْ لَا مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ سَارِقٌ، بَلْ لِفَسَادِهِ فِي الْأَرْضِ وَ جِزَاءِ الْمُفْسِدِ الْقَطْعُ لَا حَدًّا بِسَبَبِ السَّرِقَةِ

اما اگر او را بفروشد، گفته شده است که دستش مانند سارق قطع می‌شود؛ اما نه از جهت آنکه چنین کسی سارق است؛ بلکه به دلیل مفسد فی الارض بودن و کیفر مفسد فی الارض، قطع دست می‌باشد و قطع دست او به جهت حدی نیست که در اثر سرقت کردن اجرا می‌شود

۶. تَثْبُتُ السَّرِقَةُ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ أَوْ الْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ مَعَ كَمَالِ الْمُقَرَّرِ بِالْبُلُوغِ وَ الْعُقْلِ وَ رَفْعِ الْحَجَرِ بِالسَّفَهِّ بِالنَّسْبَةِ إِلَى ثُبُوتِ الْمَالِ وَ الْفَلْسِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى تَنْجِيزِهِ وَ اخْتِيَارِهِ

۶ - سرقت با شهادت دو مرد عادل و نیز با دو بار اقرار ثابت می‌شود به شرط این که مقرّر (کمال) اهلیت ناشی از بلوغ، عقل و سفیه نبودن نسبت به جنبه مالی سرقت و مفلس نبودن نسبت به تنجیز اقرار را داشته و نیز مختار باشد.

۷. لَوْ رَدَّ الْمُكْرَهَ عَلَى الْإِقْرَارِ السَّرِقَةَ بِعَيْنِهَا لَمْ يُقْطَعْ عَلَى الْأَقْوَى، لِأَنَّ وَجُودَ الْعَيْنِ فِي يَدِهِ لَا يَدُلُّ عَلَى السَّرِقَةِ؛ وَ الْإِقْرَارُ وَقَعَ كَرَاهًا فَلَا يُعْتَدُّ بِهِ

۷ - هرگاه کسی که از روی اکراه اقرار به سرقت نموده است، مال سرقت شده را برگرداند، بنا بر قول قوی‌تر دستش قطع نمی‌شود، زیرا وجود مال در دست او دلالت بر ارتکاب سرقت توسط وی ندارد و اقرار نیز از روی اکراه واقع شده است و به آن توجه نمی‌شود
وَ لَوْ رَجَعَ عَنِ الْإِقْرَارِ بِالسَّرِقَةِ اخْتِيَارًا بَعْدَ الْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ لَمْ يَسْقُطِ الْحَدُّ لِثُبُوتِهِ بِالْإِقْرَارِ السَّابِقِ، فَلَا يَقْدَحُ فِيهِ

الإنكار كغيره من الحدود

و اگر بعد از دو بار اقرار کردن از روی اختیار، از اقرار خود رجوع کند، حدّ قطع ساقط نمی‌گردد؛ زیرا به واسطه اقرار قبل از رجوع حدّ ثابت گردیده است؛ بنابراین مانند سایر حدود انکار بعدی، ضرری به آن حد وارد نمی‌کند

۸. يَكْفِي فِي الْعُزْمِ لِلْمَالِ الْمَسْرُوقِ الْإِقْرَارُ بِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً لِأَنَّهُ إِقْرَارٌ بِحَقِّ مَالِيٍّ فَلَا يُشْتَرَطُ فِيهِ تَعَدُّدُ الْإِقْرَارِ

۸ - یک بار اقرار به سرقت برای مدیون شدن اقرارکننده نسبت به جبران خسارت مال سرقت شده کافی است؛ زیرا اقرار به مال سرقت شده، اقرار به یک حق مالی است که تعدّد اقرار در آن شرط نمی‌باشد

۹. يَجِبُ عَلَى السَّارِقِ إِعَادَةُ الْعَيْنِ مَعَ وُجُودِهَا وَإِمَّا كَانَ إِعَادَتُهَا أَوْ رَدُّ مِثْلِهَا إِنِ كَانَتْ مِثْلِيَّةً أَوْ قِيَمَتُهَا إِنِ كَانَتْ قِيَمِيَّةً

مَعَ تَلْفِهَا أَوْ تَعَذُّرِ رَدِّهَا وَ لَوْ عَابَتْ ضَمِنَ أَرْشَهَا؛ وَ لَوْ كَانَتْ ذَاتَ أُجْرَةٍ لَزِمَهُ مَعَ ذَلِكَ أَجْرُهَا

۹- واجب است سارق، عین مال مسروقه را چنانچه موجود است و بازگرداندن آن ممکن باشد، بازگرداند و در صورت تلف عین یا متعذر شدن آن، مثل آن را چنانچه مثلی است و یا قیمت آن را چنانچه قیمی استرداد نماید و اگر معیوب شود ضامن آرش آن است و چنانچه آن عین اجرتی داشته باشد، علاوه بر بازگرداندن مال و آرش، باید اجرت آن را نیز بدهد

وَ لَا يُغْنِي الْقَطْعُ عَنِ إِعَادَتِهَا، لِأَنَّهَا حَكْمَانِ مُتَغَايِرَانِ، الْأَعَادَةُ لِأَخْذِ مَالِ الْغَيْرِ عَدْوَانًا وَالْقَطْعُ حَدُّ عَقُوبَةٍ عَلَى

الذنب

و قطع، دست سارق، کفایت از بازگرداندن عین مال سرقت شده نمی‌کند، زیرا حد و ردّ عین دو حکم متفاوت هستند بازگرداندن مال به خاطر آن است که سارق، مال دیگران را از روی ظلم گرفته است و قطع دست حدی است که از باب کیفر بر گناه می‌باشد.

۱۰. لَا يَقْطَعُ عَلَى السَّارِقِ إِلَّا بِمُرَافَعَةِ الْغَرِيمِ لَهُ وَ طَلَبِ ذَلِكَ مِنَ الْحَاكِمِ - وَ لَوْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ بِالسَّرِقَةِ أَوْ أَقْرَبَ

مَرَّتَيْنِ فَلَوْ تَرَكَهُ الْمَالِكُ أَوْ وَهَبَهُ الْمَالِ سَقَطَ الْقَطْعُ

۱۰ - حدّ قطع بر سارق اجرا نمی‌گردد، مگر اینکه صاحب مال نسبت به او طرح دعوی کند و اجرای حد را از حاکم خواستار باشد اگرچه در مورد سرقت، علیه او بینة اقامه شده یا دو بار اقرار نموده باشد؛ بنابراین اگر مالک او را رها کند یا مال را به او هبه نماید، حدّ قطع ساقط می‌شود و لیس له العفو عن القطع بعد المرافعة وإن كان قبل حکم الحاكم و کذالو ملک السارق المال المسروق بعد

المرافعة لم يسقط القطع و يسقط بملكه له قبله

صاحب مال نمی‌تواند بعد از طرح دعوی از اجرای حدّ گذشت نماید، اگرچه پیش از صدور حکم حاکم باشد و نیز اگر سارق بعد از طرح دعوی مالک مال سرقت شده گردد، حدّ قطع از او ساقط نمی‌شود؛ ولی اگر قبل از طرح دعوی مالک آن شود ساقط می‌گردد

۱۱. الْوَأَجِبُ فِي هَذَا الْحَدِّ أَوَّلَ مَرَّةٍ قَطْعُ الْأَصَابِعِ الْأَرْبَعِ وَ هِيَ مَا عَدَا الْإِبْهَامَ مِنَ الْيَمِينِ وَ يَتْرَكَ لَهُ الرَّاحَةَ وَ

الْإِبْهَامُ؛ هَذَا إِذَا كَانَ لَهُ خَمْسُ أَصَابِعٍ؛ أَمَّا لَوْ كَانَتْ نَاقِصَةً أَقْتَصَرَ عَلَى الْمَوْجُودِ مِنَ الْأَصَابِعِ وَ إِنِ كَانَتْ وَاحِدَةً

عَدَا الْإِبْهَامَ

۱۱ - مقدار واجب در حدّ سرقت برای بار اول قطع چهار انگشت به جز انگشت شست دست راست است و انگشت شست و کف دست سارق قطع نمی‌شود، این حکم در صورتی که کع سارق پنج انگشت داشته باشد، اما اگر انگشتان او کمتر باشد، به بریدن انگشتان موجود او جز انگشت شست بسنده می‌شود، اگر چه یک انگشت باشد.

و لو سَرَقَ ثَانِيًا بَعْدَ قَطْعِ يَدِهِ فُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيَسْرِي مِنْ مَفْصِلِ الْقَدَمِ وَ تَرَكَ الْعَقِبُ وَ فِي السَّرِقَةِ الثَّلَاثَةِ يُحْبَسُ
أَبْدًا إِلَى أَنْ يَمُوتَ وَ لَا يُقَطَّعُ مِنْ بَاقِي أَعْضَائِهِ، وَ فِي الرَّابِعَةِ بَأَنَّ سَرَقَ مِنَ الْحَبْسِ أَوْ مِنْ خَارِجِهِ لَوْ اتَّفَقَ خُرُوجِهِ
لِحَاجَةٍ أَوْ هَرَبَ بِهِ يُقْتَلُ

اگر سارق پس از بریدن دست راستش بار دوم سرقت کند، پای چپ وی از مفصل قطع می‌شود و پاشنه پا باقی می‌ماند و مرتبه سوم، حبس
ابد می‌شود تا بمیرد و از سایر اعضای بدن وی چیزی قطع نمی‌شود؛ در نوبت چهارم اگر در زندان دزدی کند یا در صورتی که برای رفع نیازی
از زندان بیرون رفته یا گریخته است، دزدی کند، کشته می‌شود.

وَ لَوْ ذَهَبَتْ يَمِينُهُ بَعْدَ السَّرِقَةِ لَمْ يُقَطَّعِ الْيَسَارُ

هرگاه سارق بعد از انجام سرقت (به واسطه امر دیگری)، دست راست خود را از دست بدهد، دست چپش قطع نمی‌شود
۱۲. لَوْ تَكَرَّرَتِ السَّرِقَةُ فَالْقَطْعُ وَاحِدٌ، لِأَنَّهُ حَدٌّ، فَتَتَدَاخَلُ أَسْبَابُهُ لَوْ اجْتَمَعَتْ كَالزَّنا وَ شَرَبِ الخمر

۱۲ - اگر سرقت تکرار شود، یک حد جاری می‌شود؛ زیرا قطع دست از مصادیق حد است و اسباب حدو اگر اجتماع کنند در حکم یک سبب
خواهند بود، مانند زنا و شرب خمر

وَ لَوْ شَهِدَا عَلَيْهِ بِسَرِقَةٍ ثُمَّ شَهِدَا عَلَيْهِ بِأُخْرَى قَبْلَ الْقَطْعِ فَلِأَقْرَبِ عَدَمُ تَعَدُّدِ الْقَطْعِ كَالسَّابِقِ

و چنانچه دو شاهد علیه کسی به انجام سرقت شهادت دهند و سپس پیش از اجرای حد قطع، به سرقت دیگری توسط وی شهادت دهند،
نظر درست‌تر این است که مانند فرض قبل حد قطع تکرار نمی‌شود

شرح اصطلاحات مبحث سرقت:

- ✓ **سرقت:** به ربودن مال غیر به صورت پنهانی و مخفیانه و با ناحق و نامشروع گفته می‌شود که با إحراز شرایطی موجب قطع دست سارق می‌شود.
- ✓ **حرز:** به جایی یا چیزی گفته می‌شود که مال را برای محافظت و نگهداری در آن می‌گذارند، البته تعاریف دیگری نیز از حرز به عمل آمده است.
- ✓ **هاتک:** به کسی گفته می‌شود که حرز یعنی محل نگهداری مال را از بین برده باشد.
- ✓ **هتک حرز:** به معنای آن است که سارق، حرز یعنی محل نگهداری مال را به وسیله شکستن، باز کردن، سوراخ کردن و امثال آن از بین برده باشد.
- ✓ **نصاب (باب سرقت):** مقدار مال مسروقه به اندازه یک چهارم دینار یعنی طلای خالص مسکوک برسد که یکی از شرایط سرقت حدی رسیدن مال، عین آن و یا قیمت آن به نصاب است.

نکات مهم مبحث سرقت:

- ✓ هرگاه پسر بچه یا دیوانه مرتکب سرقت شود فقط تأدیب می‌شود اگر چه سرقت را تکرار کند.
- ✓ هرگاه دو نفر در هتک حرز با هم مشارکت کنند فقط دست کسی که مال را خارج کرده است قطع می‌شود.
- ✓ دست مستأمن در صورت خیانت کردن قطع نمی‌شود، زیرا هتک تحقق پیدا نکرده است.
- ✓ طبق نظر مشهور فقها، دست مهمان و اجیر در صورت سرقت از حرز قطع می‌شود.
- ✓ سرقت از جیب و آستین داخلی موجب قطع دست می‌شود.

- ✓ سرقت میوه از روی درخت موجب قطع دست نمی‌شود، اگر چه در حرز باشد.
- ✓ دست سارق انسان آزاد قطع نمی‌شود، اگر چه آن انسان آزاد صغیر باشد.
- ✓ یک مرتبه اقرار به سرقت، برای وجوب خسارت مال مسروقه کفایت می‌کند.
- ✓ قطع کردن دست سارق کفایت از برگرداندن مال مسروقه نمی‌کند.
- ✓ دست سارق تنها زمانی قطع می‌شود که مالک مال شکایت کرده باشد.
- ✓ هرگاه دست راست سارق پس از سرقت کردن از بین برود، دست چپ او را قطع نمی‌کنند.
- ✓ با تکرار سرقت، تنها یک مرتبه دست سارق قطع می‌شود.

المحاربة

مُحَارَبَةٌ

هِيَ تَجْرِيدُ السَّلَاحِ بَرًّا أَوْ بَحْرًا، لَيْلًا أَوْ نَهَارًا لِإِخَافَةِ النَّاسِ فِي مِصْرٍ وَغَيْرِهِ مِنْ ذِكْرٍ أَوْ أُثْمِيٍّ قَوِيٍّ أَوْ ضَعِيفٍ، قَصْدُ
الإِخَافَةِ أَمْ لَا عَلَى أَصْحَ الْأَقْوَالِ

محاربه بیرون کشیدن سلاح در خشکی یا دریا، در شب یا روز، به قصد ترساندن مردم، در شهر یا غیر آن است، چه محارب مرد باشد یا زن، قوی باشد یا ضعیف و طبق صحیح‌ترین نظر، خواه قصد محارب ترساندن مردم بوده و یا چنین قصدی نداشته باشد
لَا الطَّلِيعُ لِلْمُحَارِبِ وَهُوَ الَّذِي يَرْقُبُ لَهُ مِنْ يَمْرُ بِالطَّرِيقِ فَيَعْلَمُهُ بِهِ أَوْ يَرْقُبُ لَهُ مَنْ يَخَافُ عَلَيْهِ مِنْهُ فَيَحْذَرُهُ مِنْهُ
«طلیع» محارب (دیده‌بان محارب)، حکم محارب را ندارد و منظور از «طلیع» یعنی کسی که عبورکنندگان از راه را زیرنظر می‌گیرد و به محارب خبر می‌دهد و یا مراقب کسانی است که محارب از آنها می‌ترسد و او را از آنها برحذر می‌دارد
وَالرَّدَاءُ وَهُوَ الْمُعِينُ لَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُبَاشِرَ

و نیز «رداء» حکم محارب را ندارد؛ و ردء کسی است که به محارب کمک می‌کند، اما در محاربه شرکت مستقیم ندارد
وَلَا يُشْتَرَطُ فِي تَحَقُّقِ الْمُحَارَبَةِ أَخْذُ النَّصَابِ وَلَا الْحِرْزُ وَلَا أَخْذُ شَيْءٍ لِلْعَمُومِ

و برای تحقق محاربه برداشتن نصاب معینی از مال یا برداشتن از حرز یا گرفتن چیزی شرط نمی‌باشد و دلیل شرط نبودن این امور، عموم ادله می‌باشد

و تَثْبُتُ الْمُحَارَبَةُ بِشَهَادَةِ ذَكَرَيْنِ عَدْلَيْنِ وَبِالْإِقْرَارِ بِهَا وَ لَوْ مَرَّةً مَعَ كَمَالِ الْمُقَرَّرِ وَ اخْتِيَارِهِ وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ بَعْضِ
الْمَأْخُودِينَ لِبَعْضِ اللَّتُّهُمَةِ

محاربه با شهادت دو نفر مرد عادل و اقرار کردن به محاربه، اگرچه یک بار باشد، ثابت می‌شود؛ به شرط آن که اقرارکننده دارای کمال (اهلیت): یعنی بلوغ و عقل) و اختیار باشد. شهادت یکی از متهمین در حق دیگری پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا احتمال بی طرف نبودن وجود دارد.
وَالْحَدُّ لِلْمُحَارِبِ الْقَتْلُ أَوْ الصَّلْبُ أَوْ قَطْعُ يَدِهِ الْيَمِينِيَّةِ وَ رَجْلَهُ الْيَسْرِيَّةِ لِإِلَاقَةِ الدَّالَّةِ عَلَى التَّخْيِيرِ

حدّ محارب، کشتن یا به دار آویختن یا قطع دست راست و پای چپ او می‌باشد؛ به دلیل آیه‌ای (آیه ۳۳ سوره مائده) که دلالت بر تخییر می‌کند و قیل: **إِنَّ ذَلِكَ لَا عَلَىٰ جِهَةِ التَّخْيِيرِ، بَلْ يُقْتَلُ أَنْ قُتِلَ قَوْدًا إِنْ طَلَبَ الْوَلِيُّ قَتْلَهُ أَوْ حَدًّا إِنْ عَفَا عَنْهُ أَوْ لَمْ يَطْلُبْ**

برخی از فقها گفته‌اند: مجازات‌های محارب تخیری نیست؛ بلکه اگر محارب مرتکب قتل شده باشد. ولی دم خواهان قصاص باشند به عنوان قصاص کشته می‌شود و یا به عنوان حد به قتل می‌رسد در صورتی که ولی دم گذشت کنند یا درخواست قصاص نکنند
وَ إِنْ قُتِلَ وَ أَخَذَ الْمَالَ قُطْعَ مَخَالِفًا، ثُمَّ قُتِلَ وَ صُلِبَ مَقْتُولًا

و در صورتی که محارب مرتکب قتل شود و مالی را بر باید، ابتدا دست راست و پای چپش قطع می‌شود و سپس کشته می‌شود و در حالی که کشته شده جنازه او را بر دار می‌آویزند

وَ إِنْ أَخَذَ الْمَالَ لَا غَيْرُ قَلِيلًا كَانَ أَمْ كَثِيرًا، مِنْ حَرْزٍ وَ غَيْرِهِ قُطْعَ مَخَالِفًا وَ نُفْيٍ وَ لَا يُقْتَلُ

و اگر محارب (علاوه بر محاربه) مال مردم را ربوده باشد، خواه آن مال کم باشد یا زیاد، از حرز ربوده باشد یا غیر حرز دست راست و پای چپش قطع و تبعید می‌گردد و کشته نمی‌شود.

وَ لَوْ جَرَحَ وَ لَمْ يَأْخُذْ مَالًا وَ لَا قَتَلَ نَفْسًا وَ لَوْ بَسْرَايَةَ جِرَاحَتِهِ افْتُصَّ مِنْهُ بِمَقْدَارِ الْجَرْحِ وَ نُفْيٍ

و در صورتی که محارب شخص را مجروح نماید و مالی را ربوده باشد و نیز کسی را به قتل نرسانده باشد، اگر چه قتل به واسطه سرایت جراحت باشد، به مقدار جنایت قصاص شده و تبعید می‌گردد

وَ لَوْ اقْتَصَرَ عَلَىٰ شَهْرِ السَّلَاحِ وَ الْإِخَافَةِ نُفْيٍ لَا غَيْرُ

و اگر محارب، تنها به اسلحه کشیدن و ترساندن مردم اکتفا کرده باشد (و مرتکب قتل یا ربودن مال یا مجروح کردن کسی نشده باشد) فقط تبعید می‌گردد، نه مجازات دیگری

وَ لَوْ تَابَ الْمُحَارِبِ قَبْلَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ سَقَطَ الْحَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْقَطْعِ وَ النَّفْيِ، دُونَ حَقِّ الْآدَمِيِّ مِنَ الْقَصَاصِ فِي

النَّفْسِ وَ الْجَرْحِ وَ الْمَالِ

و هرگاه محارب پیش از دستگیر شدن توبه نماید، حدّ قتل، قطع و تبعید برداشته می‌شود؛ اما حق الناس از قبیل حق قصاص نفس یا جراحت یا حقوق مالی از بین نمی‌رود

وَ تَوْبَتُهُ بَعْدَ الظَّفَرِ بِهِ لَا أَثَرَ لَهَا فِي إِسْقَاطِ حَدِّ أَوْ غُرْمٍ أَوْ قِصَاصٍ فِي نَفْسٍ أَوْ ظَرْفٍ أَوْ جَرْحٍ

و توبه او پس از دستگیری وی، در اسقاط حدّ یا خسارت یا قصاص نفس یا عضو یا جراحت اثری ندارد

وَ صَلَبُهُ حَيًّا أَوْ مَقْتُولًا عَلَىٰ اخْتِلَافِ الْقَوْلِينَ

به دار آویختن محارب بر اساس دو نظری که در این باره وجود دارد، یا در حالی انجام می‌شود که زنده است، یا در حالی که قبلاً کشته شده است
وَ لَا يُتْرَكُ أَزِيدَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ يُنْزَلُ بَعْدَ الثَّلَاثَةِ أَوْ قَبْلَهَا وَ يُجَهَّزُ بِالْغُسْلِ وَ الْحَنُوطِ وَ التَّكْفِينِ إِنْ صُلِبَ مَيِّتًا أَوْ

اتَّفَقَ مَوْتِهِ فِي الثَّلَاثَةِ

و بیش از سه روز بردار نمی‌ماند و بعد از سه روز یا پیش از آن پایین کشیده می‌شود و در صورتی که محارب در حالی که مرده بوده بود به دار زده شده بود یا در طی سه روز یاد شده بمیرد تجهیز می‌شود، یعنی او را غسل داده، حنوط می‌کنند و کفن می‌نمایند
وَ لَوْ تَقَدَّمَ غُسْلُهُ وَ كَفَنَهُ وَ حَنَوطُهُ قَبْلَ مَوْتِهِ صَلَّى عَلَيْهِ بَعْدَ انْزَالِهِ وَ دُفِنَ

و چنانچه غسل و کفن و حنوط او زودتر از مرگش انجام شده باشد، پس از پایین آوردنش بر او نماز می‌خوانند و به خاک سپرده می‌شود
وَ يَنْفِي عَنْ بَلَدِهِ وَ يَكْتَبُ إِلَى كُلِّ بَلَدٍ يَصِلُ إِلَيْهِ بِالْمَنْعِ مِنْ مُجَالَسَتِهِ وَ مُوَآكَلَتِهِ وَ مُبَايَعَتِهِ إِلَى أَنْ يَتُوبَ فَإِنْ لَمْ يَتُوبَ اسْتَمَرَ النَّفْيَ إِلَى أَنْ يَمُوتَ

محارب از شهر خود تبعید می‌شود و به هر شهری که او به آنجا وارد می‌شود دستور کتبی داده می‌شود تا از نشست و برخاست و هم غذا شدن و داد و ستد با محارب خودداری شود تا این که توبه نماید و اگر توبه نکرد، همچنان در تبعید می‌ماند تا مرگش فرا برسد.
وَ اللَّصُّ مُحَارِبٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ بِحَكْمِ الْمُحَارِبِ فِي أَنَّهُ يَجُوزُ دَفْعُهُ وَ لَوْ بِالْقِتَالِ وَ لَوْ لَمْ يَنْدَفِعْ إِلَّا بِالْقَتْلِ كَانَ دَمُهُ هَدْرًا

دزد، محارب است؛ به این معنی که در حکم محارب می‌باشد و دفع او اگرچه با جنگیدن باشد، جایز است و اگر دفع او جز با کشتن ممکن نباشد، خونش هدر است
وَ لَوْ طَلَبَ اللَّصُّ النَّفْسَ وَ جَبَّ دَفْعُهُ إِنْ أَمَكْنَ مُقْتَصِرًا عَلَى الْأَسْهَلِ فَالْأَسْهَلُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَفِعْ إِلَّا بِقَتْلِهِ فَهَدْرٌ وَ إِلَّا يَمْكَنُ دَفْعُهُ وَ جَبَّ الْهَرَبُ

و هرگاه قصد جان کسی را بکند، در صورت امکان، دفع کردن او واجب است در حالی که دفع‌کننده باید ابتدا راه‌های آسان‌تر را اقدام کند؛ اما اگر خطر او تنها با کشتن دفع می‌شود، خون وی هدر است، در غیر این صورت چنانچه راندن او ممکن نباشد، گریختن از دست او واجب است.
وَ لَا يَقْطَعُ الْمُخْتَلِسُ وَ هُوَ الَّذِي يَأْخُذُ الْمَالَ خَفِيَةً مِنْ غَيْرِ الْحِرْزِ

حد قطع بر مختلس جاری نمی‌شود و او کسی است که مالی را پنهانی از غیر حرز بر می‌دارد
وَ لَا الْمُسْتَلْبُ وَ هُوَ الَّذِي يَأْخُذُهُ جَهْرًا وَ يَهْرُبُ مَعْ كَوْنِهِ غَيْرِ مُحَارِبٍ

و دست رباینده نیز بریده نمی‌شود و او کسی است که مال دیگران را آشکارا ربوده و می‌گریزد بدون آن که محارب باشد
وَ لَا الْمُحْتَالُ عَلَى أَخْذِ الْأَمْوَالِ بِالرَّسَائِلِ الْكَاذِبَةِ وَ نَحْوَهَا بَلْ يُعْزَرُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ، لِأَنَّهُ فَعَلٌ مُحَرَّمٌ لَمْ يُنْصَ الشَّارِعُ عَلَى حُدِّهِ

و نیز کلاهبرداری که با نوشته‌های دروغین و مانند آن به حيله و نیرنگ اموال مردم را تصاحب می‌کند و تمام این افراد بنا به نظر حاکم تعزیر می‌شوند؛ زیرا مرتکب عمل حرامی شده‌اند که شارع حدی برای آن معین نکرده است (و در نتیجه مشمول تعزیر می‌گردند)

شرح اصطلاحات مبحث محاربه:

✓ **محاربه:** بیرون کشیدن سلاح به قصد ترساندن مردم و به منظور افساد در زمین.

- ✓ **محارب:** به کسی گفته می‌شود که به قصد ترساندن مردم و افساد فی الارض، به روی آنان اسلحه می‌کشد و آنان را می‌ترساند.
- ✓ **طلیع:** دیده‌بان، به کسی گفته می‌شود که عبورکنندگان از راه را زیر نظر می‌گیرد و به محارب خبر می‌دهد.
- ✓ **ردء:** به کسی گفته می‌شود که به محارب کمک می‌کند و نیازمندی‌های او را تأمین می‌کند اما در محاربه شرکت مستقیم ندارد.
- ✓ **تجهیز:** به اعمالی گفته می‌شود که شرعاً واجب است انجام گیرد تا میّت درون قبر قرار گیرد؛ از قبیل غسل و حنوط، کفن، نماز میت و دفن.
- ✓ **حنوط:** به معنای آن است که به محل‌های هفتگانه‌ای که بر آن سجده می‌شود، پس از غسل میّت کافور بمالند.
- ✓ **نفی:** به معنای تبعید کردن مجرم از محلّ و شهر خود به شهر دیگری است که تابع احکام خاصّ خود می‌باشد.
- ✓ **لص:** به معنای دزد یا سارق می‌باشد.
- ✓ **مُختلس:** به کسی گفته می‌شود که مال دیگران را به طور پنهانی از غیر حرز می‌رباید.
- ✓ **مُستلب:** به کسی گفته می‌شود که مال دیگران را آشکارا ربوده و فرار می‌کند، بدون آن که محارب باشد.
- ✓ **مُحتال:** به کسی گفته می‌شود که با نوشته‌های دروغین و جعلی و امثال آن، به حيله و نیرنگ اموال مردم را تصاحب می‌کند.
- ✓ **تعزیر:** به مجازات‌هایی گفته می‌شود که میزان و کیفیت خاص برای آن در شرع معین نشده باشد و میزان و کیفیت خاص آن طبق نظر حاکم شرع است.

نکات مهم مبحث محاربه:

- ✓ طلیع و ردء محارب محسوب نمی‌شوند.
- ✓ برای تحقق محاربه، گرفتن مال و هتک حرز شرط نیست.
- ✓ هرگاه محارب قبل از دستگیری توبه کند، فقط حق الناس ساقط می‌شود، اما قتل، یا قطع یا تبعید ساقط نمی‌گردد.
- ✓ دزد (سارق) حکم محارب را دارد و دور کردن وی هر چند با جنگیدن جایز است.
- ✓ دست مُختلس و مُستلب و مُحتال قطع نمی‌شود، بلکه فقط تعزیر می‌شوند.

الارتداد

ارتداد

الإِرْتِدَادُ هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الْإِسْلَامِ أَعَاذَنَا اللَّهُ مِمَّا يُوبِقُ الْأَدْيَانَ

ارتداد به معنی آن است که کسی پس از اسلام، کفرا را اختیار کند، خداوند ما را از آلوده شدن به آنچه که مایه از بین رفتن دین است در پناه خود بدارد

وَالْكَفْرُ يَكُونُ بِنِيَّةٍ وَبِقَوْلٍ كَفْرٍ وَفِعْلٍ مَكْفَرٍ؛

کافر شدن یا به مجرد نیت است یا به بیان سخنان کفرآمیز و یا ارتکاب عمل کفرآمیز

وَالثَّانِي كُنْفَى الصَّانِعِ لَفْظاً أَوْ الرَّسْلِ وَتَحْلِيلِ مُحَرَّمٍ؛ وَالضَّابِطُ إِنْكَارَ مَا عُلِمَ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً

و مثال دوم، انکار آفریدگار یا پیامبران یا حلال دانستن حرامی به وسیله گفتار است و ملاک انکار چیزی است که وجود آن در دین ضروری است و الثالث ما تعمّده استهزاءً صريحاً بالدين أو جحوداً له، كاللقاء مصحفٍ أو بعضه في قاذرة قصداً أو سجود صنم

و مثال سوم، انجام عمدی کاری به قصد مسخر صریح دین یا انکار آن است، مانند انداختن قرآن کریم یا بخشی از آن در مزبله و یا اینکه برت سجده کند.

وَيُقْتَلُ الْمُرْتَدُّ إِنْ كَانَ ارْتِدَادُهُ عَنْ فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَلَا تُقْبَلُ تَوْبَتُهُ وَ تَبَيَّنَ مِنْهُ زَوْجَتُهُ وَ تَعْتَدُ لِلْوَفَاةِ وَ تُورَثُ أَمْوَالُهُ بَعْدَ قَضَاءِ دُيُونِهِ وَ إِنْ كَانَ حَيًّا بَاقِيًا لِأَنَّهُ فِي حَكْمِ الْمَيِّتِ فِي ذَلِكَ

مرتد فطری کشته می‌شود؛ و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و زنش از او جدا می‌شود وعده وفا نگه می‌دارد و اموالش پس از پرداخت دیونش به ورثه داده می‌شود. اگرچه زنده و در قید حیات باشد؛ به دلیل آن که مرتد فطری نسبت به احکام مذکور، حکم میّت را دارد

و يُعْتَبَرُ فِي تَحَقُّقِ الْإِرْتِدَادِ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْإِخْتِيَارُ وَ لَا حُكْمَ لِارْتِدَادِ الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمُكْرَهِ لَكِنْ يُؤَدَّبُ الْأَوْلَادُ وَ السُّكْرَانُ فِي حَكْمِ الْمَجْنُونِ، فَلَا يَرْتَدُّ بِتَلَفُّظِهِ حَالَتَهُ بِكَلِمَةِ الْكُفْرِ أَوْ فَعْلِهِ مَا يَوْجِبُهُ

برای تحقق ارتداد، بلوغ، عقل و اختیار شرط است و ارتداد کودک، مجنون و مکّره حکمی ندارد؛ ولی کودک و دیوانه تأدیب می‌شوند. شخص مست نیز در حکم مجنون است؛ بنابراین با گفتن الفاظ کفرآمیز یا انجام اعمال کفرآمیز در حال مستی مرتد نمی‌گردد

و كَذَا لَا حُكْمَ لِرَدَّةِ الْغَالِطِ وَ الْغَافِلِ وَ السَّاهِيِ وَ النَّائِمِ وَ مَنْ رَفَعَ الْغَضَبُ قَصْدَهُ وَ تُقْبَلُ دَعْوَى ذَلِكَ كُلِّهِ؛ وَ كَذَا

الإكراه مع القرينة كالأسر

همچنین ارتداد شخصی که در اثر اشتباه و یا غفلت یا سهو و یا در حالی که خشم و غضب قصد او را از بین برده باشد رفتار یا گفتار کفرآمیز انجام دهد به ارتداد او حکم نمی‌شود؛ و ادعای او در تمامی این موارد پذیرفته می‌شود؛ همچنین ادعای اکراه بر ارتداد در صورت وجود قرینه (بر راستگویی مدّعی) پذیرفته می‌شود مانند اسیر

و يُسْتَتَابُ الْمُرْتَدُّ إِنْ كَانَ ارْتِدَادُهُ عَنْ كُفْرِ أَصْلِيٍّ فَإِنْ تَابَ وَ إِذَا قُتِلَ

وَ مُدَّةُ الْإِسْتِتَابَةِ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْمَرْوِيِّ وَ الْأَقْوَى تَحْدِيدُهَا بِمَا يُؤْمَلُ مَعَهُ عَوْدِهِ وَ يُقْتَلُ بَعْدَ الْيَأْسِ مِنْهُ؛ وَ الْمُرْتَدُّ عَنْ مِلَّةٍ لَا يَزُولُ مَلِكُهُ عَنْ أَمْوَالِهِ إِلَّا بِمَوْتِهِ

مرتد ملی را توبه می‌دهند؛ اگر توبه کند، حدّ از او برداشته می‌شود؛ در غیر این صورت کشته می‌شود و مدت توبه دادن برطبق روایت، سه روز می‌باشد؛ ولی قول قوی‌تر این است که زمان مزبور، مدتی است که در آن امید بازگشت وی به اسلام برود و پس از ناامید شدن از توبه کشته می‌شود و مالکیت مرتد ملی نسبت به اموالش، تنها پس از مرگ وی زایل می‌شود.

وَ الْمَرْأَةُ لَا تُقْتَلُ وَ إِنْ كَانَتْ رَدَّتْهَا عَنْ فِطْرَةِ بَلٍّ تُحْبَسُ دَائِمًا وَ تُضْرَبُ أَوْقَاتَ الصَّلَوَاتِ وَ تُسْتَعْمَلُ فِي الْحَبْسِ

فِي أَسْوَأِ الْأَعْمَالِ وَ تُلْبَسُ أَحْسَنَ الثِّيَابِ وَ تُطْعَمُ أَجْشَبَ الطَّعَامِ إِلَى أَنْ تُتُوبَ أَوْ تَمُوتَ

زن مرتد، اگرچه فطری باشد، به قتل نمی‌رسد؛ بلکه برای همیشه حبس می‌شود و در اوقات نمازهای پنج‌گانه تنبیه می‌شود و در حبس به سخت‌ترین کارها وادار می‌شود و خشن‌ترین لباس‌ها را به او می‌پوشانند و بدترین غذاها را به او می‌دهند تا آنکه توبه کند یا بمیرد

وَ لَوْ تَكَرَّرَ الْإِرْتِدَادُ وَ الْأَسْتِتَابَةُ مِنَ الْمَلِيٍّ قُتِلَ فِي الرَّابِعَةِ وَ تَوْبَتُهُ الْإِقْرَارُ بِمَا أَنْكَرَهُ

اگر ارتداد و توبه دادن مرتد ملی تکرار شود، در نوبت چهارم کشته می‌شود؛ و توبه مرتد این است که به آنچه انکار کرده اقرار نماید
وَلَوْ جُنَّ بَعْدَ رِدَّتِهِ عَنْ مِلَّةٍ لَمْ يَقْتُلْ مَا دَامَ مَجْنُونًا لِأَنَّ قَتْلَهُ مَشْرُوطٌ بِإِمْتِنَاعِهِ مِنَ التَّوْبَةِ

هرگاه مرتد ملی بعد از ارتداد دیوانه شود تا زمانی که در حال جنون است کشته نمی‌شود؛ زیرا کشتن وی مشروط به خودداری او از توبه است.

شرح اصطلاحات مبحث ارتداد:

- ✓ **ارتداد:** حالت جدید اعتقادی که در مسلمانی با انکار یکی از اصول سه‌گانه دین یا نفی اصلی از اصول ضروری دین رخ می‌دهد؛ و برخی نیز آن را به معنای کفر ورزیدن پس از اسلام تعریف کرده‌اند.
- ✓ **مُرتد:** کسی است که از اسلام خارج شده و کفر را برگزیده است.
- ✓ **مرتد ملی:** به کسی گفته می‌شود که در هنگام انعقاد نطفه‌اش، پدر و مادرش یا یکی از آن دو مسلمان باشند و در هنگام بلوغ، اظهار اسلام کرده و پس از آن از اسلام خارج شود.
- ✓ **مرتد ملی:** به کسی گفته می‌شود که در حال انعقاد نطفه‌اش، پدر و مادر او مسلمان نبوده‌اند و او کافر متولد شده است و پس از بلوغ اظهار کفر کند آن‌گاه مسلمان شده و سپس از اسلام برگردد.

نکات مهم مبحث ارتداد:

- ✓ مرتد فطری اگر مرد باشد محکوم به قتل است و توبه او قبول نمی‌شود.
- ✓ مرتد ملی در صورت توبه کردن آزاد شده و گرنه کشته می‌شود.
- ✓ زن به واسطه ارتداد کشته نمی‌شود، حتی اگر مرتد فطری باشد.
- ✓ هرگاه مرتد ملی پس از ارتداد دیوانه شود تا زمانی که مجنون است کشته نمی‌شود.

دفاع المشروع

دفاع مشروع

الدَّفَاعُ عَنِ النَّفْسِ وَالْمَالِ وَالْحَرِيمِ جَائِزٌ فِي الْجَمِيعِ مَعَ عَدَمِ ظَنِّ الْعَطَبِ وَوَاجِبٌ فِي الْأَوَّلِ وَالْأَخِيرِ بِحَسَبِ الْقُدْرَةِ وَمَعَ الْعَجْزِ يَجِبُ الْهَرَبُ مَعَ الْإِمْكَانِ أَمَّا الدَّفَاعُ عَنِ الْمَالِ فَلَا يَجِبُ إِلَّا مَعَ اضْطِرَارِهِ إِلَيْهِ

دفاع از جان و مال و ناموس به شرط آن که گمان به هلاکت خود نداشته باشد جایز است و نسبت به جان و ناموس واجب می‌باشد و واجب بودن دفاع از جان و ناموس متناسب با توان شخص است و در صورت ناتوانی، اگر ممکن باشد باید بگیرد اما دفاع از مال تنها زمانی واجب است که وی به آن احتیاج شدید داشته باشد.

وَدَمُ الْمَدْفُوعِ هَدْرٌ حَيْثُ يَتَوَقَّفُ الدَّفَاعُ عَلَى قَتْلِهِ وَكَذَا يَتَلَفُّ مِنْ مَالِهِ إِذَا لَمْ يُمْكِنْ بَدُونِهِ

برای دفاع اگر چاره‌ای از کشتن نباشد، خون مهاجم هدر است و نیز اگر دفاع بدون تلف کردن اموال او ممکن نباشد، مال او نیز هدر است
وَلَوْ قُتِلَ الدَّفَاعُ كَانُ كَالشَّهِيدِ فِي الْأَجْرِ أَمَّا فِي بَاقِي الْأَحْكَامِ مِنَ التَّغْسِيلِ وَالتَّكْفِينِ فَكَغَيْرِهِ

اگر مدافع کشته شود در پاداش همانند شهید است؛ اما در سایر احکام، مانند غسل دادن و کفن کردن، حکم سایر مردگان را دارد.

وَلَا يَبْدَأُ إِلَّا مَعَ الْعِلْمِ أَوْ الظَّنِّ بِقَصْدِهِ وَ لَوْ كَفَّ عَنْهُ؛ فَإِنْ عَادَ عَادَ

مدافع نباید آغازگر باشد، مگر این که علم یا گمان به قصد مهاجم داشته باشد و هرگاه مهاجم از او دست بردارد، او نیز باید از او دست بردارد و اگر دوباره شروع کرد، او نیز دوباره دفاع کند

وَلَوْ وَجَدَ مَعَ زَوْجَتِهِ أَوْ وَلَدُهُ مِنْ يَنَالِ دُونَ الْجَمَاعِ فَلَهُ دَفْعُهُ فَإِنْ أُتِيَ الدَّفْعَ عَلَيْهِ وَأُفْضِيَ إِلَى قَتْلِهِ حَيْثُ لَمْ يُمَكِّنْ دَفْعَهُ بِدُونِهِ فَهُوَ هَدْرٌ

هرگاه با زن یا فرزند خود، کسی را ببیند که مشغول کامجویی بدون نزدیکی است می‌تواند او را دفع کند و اگر این کار موجب قتل او بشود و کنار زدن وی جز از این طریق ممکن نباشد، خونش هدر است.

وَلَوْ قَتَلَهُ فِي مَنْزِلِهِ فَادَّعَى الْقَاتِلِ إِزَادَةَ الْمَقْتُولِ نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ مَا يَجُوزُ مَدَافَعَتَهُ عَنْهُ وَ أَنَّهُ لَمْ يَنْدَفِعْ إِلَّا بِالْقَتْلِ فَعَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ أَنَّ الدَّاخِلَ كَانَ مَعَهُ سَيْفٌ مَشْهُورٌ مُقْبِلًا عَلَى رَبِّ الْمَنْزِلِ

اگر کسی را در خانه‌اش به قتل برساند و قاتل ادعا کند که مقتول قصد جان یا مال او یا چیزی را که دفاع در برابر آن جایز می‌باشد؛ داشته است و این که جز با قتل امکان دفاع نبوده است، قاتل باید بی‌تنبه‌ای بیاورد مبنی بر این که شخص داخل شده با شمشیری برهنه به طرف صاحب‌خانه می‌رفته است

وَلَوْ أَطَّلَعَ عَلَى عَوْرَةِ قَوْمٍ فَلَهُمْ زَجْرُهُ فَإِنْ امْتَنَعَ وَ أَصَرَ عَلَى النَّظَرِ جَازَلَهُمْ رَمِيَهُ بِمَا يَنْدَفِعُ بِهِ فَإِنْ فَعَلُوا فَرَمَوْهُ بِحَصَاةٍ وَ نَحَوَهَا فَجُنِيَ عَلَيْهِ كَانِ هَدْرًا

هرگاه کسی نسبت به ناموس گروهی چشم‌چرانی کند، می‌تواند او را بازدارند؛ اگر وی خودداری کند و در نگاه کردن پافشاری نماید، می‌تواند او را با پرتاب چیزی که او را می‌راند، دفع کنند و اگر چنین کنند و به طرف او سنگ‌ریزه و مانند آن پرتاب نمایند و در اثر آن جنایتی بر او وارد شود، ضمانتی ندارد.

وَلَوْ أَدَبَ الصَّبِيَّ بِلِ مَطْلَقِ الْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَلِيُّهُ أَوْ الزَّوْجَةَ زَوْجَهَا فَمَاتَا ضَمِنَ دِيَّتَهُمَا فِي مَالِهِ عَلَى قَوْلِ

هرگاه ولی، پسر بچه، بلکه هر فرزند صغیری را تأدیب کند و یا شوهر، همسر خود را تنبیه نماید و در نتیجه، آنها بمیرند، بنابر قولی باید دیه آن دو را از مال خود بدهد

نکات مهم مبحث دفاع مشروع:

- ✓ دفاع از جان و ناموس بر حسب قدرت و توانایی واجب است.
- ✓ هرگاه دفاع، مشروط به قتل مهاجم باشد خون مهاجم هدر است.
- ✓ هرگاه مدافع کشته شود، پاداش شهید را دارد.

نکات مهم مبحث حدود:

- ✓ شفاعت کردن در اسقاط حد جایز نیست.
- ✓ کسی که در اثر اجرای حد یا تعزیر کشته شود، خونش هدر است.

- ✓ کسی که در اثر شهادت شهود کشته شود و سپس فسق شهود معلوم شود، دیه‌اش از بیت‌المال باید پرداخت شود.
- ✓ کسی که واجبی را ترک کرده یا حرامی را مرتکب گردد، طبق نظر حاکم شرع باید تعزیر گردد

قصاص النفس

قصاص

مُوجِبُهُ إِزْهَاقُ النَّفْسِ الْمَعْصُومَةِ الْمَكَافَةِ عَمْدًا وَعُدْوَانًا

سبب قصاص نفس، گرفتن جان شخص بی‌گناه و همتای قاتل از روی عمد و عدوان (ناحق) است

فَلَا قَوْدَ بِقَتْلِ الْمُرْتَدِّ وَ نَحْوِهِ مِنَ الْكُفَّارِ الَّذِينَ لَا عِصْمَةَ لِنُفُوسِهِمْ

بنابراین کشتن مرتد و دیگر کفاری که جان آنها بی‌ارزش است قصاص ندارد

وَلَا يُقْتَلُ غَيْرَ الْمَكَافِي، وَ خَرَجَ بِقَيْدِ الْعَمْدِ الْقَتْلِ خَطَأً وَ شِبْهَهُ، فَإِنَّهُ لَا قِصَاصَ فِيهِمَا

و غیر همتا کشته نمی‌شود و با قید «عمد» نیز قتل خطایی و شبه عمد خارج شد، چرا که این دو قتل، موجب قصاص نمی‌باشند.

- ✓ **قصاص:** به معنای گرفتن به مثل جنایتی است که قصاص‌کننده، قاتل را دنبال می‌کند و کاری را که او انجام داده است عوض آن را انجام می‌دهد؛ فرقی نمی‌کند که آن جنایت، قتل بوده یا قطع عضو یا وارد کردن جراحت و زدن.
- ✓ **قود:** به معنای قصاص می‌باشد.
- ✓ **قصاص نفس:** گرفتن مثل جنایتی است که قاتل آن را انجام داده است و موجب و سبب آن عبارت است از خارج ساختن جان بی‌گناه از روی عمد و عدوان و ظلم.

العمد

عمد

الْعَمْدُ يَحْصُلُ بِقَصْدِ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ إِلَى الْقَتْلِ بِمَا يَقْتُلُ غَالِبًا

قتل عمد با قصد کشتن از سوی شخص بالغ و عاقل با وسیله‌ای که غالباً کشته‌ای حاصل می‌شود

قِيلَ أَوْ يُقْتَلُ نَادِرًا إِذَا اتَّفَقَ بِهِ الْقَتْلُ نَظْرًا إِلَى أَنَّ الْعَمْدَ يَتَحَقَّقُ بِقَصْدِ الْقَتْلِ مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ إِلَى الْأَمَلَةِ وَ هَذَا أَقْوَى

برخی از فقها گفته‌اند: یا آن وسیله به ندرت کشته‌ای باشد؛ زیرا قتل عمد با قصد انجام قتل محقق می‌شود بدون آنکه آلت قتل دخالتی داشته باشد (از نظر شهید ثانی) این قول برخی از فقها، قول قوی‌تری می‌باشد.

وَ إِذَا لَمْ يَقْصِدِ الْقَتْلَ بِالنَّادِرِ فَلَا قَوْدَ وَ إِنِ اتَّفَقَ الْمَوْتُ كَالضَّرْبِ بِالْعُودِ الْخَفِيفِ لِإِنْتِفَاءِ الْقَصْدِ إِلَى الْقَتْلِ، وَ

إِنْتِفَاءِ الْقَتْلِ بِذَلِكَ عَادَةً فَيَكُونُ الْقَتْلُ شَبِيهَ الْخَطَا

اگر با وسیله‌ای که به ندرت کشنده است (به کسی بزند ولی) قصد قتل ننماید، حتی اگر مرگ اتفاق افتد قصاص نمی‌شود مانند زدن با چوب نازک؛ زیرا قصد قتل وجود ندارد و چنین ابزاری معمولاً کشنده نیست؛ از این رو قتل، شبه خطا است

- ✓ **قتل:** به عملی گفته می‌شود که ادامه زندگی و حیات را از انسان گرفته و به مرگ شخص منجر شود، این عمل به دست قاتل انجام می‌گیرد.
- ✓ **قتل عمد:** قتلی است که قاتل در قصد و فعل خود تعمد داشته باشد.
- ✓ **قتل شبه عمد:** قتلی است که قاتل در فعل خود تعمد دارد اما قصد کشتن ندارد.
- ✓ **قتل خطای محض:** قتلی است که قاتل در فعل و قصد و نتیجه خود نسبت به مجنی‌علیه هیچ کدام تعمد نداشته باشد، بلکه در اثر خطا منجر به قتل شخصی می‌گردد، اگر چه انجام قصد فعل نسبت به کسی دیگری غیر از مجنی‌علیه را داشته باشد.
- ✓ **قتل خطائی:** به معنای همان قتل خطای محض است.
- ✓ **قاتل:** به فاعل عمل قتل، قاتل گفته می‌شود یعنی کسی که مرتکب عمل قتل شده است.
- ✓ **مقتول:** به کسی که عمل قتل روی او واقع شده است گفته می‌شود.
- ✓ **جانی:** به کسی که مرتکب جنایت اعم از قتل یا جرح و غیره شده باشد گفته می‌شود.
- ✓ **مجنی‌علیه:** به کسی که جنایت جانی روی او واقع شده باشد، گفته می‌شود.

مصادیق العمد

مصادیق قتل عمد

۱. لَوْ كَرَّرَ ضَرْبَهُ بِمَا لَا يُحْتَمَلُ مِثْلُهُ بِالنَّسْبَةِ إِلَى بَدَنِهِ لِصِغَرِهِ أَوْ مَرَضِهِ وَ زَمَانُهُ لِشِدَّةِ الْحَرِّ أَوْ الْبَرْدِ فَهُوَ عَمْدٌ لِأَنَّهُ

حِينَئِذٍ يَكُونُ الضَّرْبُ بِحَسَبِ الْعَوَارِضِ مِمَّا يَقْتُلُ غَالِبًا

۱- اگر ضارب شخصی را بزند به گونه‌ای که به دلیل کم سن بودن مضروب یا بیماری وی و یا شدت گرما یا سرمای زمان زدن، افراد مشابه تحمل چنین زدن را نداشته باشند، قتل عمد است؛ زیرا چنین قتلی با توجه به آثارش از اموری است که غالباً کشنده می‌باشد و لو ضربه دُونَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقْصِدَ قَتْلَهُ فَأَعْقَبَهُ مَرَضًا فَمَاتَ فَهُوَ عَمْدٌ

و نیز اگر ضارب شخصی را به کمتر از مقدار غیر قابل تحمل بزند بدون آنکه قصد کشتن او را داشته باشد اما آن زدن، بیماری‌ای را، برای مضروب به همراه داشته باشد که با همان بیماری از دنیا برود، چنین قتلی نیز عمدی می‌باشد.

۲. لَوْ رَمَاهُ بِسَهْمٍ أَوْ بِحَجَرٍ غَامِزٍ أَوْ خَنْقَهُ بِحَبْلِ وَ لَمْ يُرَخِّ عَنْهُ حَتَّى مَاتَ أَوْ بَقِيَ الْمَخْنُوقُ صَمِنًا أَيْ مُزْمِنًا وَ مَاتَ

أَوْ طَرَحَهُ فِي النَّارِ فَمَاتَ فَهُوَ عَمْدٌ

۲- اگر، شخصی تیر و یا سنگ سنگینی که در بدن فرو می‌رود را به سوی شخص دیگری پرتاب کند و یا این که با طناب خفه کند و طناب را شل نکند تا بمیرد و یا کسی که طناب به گردن او بسته شده است به طور مداوم در آن حالت باقی بماند و بمیرد، یا آن شخص را در آتش بیندازد؛ قتل عمد می‌باشد

إِلَّا أَنْ يُعْلَمَ قُدْرَتُهُ عَلَى الْخُرُوجِ لِقَلَّتِهَا أَوْ كَوْنِهِ فِي طَرَفِهَا يُمَكِّنُهُ الْخُرُوجُ بِأَدْنَى حَرَكَةٍ فَيَتْرَكَ لِأَنَّهُ حِينَئِذٍ قَاتِلٌ

نَفْسِهِ أَوْ طَرَحَهُ فِي اللَّجَّةِ فَمَاتَ مِنْهَا وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْخُرُوجِ

مگر این که معلوم باشد که به جهت کمی آتش، توان خارج شدن را داشته است، یا در کنار آتش بوده و می‌توانسته با کوچکترین حرکتی خارج شود ولی خارج نشده است؛ زیرا در این موارد خود او قاتل خودش می‌باشد، یا او را در آب افکند و در اثر آن فوت کند، بدون آنکه قادر بر خروج باشد.

۳. لَوْ جَرَحَهُ عَمْدًا فَسَرِّيَ وَ مَاتَ فَهُوَ عَمْدٌ وَإِنْ أَمَكْنَهُ الْمَدَاوَاةَ لِأَنَّ السَّرَايَةَ مَعَ تَرْكِهَا مِنْ الْجُرْحِ الْمَضْمُونِ

۳ - اگر شخصی، شخص دیگر را از روی عمد زخمی کند و زخم سرایت کرده و آن شخص بمیرد، قتل عمد است، اگر چه شخص مجروح امکان مداوا وجود داشته باشد؛ زیرا زخم سرایت کننده‌ای که مداوا نشود از جراحاتی است که مورد ضمان است

۴. لَوْ أَلْقَى نَفْسَهُ مِنْ عُلُوٍّ عَلَى إِنْسَانٍ أَوْ أَلْقَاهُ مِنْ مَكَانٍ شَاهِقٍ يَقْتُلُ غَالِبًا أَوْ مَعَ قَصْدٍ قَتَلَهُ، أَوْ قَدَّمَ إِلَيْهِ طَعَامًا

مَسْمُومًا يَقْتُلُ مِثْلَهُ كَمِيَّةً وَ كَيْفِيَّةً وَ لَمْ يُعْلِمَهُ بِحَالِهِ أَوْ جَعَلَ الطَّعَامَ الْمَسْمُومَ فِي مَنْزِلِهِ وَ لَمْ يُعْلِمَهُ بِهِ فَهُوَ عَمْدٌ

۴ - اگر شخصی خودش را از بلندی روی کسی بیندازد و یا این که شخصی را از مکان مرتفعی که غالباً منجر به مرگ می‌شود و یا (اگر غالباً کشته نشده نباشد) به قصد کشتن آن شخص به پایین پرتاب کند؛ و یا این که غذای مسمومی را که امثال آن غذا از نظر کمیّت و کیفیت کشته شده باشد به آن شخص بدهد و خورنده غذا را از وضعیت غذا با خبر نسازد؛ و یا این که غذای مسمومی را در منزل او بگذارد و او را از این امر مطلع نسازد؛ این موارد قتل عمدی خواهد بود

إِمَّا لَوْ وَضَعَهُ طَعَامَ نَفْسِهِ أَوْ فِي مَلِكِهِ، فَأَكَلَهُ غَيْرُهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَلَا ضَمَانَ

اما اگر سم را، در غذای خودش بریزد و یا در ملک خودش قرار دهد و شخص دیگری بدون اذن صاحب منزل، آن سم را بخورد؛ صاحب منزل ضامن نخواهد بود

أَوْ حَفَرَ بئْرًا بَعِيدَةً الْقَعْرِ فِي طَرِيقٍ وَ دَعَا غَيْرِهِ إِلَى الْمُرُورِ عَلَيْهَا مَعَ جَهَالَتِهِ بِهَا فَوَقَعَ فَمَاتَ

یا این که شخصی، چاه عمیقی را در راه حفر کند و کسی را که بی‌خبر است دعوت به عبور از روی چاه نماید و او در چاه سقوط کند و بمیرد (در این صورت باید شخص چاه‌کن را قصاص کرد)

۵. لَوْ أَلْقَاهُ فِي الْبَحْرِ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ فَهُوَ عَمْدٌ إِذَا قَصَدَ الْقَامَ الْحُوتِ أَوْ كَانِ وَجُودَهُ وَ التَّقَامُهُ غَالِبًا فِي ذَلِكَ الْمَاءِ

۵ - اگر شخصی، شخص دیگر را به دریا انداخته و نهنگی او را ببلعد، قتل عمد است، به شرط آنکه قصد داشته باشد و یا این که بیشتر وقت‌ها نهنگ در آن آب‌ها حضور داشته باشد و انسان را ببلعد

وَ إِنْ لَمْ يَقْصُدْ الْقَامَهُ وَ لَا كَانَ غَالِبًا فَاتَّفَقَ ذَلِكَ ضَمْنَهُ أَيْضًا عَلَى قَوْلٍ لِأَنَّ الْإِلْقَاءَ كَافٍ فِي الضَّمَانِ وَ فَعَلَ

الْحُوتِ أَمْرٌ زَائِدٌ عَلَيْهِ

اما اگر بلعیدن او را قصد نکرده باشد و غالباً نیز چنین نباشد ولی به طور اتفاقی این واقع رخ بدهد، طبق قول برخی از فقها آن شخص پرتاب‌کننده همچنان ضامن است؛ زیرا انداختن در آب، برای ضامن بودن پرتاب‌کننده کفایت می‌کند و بلعیدن ماهی امری زائد بر انداختن در آب می‌باشد.

۶. لَوْ دَفَعَهُ فِي بئْرٍ حَفَرَهَا الْغَيْرُ مُتَعَدِّيًا بِحَفَرِهَا أَمْ غَيْرُ مُتَعَدِّ فِي حَالَةِ كَوْنِ الدَّافِعِ عَالِمًا بِالْبئْرِ فَهُوَ عَمْدٌ لِأَنَّهُ مُبَاشِرٌ

لِلْقَتْلِ

۶- هرگاه شخصی را به درون چاهی بیندازد که دیگری از روی تعدی یا بدون تعدی آن را حفر نموده است و از وجود آن آگاه باشد، قتل عمدی است؛ زیرا او مباشر در قتل است

و لو جهل الدافع بالبئر فلا قصاصَ عليه، لعدم القصد إلى القتل حينئذٍ، لكن عليه الدية، لأنه شبهه عمد

و اگر شخص پرت‌کننده از وجود چاه آگاه نباشد، قصاص نمی‌شود؛ زیرا در این فرض قصد کشتن او را ندارد؛ ولی باید دیه بدهد؛ زیرا این قتل شبهه عمد است.

۷. لو شهد عليه زوراً بموجب القصاص فاقْتَصَّ مِنْهُ فَهُوَ عَمْدٌ لضعف المباشِرِ بِإِباحَةِ الفعلِ بالنسبةِ إليه فيرجح

السبب إلا أن يعلم الولي التزوير و يباشِر القتل فالقصاص عليه، لأنه حينئذٍ قاتل عمداً بغير حق

۷- اگر شاهد علیه کسی به دروغ شهادتی دهد که موجب قصاص است و در نتیجه او قصاص شود، قتل عمدی است؛ زیرا مباشر ولی دم ضعیف می‌باشد؛ چرا که قصاص بر او جایز است و به همین دلیل سبب ترجیح می‌یابد، مگر این که ولی دم از دروغ بودن شهادت آگاهی داشته باشد و با این حال مباشرت به قتل نماید که در این صورت باید قصاص شود؛ زیرا او قاتلی است که از روی عمد و بدون مجوز مرتکب قتل گردیده است

الإكراه على القتل

إكراه به قتل

لو أكرهه على القتل فالقصاص على المباشِرِ لأنه القاتل عمداً ظلماً ولو وجبت الدية فالدية على المباشِرِ أيضاً

دُونِ الأَمْرِ فلا قصاصَ عليه و لا دية و لكن يُحبَسُ الأَمْرُ حتى يموتَ هذا إذا كان المقهور بالغاً عاقلاً

هرگاه کسی را مجبور به قتل نماید، مباشر قتل قصاص می‌شود؛ زیرا او کسی است که از روی عمد و به ناحق مرتکب قتل شده است؛ و در صورتی که دیه واجب شود، دیه نیز بر عهده مباشر است نه آمر؛ بنابراین نه قصاص می‌شود و نه دیه می‌دهد؛ ولی آمر حبس می‌شود تا بمیرد، این حکم در صورتی است که شخص مکروه بالغ و عاقل باشد.

و لو أكره الصبي غير المميز أو المجنون فالقصاص على مكرههما لأن المباشِرَ حينئذٍ كالألة

اما اگر کودکی غیر ممیز یا مجنون مجبور شود، کسی که آنها را اکراه کرده است قصاص می‌شود؛ زیرا در این حالت، مباشر در حکم ابزار است.

الاشتراك في القتل

شركت در قتل

لو اشتراك في قتله جماعة قتلوا به جميعاً إن شاء الولي بعد أن يرد عليهم ما فضل عن ديتهم، فيأخذ كل واحد ما

فضل من ديته عن جنائته

هرگاه گروهی در قتل مقتول شرکت نمایند، در صورتی که ولی دم بخواهد، پس از آن که مقدار زاید بر دیه مقتول را به آنان پرداخت کرد، همه آنها در برابر مقتول کشته می‌شوند؛ بنابراین هر یک از قاتلین، کفدار زاید بر سهم خود را از دیه جنایت را دریافت می‌کند.
و لَهُ قَتْلُ الْبَعْضِ فَيَرُدُّ الْبَاقُونَ مِنَ الدِّيَةِ بِحَسَبِ جَنَائِتِهِمْ فَإِنْ فَضَلَ لِلْمَقْتُولِينَ فَضْلٌ عَمَّا رَدَّهُ شُرَكَاءُهُمْ قَامَ بِهِ الْوَلِيُّ

و نیز ولی دم می‌تواند بعضی از آنها را قصاص کند که در این صورت، آنها که باقی مانده‌اند باید از تمام دیه، مقدار متناسب با جنایت خود را به ولی دم بپردازند و اگر آنچه به مقتولان پرداخت می‌شود بیشتر از آنچه که شرکایشان پرداخت کرده‌اند باشد، ولی دم باید بقیه آن را پرداخت کند
فلو اشترك ثلاثة في قتل واحد واختار وليه قتلهم، أدى إليهم ديتين يقتسمونها بينهم بالسوية، فنصيب كل واحدٍ منهم ثلثا ديةٍ و يسقط ما يخصه من الجناية و هو الثلث الباقي

در صورتی که سه نفر در قتل یک نفر مشارکت نمایند و ولی دم مقتول بخواهد همه را قصاص کند، باید دو دیه به آنها بدهد تا میان خود به طور مساوی تقسیم نمایند؛ در نتیجه سهم هر کدام، ۲ دیه کامل می‌شود و مقدار دیه مربوط به جنایت که باقی مانده است کسر می‌گردد
و لو طلب الدية كانت عليهم بالسوية إن اتفقوا على ادائها و إلا فالواجب تسليم نفس القاتل
اگر ولی دم خواهان دیه شود و همه قاتلان در پرداخت دیه توافق کنند باید به طور مساوی بین خود تقسیم نمایند، در غیر این صورت واجب است که خود قاتل تسلیم (و قصاص) شود

شرائط القصاص

شرائط قصاص

۱. التَّسَاوِي فِي الْحُرِّيَّةِ؛ فَيَقْتُلُ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ بِالْحَرَّةِ مَعَ رَدِّ وَلِيِّهَا عَلَيْهِ نِصْفُ دِيَّتِهِ لِأَنَّ دِيَّتَهُ ضَعْفُ دِيَّتِهَا

۱ - مساوی بودن در آزاد بودن؛ بنابراین مرد آزاد در برابر مرد آزاد قصاص می‌شود و نیز در برابر زن آزاد پس از پرداخت نصف دیه مرد قاتل از سوی ولی دم به وی قصاص می‌شود، زیرا دیه مرد آزاد دو برابر دیه زن آزاد است

وَ الْحُرَّةُ بِالْحَرَّةِ وَ لَا رَدَّ إِجْمَاعًا وَ الْحُرُّ وَ لَا يَرُدُّ أَوْلِيَاؤُهَا عَلَى الْحُرِّ شَيْئًا عَلَى الْأَقْوَى لِعُمُومِ «النَّفْسِ بِالنَّفْسِ»

به اجماع فقها زن آزاد در برابر زن آزاد بدون پرداخت چیزی و بنابر قول قوی‌تر در برابر مرد آزاد بدون پرداخت چیزی از دیه، قصاص می‌شود؛ زیرا دلیل «النفس بالنفس؛ نفس در برابر نفس است» عام است

وَ يُقْتَصُّ لِلْمَرْأَةِ مِنَ الرَّجُلِ فِي الطَّرْفِ مِنْ غَيْرِ رَدِّ حَتَّى تَبْلُغَ دِيَّةَ الطَّرْفِ ثُلُثَ دِيَّةِ الْحُرِّ فَصَاعِدًا فَتَصِيرُ عَلَى

النِّصْفِ

در جنایتی که بر عضو مرد از جانب زن وارد می‌شود تا زمانی که دیه عضو به اندازه ثلث دیه کامل و بالاتر از آن نرسیده باشد قصاص می‌شود بدون آنکه نیازی به رد باشد و پس از آن، دیه عضو زن به نصف دیه عضو مرد تبدیل می‌شود

وَلَوْ قَتَلَ حُرٌّ حُرَّيْنِ فَصَاعِدًا فَلَيْسَ لِأَوْلِيَائِهِمْ إِلَّا قَتْلُهُ وَلَا فَرْقَ بَيْنَ قَتْلِهِ لَهُمْ جَمِيعًا وَ مُرْتَبًا وَ لَوْ عَفَا بَعْضُهُمْ
فَلِلْبَاقِي الْقِصَاصِ

هرگاه یک انسان آزاد دو انسان آزاد را به قتل برساند. برای اولیای مقتولان فقط حق قصاص وجود دارد؛ و تفاوتی نمی‌کند که قاتل، همه را با هم کشته باشد یا به ترتیب؛ و اگر بعضی از اولیای دم گذشت نمایند، بقیه حق قصاص دارند.

۲. التَّسَاوِي فِي الدِّينِ فَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ

۲ - مساوی بودن در دین؛ بنابراین مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود

حَرْبِيًّا كَانَ الْكَافِرُ أُمَّ ذِمِّيًّا وَ مُعَاهِدًا كَانَ الْحَرْبِيُّ أُمَّ لَأَ

چه کافر حربی باشد چه کافر ذمی و خواه کافر حربی، معاهد باشد یا نباشد

وَ لَكِنْ يُعَزَّرُ الْقَاتِلُ بِقَتْلِ الذِّمِّيِّ وَ الْمُعَاهِدِ

ولی قاتل مسلمان به دلیل قتل کافر ذمی و معاهد تعزیر می‌شود

لِتَحْرِيمِ قَتْلِهَا وَ يَغْرَمُ دِيَّةَ الذِّمِّيِّ وَ قِيلَ إِنَّ اعْتَادَ قَتْلَ أَهْلِ الذِّمَّةِ افْتُصِحَّ مِنْهُ بَعْدَ رَدِّ فَاضِلِّ دِيَّتِهِ

زیرا قتل این دو دسته حرام است و باید دیه ذمی را بپردازد. اما برخی از فقها گفته‌اند که اگر مسلمان به کشتن کفار ذمی عادت داشته باشد، پس از آن که مقدار زاید از دیه مسلمان بر ذمی را به وی رد کنند قاتل مسلمان را قصاص می‌کنند.

وَ يُقْتَلُ الذِّمِّيُّ بِالذِّمِّيِّ وَإِنْ اِخْتَلَفَتْ مِلَّتُهُمَا كَالْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ بِالذِّمِّيَّةِ مَعَ الرَّدِّ

کافر ذمی در برابر کافر ذمی کشته می‌شود، اگرچه از دو کیش مختلف باشند، مانند یهودی و مسیحی و در برابر زن ذمی نیز پس از رد مقدار زاید دیه، کشته می‌شود؛

وَ بِالْعَكْسِ تُقْتَلُ الذِّمِّيَّةُ بِالذِّمِّيِّ مُطْلَقًا وَ لَيْسَ عَلَيْهَا غُرْمٌ وَ يُقْتَلُ الذِّمِّيُّ بِالْمُسْلِمِ

و بالعکس، زن ذمی به واسطه کشتن مرد ذمی مطلقاً قصاص می‌شود (حتی اگر دین آن با هم مختلف باشد) بدون آنکه دیه‌ای به گردن آن زن باشد (یعنی ولی دم مرد ذمی نمی‌تواند زیادی دیه مرد ذمی بر زن ذمی را مطالبه کند) و کافر ذمی در برابر مسلمان قصاص می‌شود

وَ لَوْ قَتَلَ الْكَافِرُ مِثْلَهُ ثُمَّ أَسْلَمَ الْقَاتِلُ فَالِدِيَّةُ عَلَيْهِ لَا غَيْرُ إِنَّ كَانَ الْمَقْتُولَ ذِمِّيًّا لِامْتِنَاعِ قَتْلِ الْمُسْلِمِ بِالْكَافِرِ

اگر کافری کافر دیگر را بکشد و آنگاه مسلمان شود، تنها باید دیه بدهد (و حق قصاص ندارد) به شرط آن که مقتول، کافر ذمی باشد؛ زیرا کشتن مسلمان در برابر کافر جایز نیست

۳. انتفاء الأبوة؛ فَلَا يُقْتَلُ الْوَالِدُ وَ إِنْ عَلَا بِابْنِهِ وَ إِنْ نَزَلَ

۳ - نبودن رابطه ابوت؛ بنابراین پدر هر چقدر که بالا رود (پدر بزرگ ...) به خاطر کشتن فرزندش هر چقدر پایین رود (نوه ...) قصاص نمی‌شود

وَ الْبِنْتُ كَالابْنِ إِجْمَاعًا أَوْ بِطَرِيقِ أَوْلِي

دختر نیز به اجماع فقها یا به طریق اولی، حکم پسر را دارد

و يُعَزَّرُ الْوَالِدُ بِقَتْلِ الْوَلَدِ وَ يُكْفَرُ وَ تَجِبُ الدِّيَّةُ لغيره من الورثة

و پدر به خاطر قتل فرزندش تعزیر می‌شود و باید کفاره دهد و واجب است که دیه فرزند را بپردازد و آن دیه به وراثت دیگر غیر از پدر می‌رسد و یقتل باقی الأقارب بعضهم ببعض كالولد بوالديه و الأم بابيها

ولی سایر خویشاوندان در برابر کشتن یکدیگر قصاص می‌شوند، مانند فرزند در مقابل قتل پدرش و مادر در مقابل قتل فرزندش
۴. کمال في العقل فلا يقتل المجنون بعاقل ولا مجنون، سواء كان الجنون دائماً أم أوداراً

۴ - کامل بودن عقل، بنابراین دوانه در مقابل کشتن عاقل و یا کشتن دیوانه قصاص نمی‌کنند خواه دیوانه دائمی باشد یا ادواری
إذ قتل حال جنونه و الدية ثابتة على عاقلته

به شرط آن‌که در حال جنونش مرتکب قتل گردد و دیه مقتول نیز بر عهده عاقله مجنون است
و كما يُعْتَبَرُ الْعَقْلُ فِي طَرَفِ الْقَاتِلِ كَذَا يُعْتَبَرُ فِي طَرَفِ الْمَقْتُولِ فَلَوْ قَتَلَ الْعَاقِلُ مَجْنُونًا لَمْ يُقْتَلْ بِهِ بَلْ الدِّيَّةُ
إن كان القتل عمداً أو شبهه وإلا فعلى العاقلة

همان‌طور که عقل در طرف قاتل شرط می‌باشد، در طرف مقتول نیز شرط است بنابراین اگر عاقلی فرد دیوانه‌ای را بکشد، در به واسطه قتل دیوانه قصاص نمی‌شود؛ بلکه اگر قتل، عمد یا شبه عمد باشد باید دیه بدهد و در غیر این صورت، عاقله باید دیه را بپردازد.
و لا يُقْتَلُ الصَّبِيُّ بِبَالِغٍ وَ لَا صَبِيٌّ بَلْ تُثَبَّتُ الدِّيَّةُ عَلَى عَاقِلَتِهِ بِجَعْلٍ عَمْدِهِ خَطَأً مَحْضاً إِلَى أَنْ يَبْلُغَ وَ إِنْ مَيَّرَ وَ يُقْتَلُ الْبَالِغُ بِالصَّبِيِّ عَلَى أَصَحِّ

صغیر در مقابل کشتن بالغ و یا کشتن صغیر دیگری قصاص نمی‌شود؛ بلکه دیه بر عهده عاقله قاتل ثابت می‌شود زیرا عمد کودک تا زمانی که بالغ شود در حکم خطای محض است، اگرچه ممیز باشد؛ طبق صحیح‌ترین دو نظر، شخص بالغ به واسطه کشتن صغیر قصاص می‌شود و لو قتل العاقل ثم جن اقتص منه و لو حالة الجنون لثبوت الحق في ذمته عاقلاً فيستصحب كغيره من الحقوق

اگر عاقلی اقدام به قتل کند و سپس دیوانه گردد، از او قصاص می‌شود، اگرچه در حال جنون باشد، زیرا حق قصاص گرفتن در زمانی که عاقل بوده بر ذمه او ثابت شده است و مانند سایر حقوق استصحاب می‌شود.

۵. إن يكون المقتول محقون الدم؛ فمن أباح الشرع قتله لم يقتل به قاتله وأن كان بغير إذن الإمام

۵ - اینکه خون مقتول محترم باشد؛ بنابراین هر کس که شرع ریختن خون او را مباح کرده باشد قاتل او به واسطه کشتن آن شخص قصاص نمی‌شود؛ اگرچه بدون اذن امام باشد

و لو قتل من وجب عليه قصاص غير الولي قتل به لأنه محقون الدم بالنسبة إلى غيره

و هرگاه کسی غیر ولی دم، شخصی را که قصاص کردن او واجب است بکشد قاتل را به خا ارتکاب قتل قصاص می‌کنند؛ به دلیل آن که جانی نسبت به کسی غیر از ولی دم، خونش محترم است (و کسی حق قصاص او را ندارد)

- ✓ **ذمی:** یا کافر ذمی به کافری گفته می‌شود که دارای کتاب آسمانی بوده مانند یهودی و مسیحی و یا دارای شبه کتاب است مانند مجوس و شرایط ذمه با مسلمانان را پذیرفته و بدان پایبند است.
- ✓ **معاهد:** کافر حربی معاهد، به کافری گفته می‌شود که با اهل اسلام پیمان می‌بندد که مسلمانان او را تا مدتی به حال خود واگذارند و او مسلمانان را در برابر دشمنان یاری کند و از یاری کردن کافران خودداری کند.
- ✓ **عاقله:** به افرادی اطلاق می‌شود که در قتل و جراحت خطائی، متحمل پرداخت دیه جانی می‌شوند و طبق نظر برخی از فقها، این افراد کسانی هستند که از طرف پدر، خویشاوندان قاتل محسوب می‌شوند؛ اگر چه به هنگام پرداخت دیه وراثت قاتل محسوب نشوند.
- ✓ **محقون الدم:** به کسی گفته می‌شود که شرع مقدس، خون او را حفظ کرده است، یعنی قتل او از نظر شرع حرام می‌باشد که در مقابل «مهدور الدم» قرار دارد.
- ✓ **مهدور الدم:** به کسی گفته می‌شود که قتل او از نظر شرع مباح می‌باشد.
- ✓ **معصوم الدم:** به کسی گفته می‌شود که شرع مقدس، خون او را حفظ کرده است، یعنی قتل او از نظر شرع حرام می‌باشد، در همان معنای «محقون الدم» به کار می‌رود.
- ✓ **ولی دم:** به کسی گفته می‌شود که حق مطالبه کردن قصاص از قاتل را داشته باشد، جمع آن «اولیای دم» است.

ما یثبت به القتل

أدله اثبات قتل

۱. الإقرار

۱- اقرار

الإقرارُ یکفي فيه المَرَّة، لعموم «إقرارُ العقلاء على أنفسهم جائزٌ» و هو يتحقق بالمرّة حيث لا دليل على الاعتبار

التعدد

اقرار به قتل یک مرتبه کفایت می‌کند؛ زیرا دلیل «اقرار العقلاء على أنفسهم جائز» عمومیت دارد و هر جا دلیلی بر تعدّد اقرار نباشد، با یک بار اقرار محقق می‌شود

و يُشترط فيه أهليّة المُقرّر بالبلوغ و العقلِ اختياريّه فلا عبرة بإقرارِ الصّبي و المَجنونِ و المکره

در اقرار شرط است که اقرارکننده به واسطه بلوغ، عقل و اختیار دارای اهلیت باشد؛ بنابراین اقرار توسط کودک، دیوانه و کسی که به اقرار اکراره شده باشد اعتباری ندارد

و يُقبَل إقرارُ السّفیه و المُفلسِ بالعمدِ لأنّ موجبهُ القودُ و إنّما حجر عليهما في المَالِ

اقرار سفیه و شخص مفلس نسبت به قتل عمد پذیرفته می‌شود؛ زیرا آنچه با اقرار ثابت می‌شود قصاص اقرارکننده است و حجر آن دو تنها در امور مالی است

و لو أقرّ بالخطأ المُوجبِ للمالِ على الجاني لم يُقبَل من السّفیه مُطلقاً و يُقبَل من المُفلس، لكن لا يشارك

المُقرّله الغرماء على الأقوى

اگر آن دو (سفییه و مفلس) به قتل خطایی که موجب پرداخت مال (دیه) توسط جانی است اقرار نمایند، این اقرار از سفییه به هیچ‌وجه پذیرفته نمی‌شود؛ اما از مفلس قبول می‌شود، اما طبق نظر قوی‌تر، مقرئه با طلبکاران (در عین اموال مفلس) شریک نمی‌شود
وَ لَوْ أَقْرَ وَاحِدٌ بِقَتْلِهِ عَمْدًا وَ آخَرَ بِقَتْلِهِ خَطَأً تَخَيَّرَ الْوَلِيُّ فِي تَصْدِيقِ مَنْ شَاءَ مِنْهُمَا وَ الزَّامُهُ بِمُوجِبِ جَنَائِيهِ

هرگاه یک نفر اقرار کند که مقتول را از به قتل عمد کشته است و دیگری اقرار کند که او را به اشتباه (خطائی) به قتل رسانده است، ولی دم مخیر است که هرکدام از آن دو نفر را که می‌خواهد تصدیق کرده و او را به موجب جنایتی که مرتکب شده است (یعنی قصاص یا پرداخت دیه) ملزم کند
وَ لَوْ أَقْرَ بِقَتْلِهِ عَمْدًا فَآخَرَ بِبِرَاءَةِ الْمُقَرَّرِ مِمَّا أَقْرَبَهُ مِنْ قَتْلِهِ وَ إِنَّهُ هُوَ الْقَاتِلُ وَ رَجَعَ الْأَوَّلُ عَنْ إِقْرَارِهِ وَ دِيَّ الْمَقْتُولِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ إِنْ كَانَ مَوْجُودًا وَ دُرِيَ عَنْهُمَا الْقِصَاصُ

هرگاه یک نفر اقرار به قتل عمدی کسی کند و سپس فرد دیگری اقرار کند که مقرئ نسبت به قتلی که اقرار کرده است بی‌گناه است و قاتل خود وی است و اقرارکننده اول نیز از اقرارش رجوع کند، در این حالت دیه مقتول در صورت وجود بیت‌المال از بیت‌المال پرداخت می‌گردد و قصاص از هر دو (اقرارکننده اول و دوم) برداشته می‌شود

۲. الْبَيِّنَةُ

۲- بیینه

أَمَّا الْبَيِّنَةُ فَعَدْلَانِ ذَكَرَانَ وَ لَا عِبْرَةَ بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ مُفْرَدَاتٍ وَ لَا مُنْضَمَاتٍ، وَ لَا بِالْوَاحِدِ مَعَ الْيَمِينِ لِأَنَّ مَتَلَقَهُمَا الْمَالُ وَ إِنْ عَفَا الْمُسْتَحِقُّ عَلَى مَالٍ

مراد از بیینه دو مرد عادل است و شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مردان و نیز شهادت یک مرد به همراه قسم اعتبار ندارد، زیرا شهادت زنان و نیز شهادت یک مرد با قسم، مربوط به دعاوی مالی است، اگرچه ولی دم در مقابل دریافت مال، از قصاص گذشت کند
وَ لَتَكُنَّ الشَّهَادَةُ صَافِيَةً عَنِ الْاِحْتِمَالِ؛ فَلَوْ قَالَ: «جَرَحَهُ» لَمْ يَكْفِ حَتَّى يَقُولَ: «مَاتَ مِنْ جُرْحِهِ» وَ لَوْ قَالَ: «أَسَالَ دَمَهُ» تُثَبَّتُ الدَّامِيَةُ خَاصَّةً

شهادت باید خالی از هرگونه احتمالی باشد؛ بنابراین اگر شاهد بگوید: «قاتل، او (مقتول) را مجروح ساخت» کفایت نمی‌کند مگر آن که بگوید: «و در اثر آن جراحت مُرد» و اگر (شاهد) بگوید «قاتل خون مقتول را ریخت» فقط دیه جراحت دامیه (که به واسطه آن پوست پاره شده و در گوشت فرو رفته و خون جاری می‌گردد) ثابت می‌شود

وَ لَا بُدَّ مِنْ تَوَافُقِهِمَا عَلَى الْوَصْفِ الْوَاحِدِ الْمَوْجِبِ لِاتِّحَادِ الْفِعْلِ فَلَوْ اخْتَلَفَا زَمَانًا أَوْ مَكَانًا أَوْ آلَةً بَطَلَتِ الشَّهَادَةُ

لازم است که هر دو شاهد جریان را به نحوی توصیف کنند که موجب اتحاد فعل است و اتفاق نظر داشته باشند؛ بنابراین اگر دو شاهد از جهت زمان ارتکاب فعل یا مکان ارتکاب فعل یا آلت قتل با هم اختلاف نمایند، شهادت باطل می‌شود.

۳. الْقَسَامَةُ

۳- قسامه

أَمَّا الْقَسَامَةُ فَتَثْبُتُ مَعَ اللَّوْثِ وَمَعَ عَدَمِهِ يَحْلِفُ الْمُنْكَرُ يَمِينًا وَاحِدَةً عَلَى نَفْيِ الْفِعْلِ فَإِنْ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ حَلَفَ الْمُدَّعِي يَمِينًا وَاحِدَةً وَيَثْبُتُ الْحَقُّ عَلَى الْمُنْكَرِ بِيَمِينِ الْمُدَّعِي؛

در صورتی که وجود داشته باشد لوث ثابت می‌شود؛ و اگر لوثی در کار نباشد، منکر، یک قسم بر نفی عمل (عملی که مدعی ادعا می‌کند) یاد می‌کند و چنانچه از خوردن قسم نکول ورزد، مدعی یک قسم می‌خورد و با این قسم، حق قصاص منکر ثابت می‌شود.
و لو قَضَيْنَا بِالنُّكُولِ قُضِيَ عَلَيْهِ بِهِ بِمُجَرَّدِهِ

اما اگر براساس نکول حکم کنیم، به محض این که منکر از قسم خوردن نکول ورزد، باید علیه منکر، حکم به قصاص شود.
و اللَّوْثُ أَمَارَةٌ يُظَنُّ بِهَا صِدْقُ الْمُدَّعِي فِيمَا ادَّعَاهُ مِنَ الْقَتْلِ، كَوْجُودِ ذِي سِلَاحٍ مُلَطَّخٍ بِالدَّمِ عِنْدَ قَتِيلٍ فِي دَمِهِ أَوْ وَجَدَ الْقَتِيلَ فِي دَارِ قَوْمٍ وَ كَشَاهِدَةِ الْعَدْلِ الْوَاحِدِ لَا الصَّبِيِّ وَ لَا الْفَاسِقِ

لوث، اماره‌ای است که به سبب آن، ظنّ به راستگویی مدعی در قتلی که ادعا می‌کند حاصل می‌شود، مانند حضور شخص مسلّح با سلاح آغشته به خون در کنار مقتولی که درخون خود غوطه می‌خورد، یا پیدا شدن مقتول در خانه گروهی و مانند شهادت دادن یک مرد عادل؛ با شهادت صغیر یا فاسق لوث حاصل نمی‌شود

وَمَنْ وَجَدَ قَتِيلًا فِي جَامِعٍ عَظِيمٍ أَوْ شَارِعٍ أَوْ فِي فَلَاةٍ أَوْ فِي زِحَامٍ عَلَى فَنَطْرَةٍ أَوْ جِسْرٍ أَوْ بِنْرِ أَوْ مَصْنَعٍ غَيْرِ مُخْتَصِّصٍ بِمُنْحَصِرٍ فَدَيْتُهُ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ

کسی که در اجتماع بزرگی یا در خیابان یا در بیابان یا در ازدحام مردم بر روی پل‌های کوچک و بزرگ یا در چاه یا در حوضچه‌ای که افراد منحصری از آن جارت و آمد نمی‌کنند یافت شود، دیه‌اش بر عهده بیت‌المال است.

وَ قَدْرُهَا أَيُّ قَدْرِ الْقَسَامَةِ خَمْسُونَ يَمِينًا بِاللَّهِ تَعَالَى، فِي الْعَمْدِ إِجْمَاعًا وَ الْخَطَأُ عَلَى الْأَشْهُرِ

تعداد قسامه در قتل عمد به اجماع فقها و در قتل خطایی بنا بر نظر مشهورتر پنجاه قسم به نام خداوند متعال است
وَ لَوْ تَعَدَّدَ الْمُدَّعِي عَلَيْهِ فَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ خَمْسُونَ عَلَى الْأَقْوَى وَإِنْ كَانَ لِلْمُدَّعِي قَوْمٌ حَلَفَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَمِينًا

إِنْ كَانُوا خَمْسِينَ وَ لَوْ زَادُوا عَنْهَا اقْتَصَرَ عَلَيْهِ خَمْسِينَ وَ الْمُدَّعِي مَنْ جُمِلَتْهُمْ

اگر متهمین چند نفر باشند، بنا بر قول قوی‌تر باید برای هر کدام پنجاه قسم یاد شود و چنانچه مدعی دارای اقوامی باشد در صورتی که پنجاه نفر باشند، هریک از آنها یک قسم می‌خورد و اگر از پنجاه تن بیشتر باشند، به سوگند پنجاه نفر که یکی از آنها مدعی است بسنده می‌شود

وَ لَوْ نَقَصُوا عَنِ الْخَمْسِينَ كُرِّرَتْ عَلَيْهِ أَوْ عَلَى بَعْضِهِمْ أَلَى أَنْ يَبْلُغَ الْخَمْسِينَ

چنانچه قسم خورندگان کمتر از پنجاه نفر باشند، همه یا بعضی از آنها دوباره سوگند می‌خورند تا به پنجاه سوگند برسد
وَ تَثْبُتُ الْقَسَامَةُ فِي الْأَعْضَاءِ بِالنَّسْبَةِ فَمَا فِيهِ مِنْهَا الدِّيَةُ فَقَسَامَتُهُ خَمْسُونَ كَالنَّفْسِ، وَ مَا فِيهِ النَّصْفُ فَنِصْفُهَا وَ

هكذا

در قصاص عضو، قسامه به نسبت دیه ثابت می‌شود، بنابراین اگر آن عضو دیه کامل داشته باشد، قسامه آن مانند قصاص نفس پنجاه قسم است و اگر نصف دیه باشد، قسامه نصف می‌شود و به همین ترتیب

وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَسَامَةٌ أَوْ امْتِنَاعٌ الْمُدَّعِي مِنَ الْيَمِينِ وَإِنْ بَدَّلَهَا قَوْمَهُ أَوْ بَعْضَهُمْ أَحْلَفَ الْمُنْكَرُ وَقَوْمِهِ خَمْسِينَ يَمِينًا ببراءته، فَإِنْ امْتِنَعَ الْمُنْكَرَ أَلَزَمَ الدَّعْوَى

هرگاه مدعی فاقد قسامه (خویشاوندانی) باشد، یا از سوگند خوردن خودداری کند، اگر چه تمام یا بعضی از خویشاوندان او مایل به قسم خوردن باشند؛ قاضی منکر و اقوام منکر را پنجاه بار قسم می‌دهد بر این که منکر بری‌الذمه است و اگر منکر نیز سر باز زند، دعوی ثابت می‌شود

✓ **قسامه:** به قسم‌های متعددی اطلاق می‌شود که توسط ولی‌دم و خویشان او و یا توسط متهم و خویشان او صادر می‌شود در جایی که قتلی یا جراحی ادعا شده و بینه‌ای در کار نباشد.

✓ **لوث:** عبارت است از هر اماره ظنی که برای حاکم شرع مبنی بر راستگو بودن ادعای مدعی قتل یا قطع عضو یا جرح حاصل می‌شود در فرضی که مدعی، بینه‌ای نداشته باشد.

✓ **نکول:** به معنای سرپیچی کردن و امتناع کردن از ادای سوگند است. نکول منکر از قسم خوردن به این صورت است که نه قسم بخورد و نه آن را به مدعی رد کند تا مدعی قسم بخورد.

قصاص الطرف

قصاص عضو

موجبُهُ إِتْلَافُ الْعَضْوِ وَ مَا فِي حَكْمِهِ بِالْمُتْلِفِ غَالِبًا وَإِنْ لَمْ يَقْضِ الْإِتْلَافُ أَوْ بغيره أَى غير الْمُتْلِفِ غَالِبًا مَعَ

الْقَصْدِ إِلَى الْإِتْلَافِ كَالْجَنَاحِ عَلَى النَّفْسِ

سبب قصاص عضو، تلف کردن عضو یا عملی در حکم آن (مانند از کار انداختن عضو) است که با وسیله‌ای که غالباً موجب اتلاف می‌شود صورت گرفته است، اگر چه قصد اتلاف نداشته باشد یا با وسیله‌ای دیگر که غالباً موجب اتلاف نیست، ولی قصد اتلاف وجود داشته است، همان‌طور که در جنایت بر نفس چنین است

وَ شُرُوطُهُ شُرُوطُ قِصَاصِ النَّفْسِ وَيَزِيدُ هُنَا اشْتِرَاطُ التَّسَاوِي أَى تَسَاوِي الْعَضْوَيْنِ الْمُقْتَصَّ بِهِ وَ مِنْهُ فِي السَّلَامَةِ أَوْ عَدَمِهَا أَوْ كَوْنِ الْمُقْتَصَّ مِنْهُ أَخْفَضَ

شرایط قصاص عضو، همان شرایط قصاص نفس است و در اینجا افزون بر آن شرایط مساوی بودن عضوی که به خاطر آن قصاص گرفته می‌شود با عضو قصاص شده در سلامت و عدم سلامت شرط می‌باشد. یا اینکه عضو قصاص شونده (عضو جانی) ارزش کمتری (نسبت به عضو مجنی‌علیه) داشته باشد.

فَلَا تُقَطَّعُ الْيَدُ الصَّحِيحَةُ بِالسَّلَاءِ وَ لَوْ بَدَّلَهَا الْجَانِي، لِأَنَّ بَدْلَهُ

بنابراین دست سالم در برابر دست فلج و معیوب قطع نمی‌شود، اگرچه جانی دست سالم خود را برای قطع کردن تقدیم کند

و تَقَطُّعُ الْيَدِ الشَّلَاءِ بِالصَّحِيحَةِ لِأَنَّهَا دُونَ حَقِّ الْمُسْتَوْفِي إِلَّا إِذَا خِيفَ السَّرَايَةُ إِلَى النَّفْسِ فَتَثْبُتُ الدِّيَةُ.

و دست فلج و معیوب جانی در برابر دست سالم قطع می‌شود، زیرا کمتر از حق قصاص‌کننده (مجنی‌علیه) است، مگر این که به واسطه قطع کردن دست معیوب جانی، بیم سرایت به جان برود که در این صورت، دیه ثابت می‌شود

و تَقَطُّعُ الْيَمِينِ بِالْيَمِينِ لَا بِالْيُسْرَى وَلَا بِالْعَكْسِ كَمَا لَا تَقَطُّعُ السَّبَابَةُ بِالْوَسْطِيِّ وَنَحْوَهَا وَلَا بِالْعَكْسِ

دست راست (جانی) در برابر دست راست (مجنی‌علیه) قطع می‌شود؛ نه در برابر دست چپ و بالعکس، همان‌طور که انگشت سبابه را در برابر انگشت میانی قطع نمی‌شود و بالعکس

فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ يَمِينٌ فَالْيُسْرَى فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ يَسْرَى فَالرَّجُلُ الْيَمِينِي فَإِنْ فُقِدَتْ فَالْيُسْرَى عَلَى الرَّوَايَةِ

حال اگر جانی دست راست نداشته باشد، نوبت به دست چپ می‌رسد و اگر دست چپ هم نداشته باشد، بنابر روایتی نوبت پای راست او می‌رسد و اگر فاقد پای راست بود، نوبت پای چپ می‌رسد

و يُثْبِتُ الْقِصَاصُ فِي الْحَارِصَةِ مِنَ الشَّجَاجِ وَ الْبَاضِعَةِ وَ السَّمْحَاقِ وَ الْمَوْضِحَةِ وَ يُرَاعِي فِي الْإِسْتِيفَاءِ الشَّجَّةَ الْعَادِيَةَ طَوْلًا وَ عَرْضًا

قصاص عضو در زخم‌های سر و صورت از نوع، حارصه، باضعه، سمحاق و موضحه ثابت می‌باشد و در اجرای قصاص زخم‌های سر و صورت (شجاج) که از روی ظلم عدوان وارد شده باشد باید طول و عرض زخم را در نظر گرفت

و لَا يَثْبُتُ الْقِصَاصُ فِي الْهَاشِمَةِ لِلْعَظْمِ وَ الْمُنْقَلَةِ لَهُ وَ لَا فِي كَسْرِ الْعِظَامِ لِتَحَقُّقِ التَّغْيِيرِ بِنَفْسِ الْمُفْتَصِّ مِنْهُ وَ

لعدم امکان استیفاء نحو الهاشمة و المنقلة من غير زيادة و لا نقصان

جراحت هاشمه که به استخوان وارد می‌شود و یا جراحت « منقله » که باعث جابه‌جایی استخوان می‌گردد و نیز جراحی که سبب شکستن استخوان است قصاص ندارد، زیرا برای جانِ قصاص‌شونده خطرناک است و نیز امکان استیفاء قصاص در جراحی که به استخوان وارد می‌شود یا سبب جابه‌جایی آن می‌گردد بدون آن که کمتر یا زیاده‌تر از اصل جراحت باشد وجود ندارد

وَ يَجُوزُ الْقِصَاصُ قَبْلَ الْإِنْدِمَالِ وَ إِنْ كَانَ الصَّبْرُ أُولَى حَذْرًا مِنَ السَّرَايَةِ الْمَوْجِبَةِ لِتَغْيِيرِ الْحَكْمِ وَ لَا قِصَاصَ إِلَّا بِالْحَدِيدِ.

قصاص پیش از خوب شدن جایز می‌باشد، اگرچه صبرکردن بهتر است تا از سرایت جراحت که موجب عوض شدن حکم است جلوگیری گردد. قصاص فقط با ابزار آهنی باید اجرا شود.

وَ يَثْبُتُ الْقِصَاصُ فِي الْعَيْنِ لِأَيَّةٍ وَ لَوْ كَانَ الْجَانِي بَعَيْنٍ وَاحِدَةً وَ الْمَجْنِي عَلَيْهِ بِأَثْنَيْنِ قُلَعَتْ عَيْنَ الْجَانِي وَ إِنْ

اسْتَلَزَمَ عَمَاهُ وَ لَا رَدًّا

در جنایت بر چشم، به دلیل آیه قرآن (و العین بالعين)، قصاص ثابت است و هرگاه جانی، یک چشم و مجنی‌علیه دو چشم داشته باشد، چشم جانی درآورده می‌شود، اگرچه باعث کوری او می‌شود و چیزی (به عنوان دیه) به جانی داده نمی‌شود

و لو انعكس بأن قلع عينه صحيح العينين فأذهب بصره أفتص له بعين واحدة لأن ذلك هو المماثل للجناية قيل
وله مع القصاص نصف الدية لأنه أذهب بصره أجمع وفيه الدية

برعکس اگر کسی که دو چشم سالم دارد، تنها چشم فرد را درآورد و باعث کوری کامل او شود، تنها یک چشم جانی قصاص می‌شود، زیرا مماثل با جنایت، قصاص از یک چشم است و برخی از فقها گفته‌اند: علاوه بر قصاص، جانی باید نصف دیه کامل به مجنی‌علیه بپردازد؛ زیرا جانی تمام قوه بینایی او را از بین برده است و از بین بردن قوه بینایی دیه کامل دارد.

و لو ذهب ضوء العين مع سلامة الحدقة قيل طرح على الأجران قطن مبلول و تقابل بمزاة محمأة مواجهة
للشمس حتى يذهب الضوء و تبقى الحدقة

اگر در اثر جنایت قوه بینایی از دست برود ولی حدقه چشم سالم باقی مانده باشد، طبق نظر برهی از فقها برای قصاص، بر پشت پلک‌های جانی پنبه خیس گذارده او را در برابر آینه‌ای داغ رو به روی خورشید قرار می‌دهند تا قوه بینایی اش از دست برود و حدقه باقی بماند

و يثبت القصاص في الشعر إن أمكن الاستيفاء بأن يستوفي ما يثبت على وجه يثبت، و ما لا يثبت كذلك على
وجه لا يتعدى إلى فساد البشرة و لا الشعر زيادة عن الجناية و هذا أمر بعيد و من ثم منعه جماعة

قصاص در مو چنانچه استیفا ممکن باشد ثابت است، به این نحو که مویی را که می‌روید به گونه‌ای قصاص کند که بروید و مویی را که نمی‌روید به گونه‌ای قصاص کند که نروید و باعث خرابی پوست و مویی افزون بر مقدار جنایت از جانی کنده نشود و چنین چیزی بعید به نظر می‌رسد و به همین خاطر است که برخی از گروهی از فقها، قصاص در خصوص جنایت بر مو را جایز ندانسته‌اند

و تقطع الأذن الصحيحة بالصم و الأنف الشام بالأخشم و هو الذي لا يشم واحد المنخرين بصاحبه المماثل
له في اليمين و اليسار

گوش سالم در برابر گوش ناشنوا و بینی بویا در برابر بینی غیربویا و نیز یکی از دو مجرای بینی در برابر مانند آن که در راست و چپ بودن همسان آن است قطع می‌شود

و تقلع السن بالسن المماثلة و لو عادت السن فلا قصاص فإن عادت متغيرة فالحكومة و هو الأرش، لتفوت ما
بينهما صحيحة و متغيرة كما هي

دندان نیز در برابر مشابه آن دندان کنده می‌شود و اگر جانی دوباره دندان درآورد، دیگر قصاص نمی‌شود و اگر دندان قصاص‌کننده دوباره ولی به صورت معیوب درآید، باید حکومت داده شود که مراد، آرش است که همان تفاوت بین دندان صحیح و دندان معیوب است آن گونه که درآمده است

و لو قطع إصبع رجل و يد آخر أقتص لصاحب الإصبع إن سبق في الجناية ثم يستوفي لصاحب اليد الباقي من
اليدي و يؤخذ دية الإصبع و لو بدا الجاني بقطع اليد قطعت يده للجنايه الأولي و الزمه الثاني دية إصبع لفوات

محل القصاص

هرگاه (جانی) انگشت شخصی و دست شخص دیگری را قطع کند، چنانچه جنایت قطع انگشت زودتر (از جنایت قطع دست) انجام شده باشد، ابتدا برای کسی که انگشتش را از دست داده است قصاص می‌گیرند و سپس باقیمانده دست برای کسی که دستش قطع شده است قصاص می‌شود و دیه یک انگشت نیز از جانی گرفته می‌شود؛ و اگر جانی ابتدا دست را بریده باشد، دست او را به خاطر جنایتی اولش قطع می‌کنند و باید به دومی دیه یک انگشت را بدهد، زیرا محل قصاص (یعنی انگشت) در کار نیست.

- ✓ **قصاص طرف:** طرف به معنای عضو است و قصاص طرف در همان معنای قصاص عضو به کار می‌رود.
- ✓ **قصاص عضو:** گرفتن مثل جنایتی که جانی بر یکی از اعضای بدن کسی وارد کرده است، ولی منجر به کشتن شدن او نشده است.
- ✓ **حکومت:** به عوض جنایت‌هایی گفته می‌شود که برای آن در شرع مقدس، مقدار مشخصی تعیین نشده باشد؛ بنابراین هر جنایتی که توسط شارع برای آن دیه‌ای تعیین نشده باشد، باید حکومت ثابت باشد، برخی از فقها حکومت و ارش را به یک معنا دانسته‌اند.
- ✓ **ارش:** مقدار مالی است که به عنوان جبران خسارت مالی یا بدنی که در شرع برای آن اندازه‌ای مشخص نشده به خسارت دیده پرداخت می‌گردد.

أحكام القصاص

احكام قصاص

الْوَجِبُ فِي قَتْلِ الْعَمْدِ الْقِصَاصُ لَا أَحَدُ الْأَمْرَيْنِ مِنَ الدِّيَةِ وَالْقِصَاصِ

در قتل عمدی تنها قصاص واجب است، نه این که یکی از دو مورد دیه و قصاص واجب باشد
نَعَمْ لَوْ اضْطَلَحَا عَلَى الدِّيَةِ جَازًا لِأَنَّ الْقِصَاصَ حَقٌّ فَيَجُوزُ الصَّلْحُ عَلَى إِسْقَاطِهِ بِمَالٍ وَيَجُوزُ الزِّيَادَةُ عَنْهَا أَيَّ عَنْ
الدِّيَةِ وَالنَّقِصَةَ مَعَ التَّرَاضِي

البته اگر جانی با ولی دم مقتول یا مجنی علیه بر گرفتن دیه مصالحه کنند جایز است، زیرا قصاص حق است و می‌توان نسبت به اسقاط آن در برابر مالی صلح نمود و در صورت رضایت دو طرف می‌توان زیادت از دیه یا کمتر از آن را تعیین نمود
و فِي وُجُوبِهَا أَيُّ الدِّيَةِ عَلَى الْجَانِي بِطَلْبِ الْوَلِيِّ وَجَهٌ بَلْ قَوْلُ لِابْنِ الْجَنَيْدِ لَوْ جُوبِ حِفْظِ نَفْسِهِ الْمَوْقُوفِ عَلَى
بَذْلِ الدِّيَةِ فَيَجِبُ مَعَ الْقُدْرَةِ

در وجوب دیه بر جانی در صورت خواستار ولی دم وجهی وجود دارد، ابن جنید نیز قائل به این است که؛ چون حفظ نفس واجب است که آن هم متوقف بر دادن دیه است؛ بنابراین در صورتی که جانی توان پرداخت دیه را داشته باشد پرداختن دیه بر او واجب می‌شود
و لَوْ جَنِيَ عَلَى الطَّرْفِ وَ مَاتَ وَ اشْتَبَهَ اسْتِنَادُ الْمَوْتِ إِلَى الْجِنَايَةِ فَلَا قِصَاصَ فِي النَّفْسِ، لِلشَّكِّ فِي سَبَبِهِ بَلْ فِي
الطَّرْفِ خَاصَّةً

اگر کسی مرتکب جنایتی بر عضو شود و مجنی علیه بمیرد و معلوم نباشد که مرگ اثر جنایت بوده است یا خیر، قصاص نفس انجام نمی‌شود، زیرا سبب آن مشکوک است و تنها قصاص عضو واقع می‌شود

وَلَا يُقْتَصُّ بِالْأَمَلَةِ الْكَالَةِ الَّتِي لَا تَقْطَعُ أَوْ لَا تُقْتَلُ إِلَّا بِمُبَالَغَةٍ كَثِيرَةٍ لِيَلَّا يَتَعَذَّبَ الْمُقْتَصُّ مِنْهُ سِوَاهُ فِي ذَلِكَ النَّفْسِ وَالطَّرْفِ فَيَأْتُمْ لَوْ فَعَلَ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ سِوَاهُ

قصاص نباید با ابراری که کند است و جز با تلاش زیاد نمی‌برد و نمی‌کشد انجام نمی‌گیرد تا کسی که قصاص می‌شود عذاب نکشد، خواه قصاص نفس باشد یا قصاص عضو؛ بنابراین اگر چنین کند گناه کرده است و جز گناه چیزی برعهده او نیست
وَلَا يَضْمَنُ الْمُقْتَصُّ سِرَايَةَ الْقِصَاصِ لِأَنَّهُ فَعَلَ سَائِعٌ فَلَا يَتَعَقَّبُهُ ضَمَانٌ مَا لَمْ يَتَعَدَّ حَقَّهُ فَيَضْمَنُ حِينَئِذٍ الزَّائِدَ قِصَاصاً أَوْ دِيَةً

قصاص کننده ضامن سرایت قصاص نیست؛ زیرا قصاص عملی جایز است و ضمانی را در پی ندارد البته به شرط آن که از حق خود تجاوز نکرده باشد که در این صورت، نسبت به مقدار زاید قصاص می‌شود یا دیه می‌پردازد
وَأَجْرَةُ الْمُقْتَصِّ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَإِنْ فُقِدَ بَيْتُ الْمَالِ أَوْ كَانَ هُنَاكَ مَا هُوَ أَهَمُّ مِنْهُ كَسَدٌ نَغْرٍ وَدَفَعٌ عَدُوٌّ وَ لَمْ يَسَعِ لَهُمَا فَعَلَى الْجَانِي

اجرت قصاص کننده از بیت‌المال است و اگر بیت‌المال وجود نداشته باشد یا مصرف مهم‌تری مانند حفظ مرزها و راندن دشمن وجود داشته باشد و موجودی بیت‌المال برای هر دو کافی نباشد، جانی باید اجرت قصاص کننده را بدهد
وقیل علی المجنی علیه، لأنه لمصلحته

برخی از فقها گفته‌اند که هزینه اجرای قصاص را مجنی علیه باید بپردازد، زیرا قصاص به خاطر مصلحت او انجام می‌شود
وَيَرِثُ الْقِصَاصَ وَارِثُ الْمَالِ مُطْلَقاً إِلَّا الزَّوْجَيْنِ

هر کسی که وارث مال مقتول باشد حق قصاص را نیز به ارث می‌برد مگر زن و شوهر
وَيَجُوزُ لِلْوَالِيِّ الْوَاحِدِ الْمُبَادَرَةَ إِلَى الْإِقْتِصَاصِ مِنَ الْجَانِي مِنْ غَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ وَإِنْ كَانَ اسْتِيزَانَهُ أَوْلِيَّ لِخَطَرِهِ وَ
اِحْتِيَاجِهِ إِلَى النَّظَرِ وَخُصُوصاً فِي قِصَاصِ الطَّرْفِ لِأَنَّ الْغَرَضَ مَعَهُ بَقَاءُ النَّفْسِ

اگر ولی دم یک نفر باشد، می‌تواند بدون اذن امام (ع) مبادرت به قصاص جانی کند؛ اگرچه اذن گرفتن از امام (ع) بهتر است، زیرا قصاص امری مهم و نیازمند دقت نظر کامل است، به ویژه در مورد قصاص عضو، زیرا در قصاص عضو، هدف این است که افزون بر قصاص جانی نیز زنده بماند و ذهب جماعةً إلى وجوب استيذانه مطلقاً، فيعزَّر لو استقلَّ به

گروهی از فقها قائل به این هستند که چه در قصاص نفس و چه در قصاص عضو، اذن گرفتن از امام (ع) واجب است، بنابراین اگر به تنهایی اقدام به قصاص کند، تعزیر می‌شود

وَإِنْ كَانُوا جَمَاعَةً تَوَقَّفَ الْإِسْتِيفَاءَ عَلَى إِذْنِهِمْ أَجْمَعٍ سِوَاهُ كَانُوا حَاضِرِينَ أَمْ لَا لِيَسَاوِيَهُمْ فِي السُّلْطَانِ وَ لِاشْتِرَاكِ الْحَقِّ فَلَا يَسْتَوْفِيهِ بَعْضُهُمْ، لِأَنَّهُمْ قِصَاصُ مَوْضُوعٍ لِلتَّشَقُّقِ وَلَا يَحْصُلُ بِفَعْلِ الْبَعْضِ

هرگاه اولیای دم متعدد باشند، استیفای قصاص متوقف بر اذن همه آنان است، خواه همه حاضر باشند یا نباشند؛ زیرا همه آنان در تسلط بر جانی مساوی هستند و نیز حق قصاص مشترک بین آنها می‌باشد؛ بنابراین بعضی از ایشان به تنهایی نمی‌توانند آن را استیفا نمایند به دلیل اینکه قصاص برای آرامش خاطر اولای دم وضع شده است و این هدف با انجام قصاص توسط بعضی از اولیای دم حاصل نمی‌شود

وَ لَوْ كَانَ الْوَلِيُّ صَغِيرًا وَ لَهُ أَبٌ أَوْ جَدٌّ لَمْ يَكُنْ لَهُ الْإِسْتِيفَاءُ إِلَى بُلُوغِهِ لِأَنَّ الْحَقَّ لَهُ وَ لَا يُعْلَمُ مَا يُرِيدُهُ حِينَئِذٍ وَ حِينَئِذٍ يُحْبَسُ الْقَاتِلُ حَتَّى يَبْلُغَ

هرگاه ولی دم، صغیر بوده، پدر یا جد داشته باشد، در این صورت ولی او (یعنی پدر و جد) نمی‌تواند استیفای قصاص نماید تا این که صغیر بالغ شود؛ زیرا حق قصاص به او تعلق دارد و معلوم نیست که پس از بلوغ چه تصمیمی را اراده می‌کند، بنابراین قاتل را حبس می‌شود تا صغیر بالغ گردد
وَ قِيلَ: لِلْحَاضِرِ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ الْإِسْتِيفَاءُ مِنْ غَيْرِ ارْتِقَابِ حُضُورِ الْغَائِبِ وَ لَا اسْتِيزَانَهُ وَ يَضْمَنُ الْمُسْتَوْفِي حِصَصَ الْبَاقِينَ مِنَ الدِّيَةِ

برخی از فقها گفته‌اند که از میان اولیای دم، حاضران می‌توانند قصاص کنند بدون آن که منتظر حضور غایبان شوند یا از آنان اجازه بگیرند و قصاص کنندگان ضامن سهم دیگران از دیه خواهند بود
وَ قِيلَ وَ الْقَاتِلُ الشَّيْخُ وَ أَكْثَرُ الْمَتَأَخِّرِينَ: تُرَاعَى الْمَصْلَحَةُ، فَإِنْ اقْتَضَتْ تَعْجِيلَهُ جَازَ؛ وَ هُوَ أَجُودُ؛ وَ فِي حَكْمِهِ الْمَجْنُونُ

و طبق نظر برخی از فقها که شیخ طوسی و بیشتر فقهای متأخر قائل به آن هستند؛ مصلحت صغیر باید مراعات شود، پس اگر مصلحت اقتضاء کند که قصاص فوراً اجرا شود قصاص جایز است، (و از نظر شهید ثانی) همین قول، قول بهتری است؛ و شخص مجنون نیز حکم صغیر را دارد
وَ لَوْ صَلَحَهُ بَعْضُ الْأَوْلِيَاءِ عَلَى الدِّيَةِ لَمْ يَسْقُطِ الْقَوْدُ عَنْهُ لِلْبَاقِينَ عَلَى الْأَشْهَرِ وَيَرُدُّونَ أَيُّ مَنْ يُرِيدُ الْقَوْدَ عَلَيْهِ أَيُّ عَلَى الْمَقْتُولِ نَصِيبِ الْمَصَالِحِ مِنَ الدِّيَةِ

اگر بعضی از اولیای دم با جانی برگرفتن دیه مصالحه نمایند، بنابر نظر مشهورتر، حق قصاص دیگر اولیا ساقط نمی‌گردد، ولی قصاص کنندگان، سهم دیه کسانی را که صلح کرده‌اند می‌پردازند
وَ لَوْ اشْتَرَكَ الْأَبُ وَ الْأَجْنَبِيُّ فِي قَتْلِ الْوَلَدِ اقْتَصَّ مِنَ الْأَجْنَبِيِّ وَ رَدَّ الْأَبُ نِصْفَ الدِّيَةِ عَلَيْهِ

و هرگاه پدری با بیگانه‌ای مشترکاً فرزند را بکشند، از بیگانه قصاص می‌شود و پدر نصف دیه را به شخص بیگانه رد می‌کند
وَ كَذَا لَوْ اشْتَرَكَ الْمُسْلِمُ وَ الْكَافِرُ فِي قَتْلِ الذَّمِيِّ، فَيُقْتَلُ الْكَافِرُ إِنْ شَاءَ الْوَلِيُّ وَ يَرُدُّ الْمُسْلِمُ نِصْفَ دِيَتِهِ
و نیز اگر مسلمان و کافر ذمی در قتل یک کافر ذمی مشارکت داشته باشند، در صورتی که ولی دم بخواهد، کافر قصاص می‌شود و مسلمان نیز باید نصف دیه کافر ذمی را بدهد

وَ كَذَا الْكَلَامُ فِي اشْتِرَاكِ الْعَامِدِ وَ الْخَاطِئِ فَإِنَّهُ يَجُوزُ قَتْلُ الْعَامِدِ بَعْدَ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ نِصْفُ دِيَتِهِ وَ الرَّادُّ هُنَا الْعَاقِلَةُ
و نیز در صورتی که یک نفر از روی عمد و دیگر از روی خطا در قتل کسی مشارکت داشته باشند همین حکم جاری است و پس از آن که نصف دیه شخص عامد به او برگردانده شد، می‌توان او را کشت و در اینجا ردکننده دیه، عاقله است

و يَجُوزُ لِلْمَحْجُورِ عَلَيْهِ لِّلْسَفِهِ وَ الْفَلْسِ اسْتِيفَاءُ الْقِصَاصِ إِذَا كَانَ بِالْغَا عَاقِلًا، لِأَنَّ الْقِصَاصَ لَيْسَ بِمَالٍ، فَلَا يَتَعَلَّقُ بِهِ الْحَجْرُ فِيهِمَا. وَ يَجُوزُ لَهُ الْعَفْوُ وَ الصُّلْحُ عَلَى مَالٍ لَكِنْ لَا يُدْفَعُ إِلَيْهِ

شخصی که به جهت سفاهت یا مفلس بودن محجور است. اگر بالغ و عاقل باشد، می‌تواند قصاص کند؛ زیرا قصاص مال نیست؛ از این رو حجر سفیه و مفلس به آن تعلق نمی‌گیرد و نیز می‌تواند گذشت نموده، یا با دریافت مالی صلح کند؛ ولی مال موضوع صلح به خود او داده نمی‌شود و فی جواز استیفاء ولیّ مدیوناً القصاص من دون ضمان الدین علی المیت، قولان أصحُّهما الجواز، لأنّ الموجب العمدة لقصاص و أخذ الدية اكتساب و هو غير واجب علی الوارث فی دین مورثه

در جواز قصاص توسط ولیّ دم مقتولی که مدیون بوده است، بدون تحقق ضمان قصاص‌کننده نسبت به دیون میت دو نظر وجود دارد که صحیح‌ترین آن دو، جایز بودن قصاص می‌باشد؛ زیرا با قتل عمدی قصاص ثابت می‌شود و گرفتن دیه نوعی کسب درآمد است و بر ورثه واجب نیست بر ادای دیون مورث خود اقدام به کسب درآمد کنند

وَ يَجُوزُ التَّوَكُّيلُ فِي اسْتِيفَاءِهِ فَلَوْ عَزَلَهُ الْمُوَكَّلُ اقْتَصَّ الْوَكِيلُ وَ لَمَّا يَعْلَمُ بِالْعَزْلِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ مِنْ قِصَاصٍ وَ لَا دِيَّةٍ لِأَنَّ الْوَكِيلَ لَا يَنْعَزِلُ إِلَّا مَعَ عِلْمِهِ بِالْعَزْلِ

وکالت دادن برای استیفاءی قصاص جایز است؛ حال اگر موکل، وکیل را عزل نموده باشد و وکیل بدون آنکه از عزل خودآگاه باشد اقدام به قصاص کند، چیزی به‌عنوان قصاص یا دیه برعهده او نیست؛ زیرا وکیل، تنها با علم به عزل منعزل می‌شود

لَوْ عَفَا الْمُوَكَّلُ فَاسْتُوْفِيَ الْوَكِيلُ بَعْدَهُ قَبْلَ الْعِلْمِ فَلَا قِصَاصَ أَيْضًا لَكِنْ عَلَيْهِ الدِّيَّةُ لِمُبَاشَرَتِهِ وَ بَطْلَانِ وَكَالَتهِ بِالْعَفْوِ.

اگر موکل، جانی را عفو کند و وکیل بعد از عفو و پیش از علم به عفو اقدام به استیفاءی قصاص نماید، قصاص نمی‌شود؛ ولی باید دیه بدهد، زیرا مباشر قتل بوده و وکالت او به واسطه عفو جانی توسط موکل باطل گردیده است

وَ لَا يُقْتَصُّ مِنَ الْحَامِلِ حَتَّى تَضَعَ وَ يُقْبَلُ قَوْلُهَا فِي الْحَمْلِ وَ إِنْ لَمْ تَشْهَدْ الْقَوَائِلُ بِهِ لِأَنَّ لَهُ أَمَارَاتٍ قَدْ تَخْفِي عَلَى غَيْرِهَا

زن باردار تا زمان وضع حمل قصاص نمی‌شود و سخن او در این مورد که باردار است پذیرفته می‌شود، حتی اگر قابله‌ها (زنان ماما) به این امر شهادت ندهند؛ زیرا بارداری نشانه‌هایی دارد که بر غیر خود زن پنهان است.

وَ لَوْ هَلَكَ قَاتِلُ الْعَمْدِ فَالْمَرْوِيُّ عَنِ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ (ع) أَخَذُ الدِّيَّةَ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَمِنْ الْأَقْرَبِ إِلَيْهِ

فَالْأَقْرَبُ

هرگاه قاتلی که مرتکب قتل عمد شده است (قبل از قصاص شدن) بمیرد از امام باقر و امام صادق (ع) روایت شده است که، از مال او دیه گرفته می‌شود؛ در غیر این صورت اگر مالی نداشته باشد، از خویشاوندان قاتل به ترتیب نزدیکی به وی گرفته می‌شود

نکات مهم مبحث قصاص:

✓ هرگاه قاتل با وسیله‌ای که به ندرت کشنده است قصد کشتن کسی را نداشته باشد، قصاص نمی‌شود.

- ✓ هرگاه ضارب، مضروب را به کمتر از مقدار غیرقابل تحمل بزند اما به دنبال آن بیمار شده و به فوت او منجر شود قتل عمد محسوب می‌شود.
- ✓ هرگاه جانی عمداً کسی را مجروح کرده و در اثر سرایت کردن جراحت فوت کند، قتل عمد محسوب می‌شود، اگر چه امکان درمان داشته باشد.
- ✓ هرگاه قاتل، مقتول را دریا انداخته و نهنگ او را ببلعد در صورتی که قصد بلعیدن توسط نهنگ را داشته باشد، قتل عمد محسوب می‌شود.
- ✓ اگر قاتل کسی را در چاهی پرتاب کند که از وجود آن چاه جاهل باشد، قصاص نمی‌شود اما باید دیه بپردازد.
- ✓ اگر کسی شهادت ناحق به موجب قصاص داده و مشهود علیه قصاص شوند، قتل عمد محسوب می‌شود.
- ✓ هرگاه شخصی، شخص دیگر را به قتل اکراه کند، مباشر قتل قصاص شده و آمر زندانی می‌شود تا بمیرد.
- ✓ اگر شخصی صغیر غیر ممیز یا دیوانه‌ای را به قتل اکراه کند، اکراه‌کننده قصاص می‌شود اگر چه مباشر نیست.
- ✓ هرگاه برخی از اولیای دم خواهان قصاص بوده و برخی دیه مطالبه کنند، اشخاصی که خواهان قصاص باشند، مقدم می‌شوند.
- ✓ زن آزاد در مقابل زن آزاد قصاص شده و به اجماع فقها، دیه‌ای رد نمی‌شود.
- ✓ مرد آزاد به واسطه قتل زن آزاد قصاص شده، اما ولی دم زن باید نصف دیه مرد را به وی برگرداند.
- ✓ هرگاه زنی مردی را به قتل برساند زن قصاص می‌شود و طبق قول قوی‌تر، لازم نیست اولیای دم زن دیه‌ای به مرد رد کنند.
- ✓ در جنایت بر اعضا، دیه عضو زن اگر به یک سوم دیه مرد و بیشتر از این مقدار برسد دیه عضو زن به نصف دیه عضو مرد تقلیل می‌یابد.
- ✓ هرگاه یک مرد آزاد، دو مرد آزاد را به قتل برساند اولیای مقتولین فقط حق قصاص قاتل را دارند.
- ✓ شخص مسلمان به واسطه کشتن کافر ذمی و معاهد تعزیر شده و باید دیه ذمی را غرامت دهد.
- ✓ ذمی به واسطه قتل ذمی قصاص می‌شود، اگر چه دین آنها متفاوت باشد.
- ✓ کافر ذمی به واسطه قتل شخص مسلمان قصاص می‌شود.
- ✓ پدر به واسطه قتل فرزندش قصاص نمی‌شود، بلکه تعزیر می‌شود و باید کفاره بدهد و واجب است دیه فرزند را بپردازد.
- ✓ پدر از دیه‌ای که بابت قتل فرزند خود می‌پردازد، ارث نمی‌برد. بقیه وراثت آن را به ارث می‌برند.
- ✓ به اجماع فقها، دختر نیز در حکم پسر است، یعنی در صورتی که پدر او را به قتل برساند، پدر قصاص نمی‌شود.
- ✓ هرگاه مجنون مرتکب قتل شود، دیه قتل را باید عاقله مجنون پرداخت کند.
- ✓ هرگاه شخص عاقل مجنونی را به قتل برساند قصاص نمی‌شود، بلکه باید خودش یا عاقله دیه بپردازد.
- ✓ صغیر به واسطه قتل بالغ یا صغیر قصاص نمی‌شود، بلکه باید عاقله صغیر دیه بپردازد.
- ✓ هرگاه شخص عاقل پس از ارتکاب قتل دچار جنون شود، او را قصاص می‌کنند هرچند در حالت جنون باشد.
- ✓ هر شخصی غیر از ولی دم، کسی را که کشتن او واجب است به قتل برساند باید قصاص شود.
- ✓ با یک مرتبه اقرار قتل ثابت می‌شود.
- ✓ اقرار کردن شخص سفیه و مفلس نسبت به قتل عمد پذیرفته شده و در نتیجه قصاص می‌شوند.
- ✓ اقرار به قتل خطایی از سفیه پذیرفته نمی‌شود، ولی از مفلس پذیرفته می‌شود.
- ✓ قتل با شهادت زنان به تنهایی و یا به انضمام شهادت مردان و نیز با شهادت یک مرد به انضمام قسم ثابت نمی‌شود.
- ✓ قسامه در صورت وجود لوث ثابت می‌شود و در صورتی که لوث وجود نداشته باشد، منکر بر نفی قتل یک قسم یاد می‌کند.
- ✓ کسی که جنازه او در اجتماع بزرگ مردم و یا در خیابان یا بیابان یا روی پل پیدا شود، دیه‌اش از بیت‌المال باید پرداخت شود.
- ✓ تعداد قسامه در قتل عمد پنجاه قسم به اجماع فقها و در قل خطایی طبق قول مشهورتر پنجاه قسم می‌باشد.
- ✓ اگر خویشاوندان مدعی پیش از پنجاه نفر باشند، قسم خوردن پنجاه نفر کفایت می‌کند به طوری که مدعی جز آنان محسوب می‌شود.
- ✓ قسامه در مورد جنایت بر اعضای بدن به نسبت دیه عضو به دیه نفس ثابت می‌شود.
- ✓ دست سالم در برابر دست فلج قصاص نمی‌شود، هرچند جانی حاضر به قصاص دست خود باشد.
- ✓ هرگاه در اثر قصاص دست فلج در برابر دست سالم، ترس سرایت کردن به جان باشد دیه ثابت می‌شود.

- ✓ دست راست در مقابل دست راست قصاص می‌شود.
- ✓ دست راست در مقابل دست چپ قصاص نمی‌شود.
- ✓ دست چپ در مقابل دست راست قصاص نمی‌شود.
- ✓ در صورتی که جانی دست راست نداشته باشد، دست چپ او قطع شده و در غیر این صورت پای راست او را قطع می‌کند.
- ✓ قصاص در زخم‌های حارصه، باضعه، سمحاق و موضعه ثابت می‌باشد.
- ✓ قصاص در زخم‌های هاشمه، منقله و شکستن استخوان ثابت نیست، زیرا موجب ضرر به جان قصاص شونده می‌شود.
- ✓ قصاص کردن قبل از بهبودی زخم جایز است، اگر چه صبر کردن تا زمان ایجاد بهبودی بهتر است.
- ✓ قصاص کردن تنها باید با ابزار و وسیله آهنی صورت گیرد.
- ✓ هرگاه جانی دارای یک چشم و مجنی علیه دارای دو چشم باشد، چشم جانی کنده می‌شود، اگر چه سبب کور شدن او شود.
- ✓ گوش سالم در برابر گوش کر قصاص می‌شود.
- ✓ هر عضوی که قصاص کردن آن واجب باشد در صورت مفقود بودن به تبدیل می‌شود.
- ✓ حکم اولی که در قتل عمد واجب است قصاص می‌باشد، نه تخییر بین قصاص کردن و گرفتن دیه.
- ✓ در صورت تراضی جانی با ولی دم، مصالحه بر دیه به مقدار زیادتر یا کمتر جایز است.
- ✓ قصاص کردن با ابزار و آلت گند و غیر بُرنده جایز نمی‌باشد.
- ✓ قصاص کننده ضامن سرایت کردن قصاص نیست به شرط آن که تعدی نکرده باشد.
- ✓ اجرت قصاص کننده باید از بیت‌المال پرداخت شود و در غیر این صورت بر عهده جانی می‌باشد.
- ✓ اگر ولی دم یک نفر باشد می‌تواند بدون إذن امام (ع) به قصاص کردن جانی اقدام کند.
- ✓ هر شخصی که مال مقتول را به ارث می‌برد به استثنای زن و شوهر، ولی دم بوده و حق قصاص را به ارث می‌برد.
- ✓ هرگاه برخی از اولیای دم بر گرفتن دیه مصالحه کنند، طبق قول مشهورتر، حق قصاص جانی برای اولیای دم دیگر ساقط نمی‌شود.
- ✓ سفیه و مفلس می‌توانند قصاص را اجرا کنند به شرط که بالغ و عاقل باشند.
- ✓ عفو کردن جانی توسط سفیه و مفلس جایز است.
- ✓ سفیه و مفلس می‌توانند با جانی بر گرفتن دیه مصالحه کنند، اما مال به دست آنان داده نمی‌شود.
- ✓ وکیل گرفتن به منظور اجرای قصاص جایز می‌باشد، زیرا قصاص از امور قابل نیابت می‌باشد، یعنی قائم به شخص نیست.
- ✓ زن باردار تا زمان زایمان کردن نباید قصاص شود و ادعای او در مورد باردار بودن قبول می‌شود، هرچند قابله‌ها به آن شهادت ندهند.

الدیات

دیات

مورد الدیة

مورد پرداخت دیه

إِنَّمَا تَثْبُتُ الدِّيَةُ بِالْأَصَالَةِ فِي الْخَطَا الْمَحْضِ وَ شَبْهِهِ وَ هُوَ الْعَمْدُ الَّذِي يُشْبِهُ الْخَطَا

دیه در اصل برای جنایتی است که به طور خطای محض و شبهه خطا، یعنی جنایت عمدی که شبیه خطا است ثابت می‌شود.

فَالْأَوَّلُ وَهُوَ الْخَطَأُ الْمَحْضُ مِثْلُ أَنْ يَرْمِيَ حَيَوَانًا فَيُصِيبُ إِنْسَانًا أَوْ إِنْسَانًا مُعَيَّنًا فَيُصِيبُ غَيْرَهُ وَ مَرْجِعُهُ إِلَى عَدَمِ
قَصْدِ الْإِنْسَانِ أَوْ الشَّخْصِ

مورد اول، یعنی خطای محض این است که مثلاً به طرف حیوانی تیر می‌اندازد و به انسانی برخورد می‌کند، یا به طرف انسانی معین پرتاب می‌کند، ولی به شخص دیگری می‌خورد و مرجع خطای محض به این است که قاتل قصد قتل انسان (در مثال اول) یا قصد قتل شخصی معین (در مثال دوم) را نداشته باشد.

وَ الثَّانِي وَهُوَ الْخَطَأُ الشَّبِيهِ بِالْعَمْدِ وَ بِالْعَكْسِ أَنْ يَقْصِدَهُمَا بِمَا لَا يَقْتُلُ غَالِبًا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عُدْوَانًا مِثْلُ أَنْ يَضْرِبَ
لِلتَّأْدِيبِ صَرْبًا لَا يَقْتُلُ عَادَةً فَيَمُوتُ الْمَضْرُوبُ

مورد دوم، یعنی خطای شبیه به عمد و عمد شبیه به خطا این است انسان و شخص خاصی را قصد کند، اما با وسیله‌ای که غالباً کشنده نیست به ایشان جنایت وارد کند، اگرچه از روی عدوان نباشد، مانند این که برای تأدیب به گونه‌ای بزند که عادتاً کشنده نیست و آن شخص بر حسب اتفاق بمیرد.

وَ الضَّابِطُ أَنَّ الْعَمْدَ هُوَ أَنْ يَتَعَمَّدَ الْفِعْلَ وَ الْقَصْدَ بِمَعْنَى أَنْ يَقْصِدَ قَتْلَ الشَّخْصِ الْمُعَيَّنِ وَ فِي حُكْمِهِ تَعَمَّدَ الْفِعْلَ
دُونَ الْقَصْدِ إِذَا كَانَ الْفِعْلُ مِمَّا يَقْتُلُ غَالِبًا

ضابطه کلی این است که در قتل عمد، جانی هم در فعل خود و هم در قصد خود تعمد داشته باشد؛ به این معنا که جانی قصد کشتن شخص معینی را داشته باشد، انجام عمدی عمل بدون قصد قتل نیز در جایی که عمل از اموری که غالباً کشنده است در حکم قتل عمد است
وَ الْخَطَأُ الْمَحْضُ أَنْ لَا يَتَعَمَّدَ فِعْلًا وَ لَا قَصْدًا بِالْمَجْنِيِّ عَلَيْهِ وَ إِنْ قَصِدَ الْفِعْلَ فِي غَيْرِهِ

خطای محض این است که نه فعل را از روی عمد انجام دهد و نه نسبت به مجنی‌علیه تعمد داشته باشد دارد، اگر چه انجام فعل را نسبت به غیر مجنی‌علیه قصد کرده باشد

وَ الْخَطَأُ الشَّبِيهِ بِالْعَمْدِ إِنْ يَتَعَمَّدَ الْفِعْلَ وَ يَقْصِدُ إِيقَاعَهُ بِالشَّخْصِ الْمُعَيَّنِ وَ يُخْطِئُ فِي الْقَصْدِ إِلَى الْقَتْلِ أَيْ لَا
يَقْصِدُ مَعَ أَنَّ الْفِعْلَ لَا يَقْتُلُ غَالِبًا

خطای شبیه به عمد نیز این است که نسبت به فعل، تعمد داشته باشد و واقع ساختن فعل را بر شخص معینی قصد کرده باشد، ولی در قصد قتل خطا کرده باشد، یعنی قصد کشتن نداشته باشد و فعل نیز از اموری باشد که غالباً کشنده نیست

✓ **دیه:** عبارت است از مالی که بر جانی واجب ایت آن را به سبب جنایتی که بر انسان آزاد وارد کرده است پرداخت کند؛ خواه جنایت بر نفس بوده یا جنایت بر اعضا باشد.

✓ **قتل خطای محض:** قتلی است که قاتل در فعل و قصد و نتیجه خود نسبت به مجنی‌علیه هیچ کدام تعمد نداشته باشد، بلکه در اثر خطا منجر به قتل شخصی می‌گردد.

✓ **قتل شبه عمد:** قتلی است که قاتل در فعل خود تعمد دارد اما قصد کشتن ندارد.

✓ **قتل عمد:** قتلی است که قاتل در قصد و فعل خود تعمد داشته باشد.

ضمان الطیب

ضمان پزشک

الطَّبِيبُ يَضْمَنُ فِي مَالِهِ مَا يَتَلَفُ بِعِلَاجِهِ نَفْسًا وَ طَرْفًا، لِحُصُولِ التَّلَفِ الْمُسْتَتَدِ إِلَى فِعْلِهِ وَ لَا يُطَلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَ لِأَنَّهُ قَاصِدٌ إِلَى الْفِعْلِ مُخْطِئٌ فِي الْقَصْدِ فَكَانَ فَعَلُهُ شَبِيهَ عَمْدٍ وَ إِنِ احْتَاطَ وَ اجْتَهَدَ وَ أَذِنَ الْمَرِيضُ

پزشک از مال خودش ضامن خسارتی است که در اثر معالجه او به جان و عضو بیمار وارد می‌شود، زیرا تلف مستند به عمل او می‌باشد و خون انسان مسلمان هدر نمی‌رود، چون پزشک قصد انجام فعل را داشته بنابراین عمل او، شبیه به عمد است، اگرچه مراعات احتیاط را نموده و تلاش خود را به کار برده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد

وَ لَوْ أَبْرَأَهُ الْمُعَالِجُ مِنَ الْجِنَايَةِ قَبْلَ وَقُوعِهَا فَالْأَقْرَبُ الصَّحَّةُ إِذْ لَا غَنَى عَنِ الْعِلَاجِ وَ إِذَا عَرَفَ الطَّبِيبُ أَنَّهُ لَا مَخْلَصَ لَهُ عَنِ الضَّمَانِ تَوَقَّفَ عَنِ الْعَمَلِ مَعَ الضَّرُورَةِ إِلَيْهِ فَوَجَبَ فِي الْحِكْمَةِ شَرْعُ الْإِبْرَاءِ دَفْعًا لِلضَّرُورَةِ

هرگاه معالجه شونده، پیش از وقوع جنایت، پزشک را از مسئولیت ناشی از جنایت بری نماید، نظر درست‌تر صحیح بودن این عمل است؛ چرا که بیمار چاره‌ای از درمان ندارد و پزشک هم اگر بداند که در هر حال ضامن است، هر چند معالجه ضروری باشد به آن اقدام نمی‌کند؛ بنابراین حکمت اقتضا می‌کند که به منظور برطرف شدن این نیاز ضروری، ابراء پزشک توسط بیمار صحیح باشد

مسائل

چند مسئله

۱. النَّائِمُ يَضْمَنُ مَا يَجْنِيهِ فِي مَالِ الْعَاقِلَةِ لِأَنَّهُ مُخْطِئٌ فِي فِعْلِهِ وَ قَصْدِهِ فَيَكُونُ خَطَأً مَحْضًا

۱- شخص خواب ضامن جنایتی است که در حال خواب وارد کرده است و دیه آن از مال عاقله پرداخت می‌گردد؛ زیرا وی در فعل و قصد خود خطا کرده است، بنابراین عمل او خطای محض است

۲. حَامِلُ الْمَتَاعِ يَضْمَنُ لَوْ أَصَابَ بِهِ إِنْسَانًا فِي مَالِهِ أَمَا أَصْلُ الضَّمَانِ فَلَا سِتْنَادَ تَلَفِهِ إِلَى فَعَلِهِ وَ إِمَّا كَوْنَهُ فِي مَالِهِ فَلِقَصْدِهِ الْفِعْلَ الَّذِي هُوَ سَبَبُ الْجِنَايَةِ

۲- حمل‌کننده کالا اگر موجب شود که کالا به انسانی برخورد کند (و موجب جنایتی شود)، از مال خودش ضامن است. اصل ضمان به این دلیل است که تلف، مستند به عمل او است و اینکه از مال خودش باید داده شود به این دلیل است که قصد انجام عملی را که سبب جنایت است داشته است

۳. الصَّائِحُ بِالطِّفْلِ أَوْ الْمَجْنُونِ أَوْ الْمَرِيضِ أَوْ الصَّحِيحِ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ يَضْمَنُ فِي مَالِهِ أَيْضًا لِأَنَّهُ خَطَأً مَقْصُودٌ

۳- کسی که بر سر کودک، دیوانه، بیمار و یا انسان سالمی که بی‌خبر است فریاد می‌کشد، از مال خود ضامن است؛ زیرا خطایی است که نسبت به آن قصد وجود دارد.

۴. الصَّادِمُ لِغَيْرِهِ يَضْمَنُ فِي مَالِهِ دِيَةَ الْمَصْدُومِ لِاسْتِنَادِ التَّلْفِ إِلَيْهِ مَعَ قَصْدِ الْفِعْلِ وَ لَوْ مَاتَ الصَّادِمُ فَهَدَرُ لِمَوْتِهِ بِفِعْلِ نَفْسِهِ

۴ - کسی که به دیگری برخورد می‌کند، از مال خود ضامن دیه کسی است که با آن برخورد نموده است؛ زیرا تلف مستند به او است و قصد فعل را نیز داشته است و اگر برخوردکننده بمیرد، خون او هدر است؛ زیرا با عمل خود، موجب مرگ خودش شده است
وَ لَوْ وَقَفَ الْمَصْدُومُ فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ لَهُ الْوُقُوفُ فِيهِ فَمَاتَ الصَّادِمُ بِصَدْمِهِ ضَمِنَ الْمَصْدُومُ الصَّادِمَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ أَيُّ لِلصَّادِمِ مَنُودَةً فِي الْعُدُولِ عَنْهُ كَالطَّرِيقِ الضَّيِّقِ

هرگاه شخصی که با او برخورد صورت گرفته است در مکانی باشد که مجاز به توقف در آنجا نیست و بر اثر برخورد با او، برخوردکننده بمیرد، آن شخص ضامن برخوردکننده است؛ البته به این شرط که برخوردکننده گریزی از برخورد نکردن با مصدوم نداشته باشد، مانند این که راه، باریک بوده باشد

وَ لَوْ تَصَادَمَ حُرَّانِ فَمَاتَا فَلِوَرَثَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا نِصْفُ دِيَّتِهِ وَيَسْقُطُ النَّصْفُ لِاسْتِنَادِ مَوْتِ كُلِّ مِنْهُمَا إِلَى سَبَبَيْنِ أَحَدُهُمَا مِنْ فِعْلِهِ وَ الْآخَرَ مِنْ غَيْرِهِ

هرگاه دو انسان آزاد با هم برخورد کرده بمیرند، ورثه هرکدام از آنها نصف دیه مورث خود را می‌گیرد و نصف دیگر ساقط می‌شود؛ زیرا مرگ هر یک از آن دو مستند به دو سبب است که یکی از آن دو سبب، عمل خود شخص آزاد و سبب دیگر، عملی است که شخص دیگر مرتکب شده است
وَ لَوْ كَانَا فَارِسَيْنِ بَلْ مُطْلَقَ الرَّكَبَيْنِ كَانِ عَلَى كُلِّ مِنْهُمَا مُضَافًا إِلَى نِصْفِ الدِّيَةِ نِصْفُ قِيَمَةِ فَرَسِ الْآخَرِ إِنْ تَلَفَتْ بِالتَّصَادَمِ وَ يَقَعُ التَّقَاضُ فِي الدِّيَةِ وَ الْقِيَمَةِ وَ يَرْجِعُ صَاحِبُ الْفُضْلِ

هرگاه دو برخورد کننده اسب سوار و یا سوار بر هر وسیله دیگری باشند، اگر اسب آنان نیز تلف شود، هر یک از آن دو علاوه بر نصف دیه، باید نصف قیمت اسب طرف دیگر را نیز بدهد و میان دیه و قیمت تهاثر می‌شود و کسی که طلبکار می‌شود به دیگری رجوع می‌کند
وَ لَوْ كَانَا أَحَدَهُمَا فَارِسًا وَ الْآخَرَ رَاجِلًا ضَمِنَ الرَّاجِلُ نِصْفَ دِيَةِ الْفَارِسِ وَ نِصْفَ قِيَمَةِ فَرَسِهِ وَ الْفَارِسُ نِصْفَ

دیه الراجل

اما در فرضی که یکی از آن دو نفر برخوردکننده، سواره و نفر دیگر پیاده باشد در این حالت شخص پیاده، ضامن نصف قیمت دیه شخص سواره و نصف قیمت اسب او خواهد بود و شخص سواره نیز ضامن نصف دیه شخص پیاده است

وَ لَوْ كَانَا صَبِيَّيْنِ وَ الرُّكُوبُ مِنْهُمَا فَنِصْفُ دِيَةِ كُلِّ عَلَى عَاقِلَةِ الْآخَرِ، لِأَنَّ فِعْلَهُمَا خَطَأً مُطْلَقًا وَ كَذَا لَوْ أَرَكِبَهُمَا وَلِيَّهُمَا. وَ لَوْ أَرَكِبَهُمَا أَجْنَبِيٌّ ضَمِنَ دِيَّتَهُمَا مَعًا

و چنانچه دو نفر برخوردکننده، صغیر بوده و خودشان سوار شده باشند در این حالت، نصف دیه هر یک از آن دو صغیر، بر عهده عاقله طرف مقابل می‌باشد، زیرا عمل آن دو صغیر خطای محض است مطلقاً (خواه با قصد و خواه بدون قصد)؛ و در صورتی که ولی آن دو صغیر، آنها را سوار کرده باشند همین حکم برقرار است، ولی اگر شخص اجنبی، آن دو کودک را سوار کرده باشد، اجنبی ضامن دیه هر دو کودک می‌باشد

وَ لَوْ قَالَ الرَّامِي: «حَذَارٍ» فَلَا ضَمَانَ مَعَ سَمَاعِ الْمَجْنِيِّ عَلَيْهِ وَ لَوْ لَمْ يَقُلْ: «حَذَارٍ» أَوْ قَالَهَا فِي وَفْتٍ لَا يَتِمَّكَنُ الْمَرْمِي مِنْ الْحَذَرِ أَوْ لَمْ يَسْمَعْ فَالِدِّيَّةُ عَلَى عَاقِلَةِ الرَّامِي

اگر تیرانداز بگوید: «مراقب باشید»، در صورتی که مجنی علیه بشنود، ضامن نیست؛ اما اگر نگوید: «مراقب باشید»، یا در زمانی بگوید که شخص قادر به کنار رفتن نیست یا نشنود، دیه بر عهده عاقله تیرانداز می‌باشد.

۵. لَوْ وَقَعَ مِنْ عَلُوٍّ عَلَى غَيْرِهِ قَاصِدًا لِلْوُقُوعِ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَقْصِدِ الْقَتْلَ فَهُوَ شَبِيهُ عَمْدٍ إِذَا كَانَ الْوُقُوعُ لَا يَقْتُلُ غَالِبًا، وَإِلَّا فَهُوَ عَامِدٌ

۵- هرگاه از جای بلندی بر روی دیگری بیفتد و قصد افتادن بر روی او را داشته باشد ولی قصد قتل نداشته باشد و آن شخص نیز فوت نماید، این قتل، شبه عمد است، به شرط آنکه افتادن از آن مکان غالباً کشنده نباشد و در غیر این صورت قتل عمد مرتکب شده است

وَإِنْ وَقَعَ مُضْطَرًّا إِلَى الْوُقُوعِ أَوْ قَصَدَ الْوُقُوعَ عَلَى غَيْرِهِ أَوْ لِيُغَيِّرَ ذَلِكَ فَعَلَى الْعَاقِلَةِ لِأَنَّهُ خَطَأً مَحْضٌ أَمَّا لَوْ أَلْقَتْهُ الرِّيْحُ أَوْ زَلِقَ فَوْقَ بَعْضِ أَمْتِيَّهِ فَهَدَرُ جَنَائِيَّتِهِ وَ نَفْسُهُ

اگر ناچار از افتادن باشد، یا قصد کند بر روی کس دیگری بیفتد یا مانند آن، عاقله باید دیه بدهد؛ زیرا چنین قتلی خطای محض است؛ اما اگر باد او را بیندازد یا بلغزد و بدون اختیار خود بیفتد، جنایت و خون چنین فردی هدر است.

وَ قِيلَ: تَوْخَذُ دِيَةَ الْمَجْنِيِّ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

و برخی از فقها گفته‌اند: دیه مجنی علیه از بیت‌المال گرفته می‌شود

وَ لَوْ دُفِعَ ضَمْنُهُ الدَّفْعُ وَ مَا يَجْنِيهِ، لَكُونَهُ سَبَبًا فِي الْجَنَائِيَّتَيْنِ؛ وَ قِيلَ: دِيَةُ الْأَسْفَلِ عَلَى الْوَاقِعِ وَ يَرْجِعُ بِهَا عَلَى

الدَّفْعِ

هرگاه کسی (توسط شخص دیگری) به پائین پرت شود پرت‌کننده، ضامن فرد پرت‌شده و نیز ضامن جنایتی خواهد بود که فرد پرت‌شده به پائین، آن جنایت را به بار آورده است، به دلیل آن که شخص پرتاب‌کننده، سبب هر دو جنایت محسوب می‌شود؛ و برخی از فقها گفته‌اند دیه شخص زیرین بر عهده کسی است که روی افتاده است و شخص ضامن، باید دیه مذکور را از شخص پرتاب‌کننده دریافت کند.

۶. مَنْ دَعَا غَيْرَهُ لَيْلًا فَأَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ بِغَيْرِ سُؤَالِهِ فَهُوَ ضَامِنٌ لَهُ إِنْ وَجِدَ مَقْتُولًا بِالدِّيَةِ عَلَى الْأَقْرَبِ

۶- هرکس دیگری را شبانه از منزلش فرا بخواند بدون آنکه خود او بخواند، چنانچه به صورت مقتول پیدا شود، بنابر نظر درست‌تر، دعوت‌کننده ضامن دیه او می‌باشد

وَلَوْ وَجِدَ مَيِّتًا فِي الضَّمَانِ نَظَرًا وَ لَوْ كَانَ إِخْرَاجُهُ بِالْتِمَاسِهِ الدُّعَاءَ فَلَا ضَمَانَ لِزَوَالِ التُّهْمَةِ وَ أَصَالَةِ الْبَرَاءَةِ

و اگر به صورت مرده پیدا شود، ضامن محلّ تامل است؛ اما چنانچه بیرون آوردن وی به درخواست خود او باشد، ضمانی وجود ندارد؛ زیرا تهمت منتفی است و اصل نیز برائت است

۷. لَوْ انْقَلَبَتِ الطَّيْرُ غَيْرَ وَلَدِهَا فَقَتَلَتِ الْوَلَدَ بِانْقِلَابِهَا نَائِمَةً ضَمِنَتْهُ فِي مَالِهَا إِنْ كَانَ فِعْلُهَا الْمِظَاءَ رُءُوعًا لِفَخْرٍ بِهِ وَإِنْ كَانَ لِلْحَاجَةِ وَالضَّرُورَةِ إِلَى الْأُجْرَةِ فَهُوَ أَيْ الضَّمَانُ لِدَيْتِهِ عَلَى عَاقِلَتِهَا

۷- هرگاه دایه به روی بچه کس دیگری را که شیر می‌دهد بغلتد و در اثر غلتیدن او در خواب، کودک به قتل برسد، از مال خودش ضامن طفل است به شرط آن که عمل شیردادن برای کسب افتخار به این وسیله باشد؛ اما اگر به دلیل نیاز و احتیاج مبرم به اجرت آن باشد، ضمان دیه مقتول برعهده عاقله است

۸. يَضْمَنُ مُعَلِّمُ السَّبَاحَةِ الْمُتَعَلِّمَ الصَّغِيرَ لَوْ جَنِيَ عَلَيْهِ بِهَا فِي مَالِهِ لِأَنَّهُ شَبِيهُ عَمَدٍ بِخِلَافِ الْبَالِغِ الرَّشِيدِ فَإِنَّهُ لَا يَضْمَنُهُ وَإِنْ فَرَطَ لِأَنَّهُ فِي يَدِ نَفْسِهِ

۸- مربی شنا از مال خودش ضامن جنایت وارد بر شنا گرد غیربالغ است؛ زیرا چنین جنایتی شبه عمد می‌باشد. برخلاف شخص بالغ و رشید؛ زیرا مربی شنا ضامن شخص بالغ نیست، اگرچه تقریب نموده باشد؛ چون اختیار بالغ به دست خودش است.

۹. يَضْمَنُ وَاصِعُ الْحَجَرِ فِي مَلِكٍ غَيْرِهِ مُطْلَقًا إِذَا حَصَلَ بِسَبَبِهِ جَنَائَةٌ أَوْ طَرِيقٌ مُبَاحٌ عَبَثًا أَوْ لِمَصْلَحَةِ نَفْسِهِ أَوْ لِيَتَضَرَّرَ بِهِ الْمَارَّةُ

۹- کسی که سنگی را در ملک دیگری قرار می‌دهد، اگر در اثر آن جنایتی وارد آید، در هر صورت ضامن است و نیز کسی که سنگی را بی‌جهت یا برای تأمین مصلحت خود یا برای ضرر رساندن به عبورکنندگان در راه عمومی قرار می‌دهد.

۱۰. لَوْ وَقَعَ حَائِطُهُ الْمَائِلُ بَعْدَ عِلْمِهِ بِمَيْلِهِ إِلَى الطَّرِيقِ أَوْ مَلِكِ الْغَيْرِ وَ تَمَكُّنِهِ مِنْ إِصْلَاحِهِ بَعْدَ الْعِلْمِ وَ قَبْلَ الْوُقُوعِ أَوْ بَنَاهُ مَائِلًا إِلَى الطَّرِيقِ ابْتِدَاءً ضَمِنَ مَا يَتَلَفُ بِسَبَبِهِ مِنْ نَفْسٍ أَوْ مَالٍ

۱۰- هرگاه دیوار کج کسی بعد از آگاهی از کج شدن آن به سمت راه و ملک دیگران و توانایی او بر اصلاح دیوار بعد از مطلع شدن و پیش از فرو ریختن، خراب گردد، یا از ابتدا دیوار را مایل به طرف راه مردم بنا کند، ضامن تلف جان یا مالی است که در اثر فرو ریختن آن به وجود می‌آید و لو وضع علیه إِنْاءً وَ نَحْوَهُ فَسَقَطَ فَاتَّلَفَ فَلَا ضَمَانَ إِذَا كَانَ الْمَوْضُوعُ مُسْتَقَرًّا عَلَى الْحَائِطِ عَلَى الْعَادَةِ لِأَنَّ لَهُ

التصرف في ملكه كيف شاء فلا يكون عادياً

اگر بر روی دیوار، ظرفی یا چیزی مانند آن قرار دهد و آن ظرف بیفتد و باعث اتلاف شود، چنانچه شیء مزبور به حسب عادت بر روی دیوار ثابت بوده است ضمان وجود ندارد زیرا مالک می‌تواند هرگونه که مایل است در ملک خویش تصرف نماید، از این جهت مرتکب عدوان نشده است و لو لم يكن مسقراً مستقراً مثله، ضامن، للعدوان بتعريضه للوقوع على المارة و الجار و مثله ما لو وضعه على

سطحه أو شجرته الموضوعه في ملكه أو مباح

اما اگر به شکلی که لازمه امثال آن ظرف است ثابت نکرده باشد ضامن است؛ زیرا با قرار دادن آن در معرض افتادن بر روی عابری و همسایه‌ها مرتکب عدوان شده است و اگر چیزی را بر روی بام یا درخت خود یا در محلی مباح واقع شده است قرار دهد، همین حکم وجود دارد

۱۱. لَوْ وَقَعَ الْمِيزَابُ الْمَنْصُوبُ إِلَى الطَّرِيقِ وَلَا تَفْرِيطَ بِأَنْ كَانَ مُثَبِّتًا عَلَى عَادَتِ أَمْثَالِهِ فَالْأَقْرَبُ عَدَمُ الضَّمَانِ لِإِلْذُنِ فِي وَضْعِ الْمِيزَابِ شَرْعًا كَذَلِكَ فَلَا يَتَعَقَّبُهُ الضَّمَانُ وَلَا أَصَالَةَ الْبِرَاءَةِ

۱۱- اگر ناودان نصب شده، به میان راه سقوط نماید و تفریطی در کار نباشد، یعنی به شکلی که مناسب چنین ناودانی است نصب شده باشد، قول درست‌تر عدم ضمان است؛ زیرا شرعاً اذن نصب ناودان‌ها به شکل مطمئن داده شده است؛ بنابراین ضمانی در پی ندارد و نیز اصل برائت است و كَذَا فِي الْجَنَاحِ وَالرُّوشَنِ لَا يَضْمَنُ مَا يَتَلَفُ بِسَبَبِهِمَا، إِلَّا مَعَ التَّفْرِيطِ

در مورد بالکن و نورگیر نیز همین حکم جاری است و شخص، ضامن تلف حاصل از آنها نیست، مگر این که تفریط کرده باشد
۱۲. لَوْ أَجَجَ نَارًا فِي مَلِكِهِ وَ لَوْ لِلْمَنْفَعَةِ فِي رِيحٍ مُعْتَدِلَةٍ أَوْ سَاكِنَةٍ وَ لَمْ تَزِدْ النَّارِ عَنْ قَدْرِ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ أَضْرَمَهَا

لَأَجْلِهَا فَلَا ضَمَانَ، لِأَنَّ لَهُ التَّصَرُّفَ فِي مَلِكِهِ كَيْفَ يَشَاءُ، وَإِنْ عَصَفَتِ الرِّيحُ بَعْدَ إِضْرَامِهَا بَعْتَةً، لِعَدَمِ التَّفْرِيطِ

۱۲- هرگاه کسی در ملک خود آتشی بی‌فروزد، اگرچه مالک منافع ملک باشد، در حالی که باد ملایمی می‌وزد یا اصلاً بادی نمی‌وزد و آتش نیز از نیاز او که برای تأمین آن، آتش را برافروخته است بیشتر نباشد، ضامن نیست؛ زیرا او می‌تواند در ملک خود هر گونه که مایل است تصرف نماید، اگرچه بعد از افروختن آتش ناگهان باد تندی بوزد؛ زیرا تفریطی در کار نیست

وَ إِلَّا يَفْعَلُ كَذَلِكَ بِأَنْ كَانَتْ الرِّيحُ عَاصِفَةً حَالَةَ الْإِضْرَامِ عَلَى وَجْهِ يَوْجِبُ ظَنَّ التَّعْدِي إِلَى مَلِكِ الْغَيْرِ، أَوْ زَادَ

عَلَى قَدْرِ الْحَاجَةِ وَإِنْ كَانَتْ سَاكِنَةً، ضَمِنَ فَالضَّمَانُ عَلَى هَذَا مَشْرُوطٌ بِأَحَدِ الْأَمْرَيْنِ: الزِّيَادَةُ أَوْ عَصْفِ الرِّيحِ

اما اگر چنین نکند، یعنی در حال افروختن آتش، باد تندی در حال وزیدن باشد به گونه‌ای که گمان سرایت آن به ملک غیر برود، یا اگر بادی نمی‌وزد، بیشتر از میزان مورد نیاز آتش روشن کند ضامن است؛ بنابراین؛ ضمان مشروط به یکی از دو امر است: ۱- زیاد بودن آتش از حد نیاز و ۲- وزش باد

وَ لَوْ أَجَجَ نَارًا فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ فِيهِ كِمَلِكِ غَيْرِهِ ضَمِنَ الْأَنْفُسَ وَ الْأَمْوَالَ مَعَ تَعَدُّرِ التَّخْلِصِ فِي مَالِهِ وَ لَوْ

قَصِدَ الْإِتْلَافَ فَهُوَ عَامِدٌ يُقَادُ فِي النَّفْسِ مَعَ ضَمَانِ الْمَالِ

اگر در مکان غیرمجاز، مانند ملک دیگری آتش روشن کند، از مال خودش ضامن جان‌ها و اموال است، به شرط آنکه مجنی علیه نتواند فرار کند و چنانچه قصد اتلاف داشته باشد افزون بر مال در برابر جان نیز قصاص می‌شود
وَ لَوْ أَجَجَهَا فِي الْمَبَاحِ فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ كَالْمَلِكِ، لِجَوَازِ التَّصَرُّفِ فِيهِ

اما اگر در مکانی که جایز است آتش بی‌فروزد، ظاهراً حکم ملک را دارد؛ زیرا تصرف در آن جایز است

۱۳. لَوْ فَرَطَ فِي حِفْظِ دَابَّتِهِ فَدَخَلَتْ عَلَى أُخْرَى فَجَنَّتْ عَلَيْهَا ضَمِنَ جِنَايَتَهَا لِتَفْرِيطِهِ، وَ لَوْ جُنِيَ عَلَيْهَا فَهَدْرٌ

۱۳- هرگاه در حفظ چهارپای خود کوتاهی کند و در نتیجه آن حیوان با حیوان دیگری برخورد کرده، برآن جنایتی وارد آورد، ضامن جنایت حیوان است؛ زیرا در حفظ آن تفریط کرده است و اگر برخورد آن حیوان (که جنایت وارد کرده است) جنایتی وارد گردد، هدر است

وَ لَوْ لَمْ يَفْرِطْ فِي حِفْظِ دَابَّتِهِ بِأَنْ انْتَقَلَتْ مِنَ الْإِصْطِلَابِ الْمَوْثُوقِ، أَوْ حَلَّهَا غَيْرُهُ فَلَا ضَمَانَ لِأَصَالَةِ الْبِرَاءَةِ

اما اگر در حفظ چهارپا کوتاهی نکند بلکه مثلاً خود حیوان از اصطبل قابل اطمینانی فرار کند، یا دیگری طناب او را باز کند، ضامن نمی‌باشد زیرا اصل برائت است

وَيَجِبُ حِفْظَ الْكَلْبِ الْعُقُورِ وَ شِبْهِهِ عَلَى مَالِكِهِ فَيَضْمَنُ مَا يَجْنِيهِ بِدُونِهِ إِذَا عَلِمَ بِحَالِهِ وَ أَهْمَلَ حِفْظَهُ

حفظ سگ درنده و مانند آن بر مالکش واجب است؛ بنابراین اگر از حال حیوان آگاه باشد و درحفظ آن کوتاهی کند به سبب عدم مواظبت ضامن است

و لو جهل حاله أو علم و لم يفترط فلا ضمان

اما اگر از حال حیوان بی‌خبر باشد، یا از آن آگاهی داشته ولیط تقریب نکرده باشد، ضامن نیست
ولو دافعها عنه إنسان فأدّى الدّفع إلى تلفها أو تعييبها فلا ضمان، لجواز دفعها عن نفسه فلا يتعقبه ضمان، لكن

يجب الإقتصار على ما يندفع به فإن زاد عنه ضمن

اگر انسانی در برابر چهارپایی از خود دفاع نماید و این دفاع، منجر به مرگ یا معیوب شدن چهارپا گردد، ضمانی وجود ندارد؛ زیرا دفاع انسان از خودش در برابر چهارپا جایز است ولی باید به مقداری که باعث کنار رفتن حیوان می‌شود بسنده نماید و اگر از این مقدار تجاوز کند ضامن است.
وَ إِذَا أُذِنَ لَهُ قَوْمٌ فِي دُخُولِ دَارٍ فَعَقَرَهُ كَلْبُهَا ضَمْنُوهُ وَ إِن دَخَلَهَا بِغَيْرِ إِذْنِ الْمَالِكِ لَمْ يَضْمَنْ.

اگر گروهی به او اجازه دهند که وارد خانه ایشان شود و سگ خانه به او حمله کند، همه ضامن آن شخص خواهند بود و چنانچه بدون اذن مالک داخا خانه شود، مالک ضامن نمی‌باشد

يَضْمَنُ رَاكِبُ الدَّابَّةِ مَا تَجْنِيهِ بِيَدَيْهَا وَ رَأْسِهَا دُونَ رِجْلَيْهِ وَ الْقَائِدِ لَهَا كَذَلِكَ.

شخصی که سوار چهارپا می‌باشد، ضامن جنایت‌هایی است که چهارپا به وسیله دو دست و سر خود وارد می‌کند؛ اما ضامن جنایت‌هایی که چهارپا به وسیله پاهای خود وارد می‌کند نیست و کسی که با افسار حیوان از جلو آن حرکت می‌کند نیز همین حکم را دارد
وَ السَّائِقِ يَضْمَنُهَا مُطْلَقاً كَذَا يَضْمَنُ جِنَايَتَهَا مُطْلَقاً لَوْ وَقَفَ بِهَا الرَّاَكِبُ أَوْ الْقَائِدِ

کسی که حیوان را از عقب حرکت می‌دهد، ضامن هر خسارتی است که حیوان وارد می‌آورد، همین‌طور است اگر سوار یا کسی که حیوان را از جلو هدایت می‌کند چهارپا را متوقف نماید ضامن تمام خسارت وارد شده توسط چهارپا است.

وَ لَوْ كَانَ صَاحِبِهَا مَعَهَا مُرَاعِيًا لَهَا فَلَا ضَمَانَ عَلَى الرَّاَكِبِ وَ بَقِي فِي الْمَالِكِ بِاعْتِبَارِ كونه سَائِقًا أَوْ قَائِدًا

هرگاه صاحب چهارپا همراه حیوان و مراقب آن باشد، سوار، ضامن نیست و مسئولیت مالک بسته به اینکه آن را از جلو حرکت می‌دهد یا از پشت و یضمنه مالکها الراكب أيضاً لو نفرها فألقته، لأن ألقته بغير سببه

همچنین اگر مالک حیوان، آن را رَم دهد و در نتیجه حیوان نیز سوار را بیندازد، ضامن سوار نیز خواهد بود، اما اگر بدون دخالت او سوار را بیندازد مسئولیتی ندارد

١٤. يَضْمَنُ الْمُبَاشِرُ لَوْ جَامَعَهُ السَّبَبُ دُونَهُ لِأَنَّهُ أَقْوَى وَ أَقْرَبُ هَذَا مَعَ عِلْمِ الْمُبَاشِرِ بِالسَّبَبِ وَ لَوْ جَهَلَ الْمُبَاشِرُ

ضَمِنَ السَّبَبُ

۱۴ - هرگاه سبب با مباشر جمع شود، مباشر ضامن است؛ نه سبب، زیرا مباشر قوی‌تر و (به انجام فعل) نزدیک‌تر است. این حکم در صورتی است که مباشر از سبب آگاه باشد؛ اما اگر مباشر جاهل باشد سبب ضامن است.

كَالْحَافِرِ لِلْبُئْرِ فِي غَيْرِ مَلَكَةٍ وَ كَالدَّافِعِ فِيهَا. فَالضَّمَانُ عَلَى الدَّافِعِ دُونَ الحَافِرِ، إِلَّا أَنْ تَكُونَ البُئْرُ مُغَطَّاءً وَ لَا يَعْلَمُ بِهَا الدَّافِعُ، فَالضَّمَانُ عَلَى الحَافِرِ، لضعفِ المَبَاشِرِ بِالجَهْلِ

مانند حفرکننده چاه در غیر ملک خود و پرتاب‌کننده شخص در چاه. در اینجا ضامن بر عهده پرت‌کننده است؛ نه حفرکننده چاه، مگر این که روی چاه پوشیده باشد و پرت‌کننده از این امر آگاه نباشد که در این صورت حفرکننده ضامن است؛ زیرا نقش مباشر به دلیل ناآگاهی ضعیف است وَ يَضْمَنُ أَسْبَقُ السَّبَبَيْنِ لَوْ اجْتَمَعَا كَوَاضِعِ الحَجَرِ وَ حَافِرِ البُئْرِ فَيَعْتَبَرُ بِالحَجَرِ فَيَقَعُ فِي البُئْرِ فَيَضْمَنُ وَاضِعِ الحَجَرِ

فَلَوْ كَانَ فَعَلُ أَحَدُهُمَا فِي مَلَكَةٍ فَالضَّمَانُ عَلَى الآخَرِ لِأَخْتِصَاصِهِ بِالْعُدْوَانِ

هرگاه دوسبب باهم جمع شوند، از میان دو سبب کسی که جلوتر است ضامن می‌باشد، مثل کسی که سنگی را قرار می‌دهد و کسی که چاهی را حفر می‌کند و فردی نیز به سنگ برخورد کرده، درون چاه می‌افتد که در این جا قراردهنده سنگ ضامن است، اما اگر کاریکی از آن دو در ملک خودش باشد، دیگری ضامن است؛ زیرا فقط او مرتکب عدوان شده است.

۱۵. لَوْ وَقَعَ وَاحِدٌ فِي الزُّبْيَةِ فَتَعَلَّقَ الوَاقِعُ بِثَانٍ وَ الثَّانِي بِثَالِثٍ وَ الثَّالِثُ بِرَابِعٍ فَوَقَعُوا جَمِيعاً فَأَفْتَرَسَهُمُ الأَسَدُ أَنْ

الأوَّلُ فَرِيَسَةُ الأَسَدِ وَ لَا يَلْزَمُ أَحَدًا وَ يَغْرَمُ أَهْلَهُ ثُلُثُ الدِّيَةِ لِلثَّانِي وَ يَغْرَمُ الثَّانِي لِلثَّالِثِ ثُلْثِي الدِّيَةِ وَ يَغْرَمُ الثَّالِثُ لِلرَّابِعِ الدِّيَةَ كَامِلَةً

۱۵ - اگر کسی در گودال شیر بیفتد و به دومی آویزان شود و دومی به سومی و سومی نیز به چهارمی آویزان شده باشد و در نتیجه همگی به درون دام بیفتند و شیر همه را ببرد، نفر اول، طعمه شیر است و کسی ملزم به دادن دیه او نیست و خویشان او^۱ دیه را به نفر دوم می‌پردازند و نفر دوم^۲ دیه را به نفر سوم و نفر سوم یک دیه کامل به نفر چهارم می‌پردازد

و فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى لِلأوَّلِ رُبْعُ الدِّيَةِ وَ لِلثَّانِي ثُلُثُ الدِّيَةِ وَ لِلثَّالِثِ نِصْفُ دِيَتِهِ وَ لِلرَّابِعِ الدِّيَةَ كَامِلَةً وَ جَعَلَ ذَلِكَ

كَلَّهُ عَلَى عَاقِلَةِ المَزْدَحِمِينَ

و در روایت دیگری نیز آمده است که برای اولی^۱ و برای دومی^۲ دیه و برای سومی^۳ دیه و برای چهارمی یک دیه کامل است و تمام آنها را نیز بر عهده عاقله کسانی قرار داده است که در دام افتاده‌اند

وَ رَدَّهَا المَصْنَفُ أَيْضاً بِأَنَّ الجَنَايَةَ إِمَّا عَمْدٌ أَوْ شَبْهُهُ وَ كِلَاهُمَا يَمْنَعُ تَعَلُّقَ العَاقِلَةِ بِهِ وَ حَيْثُ يَطْرَحُ الخَبِرَانِ فَالْمَتَّجِهَةُ

ضَمَانٌ كُلُّ دِيَةٍ مِنْ أَمْسَكِهِ أَجْمَعِ، لِاسْتِقْلَالِهِ بِاتِّلَافِهِ

شهادت اول (ره) این روایت را به این دلیل رد کرده است که جنایت، یا عمد است یا شبه عمد و در هر دو حال مانع از این می‌شود که عاقله مسؤول پرداخت دیه شوند، پس از کنار گذاشتن این دو روایت قول صحیح این است که هر یک ضامن دیه کسی شود او را گرفته و به دورن گودال انداخته است، زیرا تنها خود او باعث اتلاف شده است

التقديرات

مقدارهای ديه

ديه النفس

ديه نفس

ديه العمدِ أحدُ أمورٍ ستّةٍ ينخّير الجاني في دفع ما شاء منها و هي: ۱. مائةٌ من مَسَانِّ الإِبِلِ و هي الثّنايا فصاعداً؛ ۲.

مائتا بقرة؛ ۳. مائتا حُلّةٍ، كُلُّ حُلّةٍ ثوبان من بُرودِ اليمين؛ ۴. ألفُ شاةٍ؛ ۵. ألفُ دينارٍ؛ ۶. عشرةُ آلافِ درهمٍ

ديه قتل عمد یکی از این امور شش‌گانه است که جانی مخیر است هر کدام از آنها را که می‌خواهد پرداخت کند؛ این عبارت‌اند از: ۱. یکصد شتر مُسَن، یعنی پنج ساله و بالاتر؛ ۲. دویست‌گاو ماده؛ ۳. دویست دست حُلّه یمنی که هر حُلّه، دو جامه از بُردِ یمانی است؛ ۴. هزار گوسفند؛ ۵. هزار دینار؛ ۶. ده هزار درهم

وَ تُسْتَادِي دِيَةَ الْعَمْدِ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ لَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهَا عَنْهَا بِغَيْرِ رَضِي الْمُسْتَحِقِّ وَ هِيَ مِنْ مَالِ الْجَانِي حَيْثُ يُطْلَبُهَا الْوَلِيُّ

ديه قتل عمد در مدّت یک سال گرفته می‌شود و بدون رضایت مستحق، تأخیر آن از یک سال جایز نمی‌باشد و در مواردی که ولی دم آن را مطالبه می‌کند از مال جانی پرداخت می‌شود

وَ دِيَةُ الشَّبِيهِ لِلْعَمْدِ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ أَيْضاً إِلَّا أَنَّهُا دُونَهَا فِي السَّنِّ

ديه قتل شبیه به عمد نیز یکصد شتر است، با این تفاوت که سن آنها از سن از شتر ديه قتل عمد کمتر است
لأنها أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ثِيَةً سُنُّهَا خَمْسٌ سِنِينَ فَصَاعِداً طَرُوقَةَ الْفَحْلِ حَوَامِلَ

سی و چهار شتر ثبیه، یعنی شتر پنج سال به بالا که جفت‌گیری کرده‌اند و آبستن هستند
وَ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ بِنْتِ لَبُونٍ سُنُّهَا سَنَتَانِ فَصَاعِداً

و نیز سی و سه بنت لبون یعنی ماده تر دو سال به بالا

وَ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ حِقَّةً سُنُّهَا ثَلَاثٌ سِنِينَ فَصَاعِداً

و سی و سه حِقّه، یعنی شتر سه سال به بالا

أَوْ أَحَدُ الْأُمُورِ الْخَمْسَةِ الْمَقْدَمَةِ وَ تُسْتَادِي فِي سَنَتَيْنِ مِنْ مَالِ الْجَانِي

و یا یکی از امور پنج‌گانه قبلی است. این ديه در مدت دو سال و از مال جانی گرفته می‌شود

وَ دِيَةِ الْخَطَا عِشْرُونَ بِنْتِ مَخَاضٍ وَ عِشْرُونَ ابْنِ لَبُونٍ وَ ثَلَاثُونَ بِنْتِ لَبُونٍ وَ ثَلَاثُونَ حِقَّةً تُسْتَادِي فِي ثَلَاثِ سِنِينَ مِنْ مَالِ الْعَاقِلَةِ

دیه قتل خطایی بیست شتر بنت مخاض و بیست شتر ابن لبون و سی شتر بنت لبون و سی شتر حقه است که تا سه سال از مال عاقله گرفته می‌شود

وَ لَوْ قَتَلَ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ هُوَ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمِ وَ رَجَبٍ أَوْ فِي الْحَرَمِ الشَّرِيفِ الْمَكِّيِّ زَيْدٌ عَلَيْهِ ثُلُثُ دِيَةِ تَغْلِيظًا

اگر در ماه حرام که عبارت از یکی چهارماه ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب است، یا در حرم مکه مکرمه مرتکب قتل شود، برای مجازات بیشتر قاتل، $\frac{1}{3}$ بر مقدار دیه افزوده می‌شود

وَ الْخِيَارُ إِلَى الْجَانِي فِي السِّتَةِ فِي الْعَمْدِ وَ الشَّبِيهِ وَ التَّخْيِيرُ إِلَى الْعَاقِلَةِ فِي الْخَطَا

در قتل عمد و شبه عمد، قاتل در انتخاب یکی از امور شش‌گانه فوق مخیر است و در قتل خطایی این اختیار با عاقله می‌باشد و دیه الممرأة النصف من ذلك كله و الخنثي المشكل ثلاثة أرباعه و دية الذمي ثمان مائة درهم و الذميمة نصفها

دیه زن نصف این موارد است و دیه خنثای مشکل، $\frac{3}{4}$ دیه مرد است و دیه مرد ذمی ۸۰۰ درهم و دیه زن ذمی نصف آن است

- ✓ ثنیّه: به شتری گفته می‌شود که که سال پنجم را تمام کرده و وارد سال ششم شده باشد.
- ✓ بنت لبون: ماده شتری که مادرش صاحب شیر باشد و سن آن بین دو تا سه سال باشد.
- ✓ حقه: ماده شتری که سن آن بین سه تا چهار سال باشد و نوعاً شتران در این سن، صلاحیت باربری یا جفت‌گیری با شتر نر را دارند.
- ✓ بنت مخاض: شتر ماده‌ای که وارد دو سالگی شده است و مادرش برای حمل بعدی آماده باشد.
- ✓ ابن لبون: شتر نری که سن آن بین دو تا سه سال باشد.

دیه الشعر

دیه مو

فِي شَعْرِ الرَّأْسِ أَجْمَعِ الدِّيَةُ إِنْ لَمْ يَنْبُتْ، لِرَجُلٍ كَانَ أُمَّ لِعَیْرِهِ؛ وَ كَذَا فِي شَعْرِ اللَّحْيَةِ لِلرَّجُلِ

دیه تمام موی سر، یک دیه کامل است، به شرطی که دیگر نروید، خواه مرد باشد یا غیرمرد؛ و نیز دیه ریش مردان یک دیه کامل است و لو نبتا بعد الجنایة علیهما فالأرض إن لم یکن شعر الرأس لامرأة؛ و لو نبت شعر رأس المرأة، ففيه مهر نسائها

و اگر بعد از جنایت بر موی سر و صورت، موی سر و صورت دوباره بروید، به شرطی که موی سر زن نباشد، باید آرش داده شود و اگر موی سر زن بروید باید مهرالمثل پرداخت‌گردد

و فی شعر الحاجبین خمس مائة دینار و هی نصف الدية و فی کُلِّ واحدٍ منهما نصف ذلك؛ هذا هو المشهور

دیه موی ابروها پانصد دینار، یعنی نصف دیه کامل است و دیه هر یک از دو ابرو نصف این مقدار است این حکم مطابق نظر مشهور است
وَ فِي بَعْضِهِ أَيُّ بَعْضِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الشُّعُورِ الْمَذْكُورَةِ بِالْحِسَابِ

و دیه قسمتی از ابرو، یعنی مقداری از موهای هر یک از دو ابرو به همان نسبت خواهد بود
وَ فِي الْأَهْدَابِ وَ هُوَ شَعْرُ الْأَجْفَانِ الْأَرَشُ عَلَى قَوْلٍ وَ الدِّيَةُ عَلَى قَوْلٍ آخَرَ

در مژه‌ها که همان موی دو پلک است بنابر قولی ارش و بنابر قول دیگری دیه وجود دارد

دیه العین

دیه چشم

فِي الْعَيْنَيْنِ الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ النِّصْفُ

دیه دو چشم یک دیه کامل است و دیه هر چشم، نصف دیه کامل است
صَحِيحَةٌ كَانَتْ الْعَيْنُ أَوْ حَوْلَاءَ أَوْ عَمَشَاءَ وَ هِيَ ضَعِيفَةٌ الْبَصَرُ مَعَ سَيَلَانِ دَمْعِهَا فِي أَكْثَرِ أَوْقَاتِهَا أَوْ جَاحِظَةٌ

خواه آن چشم سالم بوده، یا لوچ بوده و یا عمشاء باشد، یعنی چشمی که بینایی ضعیفی داشته و علاوه بر آن در بیشتر اوقات اشک از آن سرازیر است؛ و خواه چشمی باشد که مردمک درشت داشته باشد

وَ لَوْ نَقَصَ، نَقَصَ مِنَ الدِّيَةِ بِحَسَبِهِ وَ يُرَجَّحُ، فِيهِ إِلَى رَأْيِ الْحَاكِمِ

اگر قوه بینایی چشم ناقص باش، به همان مقدار از میزان دیه کاسته می‌شود، در این مورد به رأی حاکم مراجعه شود
وَ فِي الْأَجْفَانِ الْأَرْبَعَةِ الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ الرُّبْعُ

دیه پلک‌های چهارگانه یک دیه کامل است و دیه هر پلک، $\frac{1}{4}$ دیه کامل است
وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَجْفَانِ صَحِيحِ الْعَيْنِ وَ غَيْرِهِ حَتَّى الْأَعْمَى؛ وَ لَا بَيْنَ مَا عَلَيْهِ هُدْبٌ وَ غَيْرِهِ

در این حکم، بین پلک‌های چشم سالم و چشم غیر سالم، حتی چشم کور تفاوتی وجود ندارد، همان طور که بین پلکی که دارای مژه است و بین پلکی که مژه ندارد تفاوتی نیست

وَ لَا تَتَدَاخَلُ دِيَةُ الْأَجْفَانِ مَعَ الْعَيْنَيْنِ لَوْ قَلَعَهُمَا مَعًا بَلْ تَجِبُ عَلَيْهِ الدَّيْتَانِ لِأَصَالَةِ عَدَمِ التَّدَاخُلِ

هرگاه دو چشم را با دو پلک از بین ببرد، دیه پلک‌ها با دیه دو چشم تداخل نمی‌کند و جانی باید دو دیه کامل بدهد؛ زیرا اصل، عدم تداخل است
وَ فِي عَيْنِ ذِي الْوَاحِدَةِ كَمَا لُ الدِّيَةُ إِذَا كَانَ الْعَوْرُ خَلْقَةً أَوْ بَافَةً مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ

شخص یک چشم دیه کامل دارد، به شرط آنکه یک چشم بودن او مادرزادی بوده، یا به آفتی سماوی مستند باشد
وَ لَوْ اسْتَحَقَّ دِيَّتَهَا وَ إِن لَّمْ يَأْخُذْهَا أَوْ ذَهَبَتْ فِي قِصَاصٍ فَالنِّصْفُ فِي الصَّحِيحَةِ

اما اگر استحقاق دیه کوری یک چشم را داشته باشد، اگرچه آن را نگرفته باشد، یا چشم خود را در اثر قصاص از دست داده باشد، در این صورت‌ها دیه چشمی که سالم است، نصف دیه کامل است

وَ فِي خَسْفِ الْعَيْنِ الْعَوْرَاءِ وَ هِيَ هُنَا الْفَاسِدَةُ ثُلُثُ دَيْتِهَا حَالَةَ كَوْنِهَا صَحِيحَةً عَلَى الْأَشْهُرِ

همچنین بنابر قول مشهورتر، دیه از بین بردن چشم نابینا، دیه آن در حال سالم بودن است

دیه الأذن

دیه گوش

فِي الْأُذُنَيْنِ الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ النِّصْفُ

دیه دو گوش، یک دیه کامل است و دیه هر گوش، نصف دیه کامل است

سَمِيعَةً كَانَتْ أَمْ صَمًّا وَ فِي قَطْعِ الْبَعْضِ مِنْهَا بِحِسَابِهِ

خواه شنوا باشد یا ناشنوا و دیه بریدن قسمتی از گوش متناسب با آن قسمت است

وَ فِي شَحْمَتِهَا ثُلُثُ دَيْتِهَا عَلَى الْمَشْهُورِ؛ وَ فِي شَحْمَتِهَا ثُلُثُ دَيْتِهَا

طبق نظر مشهور فقها دیه از بین بردن نرمه گوش، دیه گوش است؛ و دیه سوراخ کردن گوش دیه گوش است

دیه الأنف

دیه بینی

فِي الْأَنْفِ الدِّيَةُ سِوَاءِ قَطْعِ مُسْتَأْصَلًا أَوْ قَطْعِ مَارِنِهِ خَاصَّةً. وَ لَوْ قُطِعَ بَعْضُهُ بِحِسَابِهِ مِنَ الْمَارِنِ

دیه بینی یک دیه کامل است، خواه از بیخ کنده شود، یا فقط نرمه آن بریده شود و چنانچه قسمی از بینی بریده شود، به اندازه نسبت آن به تمام

نرمه بینی از دیه کامل گرفته می‌شود

وَ كَذَا لَوْ كُسِرَ فَفَسَدَ وَ لَوْ جُبِرَ عَلَى صِحَّةٍ فَمَنَّةٌ دِينَارٍ

و نیز اگر نرمه بینی شکسته شده و از بین برود همین حکم را دارد (دیه کامل ثابت است) و اگر معالجه و خوب شود، دیه آن یکصد دینار است

وَ فِي شَلْلِهِ ثُلُثًا دَيْتِهِ صَحِيحًا وَ فِي قَطْعِهِ أَشَلُّ الثُّلُثِ

همچنین دیه فلج کردن بینی (به طوری که بویایی را احساس نکند) دیه بینی سالم است و دیه بریدن بینی فلج، دیه است

وَ فِي رَوْتِهِ وَ هِيَ الْحَاجِزُ بَيْنَ الْمَنْخَرَيْنِ الثُّلُثُ وَ فِي كُلِّ مَنْخَرٍ ثُلُثُ الدِّيَةِ عَلَى الْأَشْهُرِ

و دیه پرده بین دو سوراخ بینی، و بنابر نظر مشهورتر دیه هر سوراخ بینی دیه کامل است

دیه الشفتين

دیه لب‌ها

فِي كُلِّ مَنِ الشَّفَتَيْنِ نِصْفُ الدِّيَةِ وَ قِيلَ: فِي السُّفْلِيِّ الثُّلُثَانِ وَ فِي بَعْضِهَا بِالنِّسْبَةِ مِسَاحَةً

دیه هر یک از دو لب، نصف دیه کامل است و برخی از فقها گفته‌اند: که دیه لب پایین $\frac{2}{3}$ دیه کامل می‌باشد و دیه قسمتی از آن، به نسبت مساحت آن است

و لو اسْتَرْخَتَا فُلْتُمَا أَدَيْتَ وَ لَوْ تَقَلَّصَتَا عَلٰی وَجْهِهِ لَا يَنْطَبِقَانِ عَلٰی الْأَسْنَانِ صِدِّ الْإِسْتِرْخَاءِ فَالْحَكُومَةُ

دیه سست شدن لب‌ها $\frac{2}{3}$ دیه کامل است و اگر لب‌ها جمع شوند به گونه‌ای که برعکس حالت سست شدن، دندان‌ها را نپوشانند، حاکم (ارش) ثابت است

دیه اللسان

دیه زبان

فِي اسْتِصَالِ اللِّسَانِ بِالْقَطْعِ بَأَنْ لَا يَبْقِيَ شَيْءٌ مِنْهُ الدِّيَةُ

دیه کندن زبان از بیخ به وسیله بریدن آن، به گونه‌ای که چیزی از زبان باقی نماند، یک دیه کامل است

وَ كَذَا فِيمَا يَذْهَبُ بِهِ الْحُرُوفُ أَجْمَعُ وَ هِيَ ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا

و نیز دیه کندن مقداری از زبان که باعث عدم تلفظ تمام حروف گردد که عبارت از ۲۸ حرف است همین مقدار می‌باشد

وَ فِي إِذْهَابِ الْبَعْضِ بِحِسَابِ الذَّاهِبِ مِنَ الْحُرُوفِ

دیه تلفظ نشدن بخشی از حروف، برحسب همان حروف از دست‌رفته می‌باشد

وَ فِي لِسَانِ الْأَخْرَسِ ثُلُثُ الدِّيَةِ وَ فِي بَعْضِهِ بِحِسَابِهِ

و دیه بریدن زبان شخص لال $\frac{1}{3}$ دیه کامل است؛ و دیه بریدن قسمتی از زبان لال متناسب با همان مقدار است

دیه الأسنان

دیه دندان‌ها

فِي الْأَسْنَانِ الدِّيَةُ وَ هِيَ ثَمَانُ وَ عِشْرُونَ سِنًّا

دیه همه دندان‌ها، یک دیه کامل است و تعداد آنها ۲۸ دندان است

فِي الْمَقَادِيمِ الْإِثْنِي عَشَرَ سِتُّ مِائَةِ دِينَارٍ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ خَمْسُونَ

دیه دندان‌های جلو که ۱۲ عدد است ۶۰۰ دینار و هر دندان ۵۰ دینار می‌باشد

وَ فِي الْمَآخِيرِ أَرْبَعُ مِائَةٍ فِي كُلِّ وَاحِدٍ خَمْسَةٌ وَ عِشْرُونَ

دیه دندان‌های عقب ۴۰۰ دینار و هر دندان ۲۵ دینار می‌باشد

وَ يَسْتَوِي فِي ذَلِكَ الْبِيضَاءُ وَ السَّوْدَاءُ وَ الصَّفْرَاءُ خِلْقَةً

و دندان‌هایی که به حسب آفرینش، سفید، سیاه، و زرد باشند در این حکم یکسان‌اند

وَ فِي الزَّائِدَةِ عَنِ الْعَدَدِ الْمَذْكُورِ ثُلُثُ الْأَصْلِيَّةِ إِنْ قُلِعَتْ مُنْفَرِدَةً وَلَا شَيْءَ فِيهَا لَوْ قُلِعَتْ مُنْضَمَّةً

دیه دندان اضافه بر تعداد مذکور اگر به تنهایی کنده شود، دندان اصلی است و اگر با بقیه دندان‌ها کنده شود دیه ندارد
وَ لَوْ اسْوَدَّتِ السِّنُّ بِالْحِجَايَةِ وَ لَمَّا تَسْقَطُ فَثُلُثًا دِيَّتَهَا لِذَلَالَتِهِ عَلَى فَسَادِهَا

هرگاه دندان در اثر جنایت سیاه گردد، اما نیفتد، دیه آن ۲/۳ دیه همان دندان است؛ زیرا سیاه شدن نشانه فاسد شدن دندان است
وَ كَذَا يَجِبُ الثُّلُثَانِ فِي انْصِدَاعِهَا

همین‌طور است اگر دندان لق شود پرداخت ۲/۳ دیه لازم است

وَ قِيلَ فِي انْصِدَاعِهَا: الْحُكْمَةُ، لِعَدَمِ دَلِيلِ صَالِحِ عَلَى التَّقْدِيرِ

و برخی از فقها گفته‌اند که لق شدن دندان ارش دارد، زیرا دلیلی که شایستگی تعیین دیه را در این فرض داشته باشد نداریم
وَ سِنَّ الصَّبِيِّ يُنْتَظَرُ بِهَا مُدَّةٌ يُمْكِنُ أَنْ تَعُودَ فِيهَا عَادَةً فَإِنْ نَبَتَتْ فَلِأَرْشٍ لِمُدَّةِ ذَهَابِهِ وَ إِلَّا فِدْيَةَ الْمُتَّغَرِّ

در مورد دندان کودک باید تا مدتی که معمولاً تا آن زمان دندان‌ها دوباره می‌روید صبرکنند؛ چنانچه روید ارش مدتی را که نبوده می‌گیرند؛ در غیر این صورت، دیه دندان کسی را که دندان شیری او ریخته و دندان‌های اصلیش درآمده می‌گیرند

دیه اللّٰحیین

دیه فک‌ها

فِي اللَّحْيَيْنِ وَ هُمَا الْعِظْمَانِ اللَّذَانِ يُنْبَتَ عَلَى بَشْرَتِهِمَا اللَّحْيَةُ الدِّيَّةُ؛ وَ مَعَ الْأَسْنَانِ دِيَّتَانِ

دیه دو فک، یعنی دو استخوانی که بر روی پوست آنها موی صورت می‌روید یک دیه کامل است و اگر همراه با دندان باشد دو دیه تعلق می‌گیرد

دیه العنق

دیه گردن

فِي الْعُنُقِ إِذَا كُسِرَ فَصَارَ أَصْوَرَ أَيْ مَائِلًا الدِّيَّةُ وَ كَذَا لَوْ مُنِعَ الْإِزْدِرَادُ وَ لَوْ زَالَ الْفَسَادُ وَ رَجَعَ إِلَى الصَّلَاحِ فَلِأَرْشٍ

دیه‌گردن در صورتی که شکسته و کج شود و نیز اگر مانع بلعیدن غذا شود یک دیه کامل است و چنانچه عیب آن برطرف گردد و دوباره سالم شود باید ارش داده شود

دیه الید

دیه دست‌ها

فِي كُلِّ مِّنَ الْيَدَيْنِ نِصْفُ الدِّيَةِ؛ وَحَدَهَا الْمِعْصَمِ وَهُوَ الْمَفْصِلُ الَّذِي بَيْنَ الْكَفِّ وَالذَّرَاعِ، وَتَدْخُلُ دِيَةُ الْأَصَابِعِ فِي دِيَّتِهَا حَيْثُ يَجْتَمِعَانِ

دیه هر یک از دو دست نصف دیه کامل است، انتهای دست، میج دست است و آن مفصلی است که بین کف دست و ساعد قرار دارد و اگر دست و انگشتان با هم قطع شوند، دیه انگشتان در ضمن دیه دست محاسبه می‌شود. (و دیه جداگانه بابت انگشتان دریافت نمی‌شود) وَ فِي الْأَصَابِعِ حَيْثُ تُقَطَّعُ وَحَدَهَا دِيَّتُهَا وَ هِيَ دِيَةُ الْيَدِ فَلَوْ قُطِعَ آخِرُ بَقِيَّةِ الْيَدِ فَالْحُكْمُ خَاصَّةً

دیه انگشتان دست اگر به تنهایی بریده شوند دیه دست است و اگر شخص دیگری باقیمانده دست را قطع نماید فقط می‌تواند ارش بگیرد وَ لَوْ قُطِعَ مَعَهَا شَيْءٌ مِّنَ الزَّنْدِ فَحُكْمُهُ زَائِدَةٌ عَلَى دِيَةِ الْيَدِ لِمَا قُطِعَ مِنَ الزَّنْدِ

هرگاه علاوه بر دست قسمتی از ساعد نیز بریده شود، برای آن ارش اضافه بر دیه دست گرفته می‌شود أَمَّا لَوْ قُطِعَتْ مِّنَ الْمِرْفَقِ أَوْ الْمَنْكَبِ فِدِيَةُ الْيَدِ خَاصَّةً وَ مِثْلُهُ مَا لَوْ قُطِعَتْ مِّنَ بَعْضِ الْعُضُدِ

اما اگر از آرنج یا از شانه بریده شود، فقط باید دیه دست را بدهد؛ همین طور اگر قسمتی از بازو قطع گردد وَ فِي الْعُضُدَيْنِ الدِّيَةُ وَكَذَا فِي الذَّرَاعَيْنِ

دیه دو بازو یک دیه کامل است و دیه هر دو ساعد نیز همین طور است أَمَّا لَوْ قُطِعَتْ الْيَدُ مِنَ الْمِرْفَقِ أَوْ الْكَتِفِ فَالْمَشْهُورُ أَنَّ فِيهِ دِيَةَ الْيَدِ

اما اگر دست از آرنج یا از کتف بریده شود، دیه آن مطابق نظر مشهور، دیه دست است (و سه دیه لازم نمی‌شود) وَ فِي الْيَدِ الزَّائِدَةُ الْحُكْمُ

بریدن دست زاید نیز ارش دارد

دیه الإصبع

دیه انگشتان

وَ فِي الْإِصْبَعِ عُشْرُ الدِّيَةِ

دیه هر انگشت ۱/۱۰ دیه کامل است

لِيَدٍ كَانَتْ أَمَّ لِرِجْلٍ، إِبْهَامًا كَانَتْ أُمَّ غَيْرِهَا عَلَى الْأَقْوَى

خواه انگشت دست باشد یا انگشت پا و با بر نظر قوی‌تر خواه انگشت شست باشد یا غیر شست

وَ فِي الْإِصْبَعِ الزَّائِدَةِ ثُلُثُ دِيَةِ الْأَصْلِيَّةِ وَ فِي شَلَلِهَا ثُلُثًا دِيَّتِهَا وَ فِي قَطْعِ الشَّلَاءِ الثُّلُثُ الْبَاقِي

و دیه انگشت زاید ۱/۳ دیه انگشت اصلی است همچنین دیه فلج کردن انگشت ۲/۳ دیه آن است و دیه بریدن انگشت فلج، ۱/۳ باقیمانده دیه انگشت سالم است

وَ فِي الظَّهْرِ إِذْ لَمْ يَنْبُتْ أَوْ نَبَتَ أَسْوَدَ عَشْرَةَ دَنَانِيرَ وَ لَوْ نَبَتَ أُبْيَضَ فَخِسْمَةُ دَنَانِيرَ عَلَى الْمَشْهُورِ

بنابر نظر مشهور فقها، دیه ناخن نیز در صورتی که نروید یا سیاه بروید، ۱۰ دینار است؛ اما اگر سفید بروید ۵ دینار است

دیه الظهر

دیه ستون فقرات

فِي الظَّهْرِ إِذَا كُسِرَ الدِّيَّةُ وَ كَذَا لَوْ أَحْدَوْدَبَ وَ لَوْ صَلَّحَ فَثُلُثُ الدِّيَّةِ هَذَا هُوَ الْمَشْهُورُ

دیه شکستن ستون فقرات و نیز خمیده شدن کمر، یک دیه کامل است و اگر بهبود یابد^۱ دیه کامل لازم می‌شود این حکم نظر مشهور فقها است و لَوْ كُسِرَ فَشَلَّتِ الرَّجُلَانِ دِيَّةٌ لِكُسْرِهِ وَ ثُلُثَا دِيَّةٍ لِلرَّجُلَيْنِ وَ لَوْ كُسِرَ الصُّلْبُ وَ هُوَ الظُّهْرُ فَذَهَبَ مَشْيُهُ وَ جَمَاعُهُ

فَدِيَّتَانِ وَ فِي النُّخَاعِ الدِّيَّةُ كَامِلَةٌ

هرگاه ستون فقرات شکسته و باعث فلج شدن هر دو پا گردد یک دیه کامل برای شکستن ستون فقرات و^۲ دیه برای دو پا خواهد بود و اگر ستون فقرات بشکند و قدرت راه رفتن و آمیزش را از دست بدهد، جانی باید دو دیه بدهد. دیه قطع نخاع نیز یک دیه کامل است.

دیه الثدي

دیه پستان

الثَّدْيَانِ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا نِصْفُ دِيَّةِ الْمَرْأَةِ وَ فِي انْقِطَاعِ اللَّبَنِ عَنْهُمَا الْحِكْمَةُ وَ كَذَا لَوْ تَعَدَّرَ نَزْوُلُهُ

قطع کردن هر یک از دو پستان زن، نصف دیه زن می‌باشد و در صورت شیردار نشدن پستان‌ها ارش تعیین می‌شود و نیز عدم خروج شیر از آن نیز همین حکم را دارد

وَ فِي الْحَلَمَتَيْنِ الدِّيَّةُ عِنْدَ الشَّيْخِ وَ كَذَا حَلَمَتَا الرَّجُلِ فِيهِمَا الدِّيَّةُ

دیه حلمه پستان (سر دو پستان) به نظر شیخ طوسی یک دیه کامل زن است و سر دو پستان مرد نیز همین طور است و یک دیه کامل مرد را دارد

دیه الذکر و الخصىة

دیه آلت تناسلی مرد و بیضه

فِي الذَّكَرِ مُسْتَأْصَلًا أَوْ الْحَشْفَةَ فَمَا زَادَ الدِّيَّةُ وَ لَوْ كَانَ مَسْلُورًا الْخُصْيَتَيْنِ

دیه کندن آلت از بیخ یا از ختنه‌گاه و بیشتر، یک دیه کامل است، اگرچه بیضه‌های مجتبیٰ علیه کشیده شده باشد

وَ فِي بَعْضِ الْحَشْفَةِ بِحِسَابِهِ وَ فِي ذَكَرِ الْعَيْنِ ثُلُثُ الدِّيَّةِ

دیه قسمتی از ختنه‌گاه، متناسب با قسمت بریده شده است و دیه آلت تناسلی مردی که عتین است^۱ دیه کامل می‌باشد

وَ فِي الْخُصْيَتَيْنِ مَعَا الدِّيَّةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ نِصْفُ

دیه دو بیضه باهم یک دیه کامل است و دیه هرکدام نصف دیه است

و فِي أُذْرَتَيْهَا وَ هِيَ أَنْتَفَاخُهُمَا أَرْبَعُمِائَةِ دِينَارٍ فَإِنْ فَحِجَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْمَشْيِ فَثَمَانُمِائَةِ دِينَارٍ عَلَى الْمَشْهُورِ

همچنین دیه متورم شدن بیضه‌ها ۴۰۰ دینار است و اگر موجب شود پاشنه‌های پا را دور از هم و انگشت‌ها را نزدیک هم بر زمین بگذارد و قادر بر راه رفتن نباشد، دیه‌اش بنابر نظر مشهور ۸۰۰ دینار است

✓ **حشفه:** به سر آلت تناسلی مرد گفته می‌شود که محدوده ختنه گاه است.

✓ **عتین:** به مردی گفته می‌شود که مبتلا به بیماری عنن باشد، یعنی توان مقاربت با همسر خود را نداشته باشد.

دیه الإفضاء

دیه إفضاء

فِي الْإِضَاءِ الدِّيَةُ وَهُوَ تَصْيِيرُ مَسْلِكِ الْبَوْلِ وَالْحَيْضِ وَاحِدًا

افضاء یک دیه کامل دارد و آن، یکی کردن مجرای ادرار و حیض است و قیل مسلك الحیض و الغائط و هو أقوى فی تحقیقه

و از نظر برخی از فقها به معنای یکی کردن مجرای حیض و مدفوع است و (از نظر شهید ثانی) این معنای یکی کردن حیض و مدفوع، برای تحقق افضاء قوی‌تر است

وَ تَسْقُطُ عَنِ الزَّوْجِ إِذَا كَانَ بَعْدَ الْبُلُوغِ وَ لَوْ كَانَ قَبْلَهُ صَمِنَ مَعَ الْمَهْرِ دَيْتَهَا وَ أَنْفَقَ الزَّوْجُ عَلَيْهَا حَتَّى يَمُوتَ أَحَدُهُمَا

اگر افضای زن پس از بلوغ وی باشد دیه از عهده شوهر ساقط است؛ اما اگر پیش از بلوغ افضاء گردد، علاوه بر مهر، ضامن دیه نیز هست و شوهر باید نفقه او را بدهد تا یکی از ایشان از دنیا برود

✓ **افضاء:** ایجاد عیبی خاص در داخل فرج زن که باعث یکی شدن مجرای بول و حیض، یا یکی شدن مجرای حیض و غائط می‌گردد، با توجه با اختلافی که در تفسیر افضاء وجود دارد.

دیه الإلین

دیه کفلها

وَ فِي الْإِلْيَيْنِ الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ النِّصْفُ

دیه دوکفل، یک دیه کامل و دیه هر کدام، نصف دیه است

دیه الرَّجُل

دیه پاها

الرَّجُلَانِ فِيهِمَا الدِّيَةُ؛ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ النِّصْفُ وَ حَدُّهُمَا مَفْصِلُ السَّاقِ وَ إِنِ اشْتَمَلَتْ عَلَى الْأَصَابِعِ

دیه دو پا، یک دیه کامل است و دیه هر پا، نصف دیه است و انتهای پا، مفصل ساق پا می‌باشد اگر چه شامل انگشتان نیز می‌شود
وَ فِي الْأَصَابِعِ مُنْفَرِدَةً الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرٌ وَ دِيَةٌ كُلِّ إِصْبَعٍ مَقْسُومَةٌ عَلَى ثَلَاثٍ أُنَامِلٍ بِالسُّوِيَّةِ وَ دِيَةُ الْإِبْهَامِ
مَقْسُومَةٌ عَلَى اثْنَيْنِ بِالسُّوِيَّةِ أَيْضًا

دیه قطع انگشتان پا بدون قطع خود پا، یک دیه کامل و دیه هر انگشت پا ۱/۳ دیه است، دیه هر انگشت بر بندهای سه‌گانه آن و دیه انگشت شست
نیز به دو قسمت مساوی تقسیم می‌گردد

وَ فِي السَّاقَيْنِ وَ حَدُّهُمَا الرُّكْبَةُ الدِّيَةُ، وَ كَذَا فِي الْفَخَذَيْنِ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِمَّا فِي الْإِنْسَانِ مِنْهُ اثْنَانِ

دو ساق یک دیه کامل دارند و حد آن تا زانو است و دو ران نیز همین طور هستند؛ زیرا هر یک از ساق‌ها و ران‌ها جزء اعضای جفت بدن به شمار
می‌آیند

دیه الترقوة

دیه ترقوه

وَ فِي التَّرْقُوتِ إِذَا كُسِرَتْ فَجُبِرَتْ عَلَى غَيْرِ عَيْبٍ أَرْبَعُونَ دِينَارًا وَ تَرْقُوتُ الْمَرْأَةِ كَالرَّجُلِ

اگر ترقوه بشکند و بدون هیچ عیبی جوش بخورد، دیه آن ۴۰ دینار است. ترقوه زن مانند ترقوه مرد است

دیه العظم

دیه استخوان

فِي كَسْرِ عَظْمٍ مِنْ عَضْوٍ خُمُسُ دِيَةِ ذَلِكَ الْعَضْوِ فَإِنْ صَلَحَ عَلَى صِحَّتِهِ فَأَرْبَعَةٌ أَخْمَاسِ دِيَةِ كَسْرِهِ

دیه شکستن استخوان هر عضو، ۱/۵ دیه آن عضو است و چنانچه بی‌عیب درمان شود، دیه آن ۴ دیه شکستن آن است
وَ فِي مَوْضِعِهِ رُبْعُ دِيَةِ كَسْرِهِ وَ فِي رِضِّهِ ثُلُثُ دِيَةِ ذَلِكَ الْعَضْوِ

اگر جراحت وارد به استخوان، موضحه باشد، دیه آن ۱/۳ دیه شکستن استخوان است و چنانچه باعث کوبیده شدن استخوان گردد، ۱/۴ دیه همان عضو
می‌باشد

فَإِنْ صَلَحَ الْمَرْضُوضُ عَلَى صِحَّةٍ فَأَرْبَعَةٌ أَخْمَاسِ دِيَةِ رِضِّهِ

اگر استخوان کوفته، بدون عیب خوب شود، دیه آن ۴ دیه کوفتگی آن است
وَ فِي فَكِّهِ بِحَيْثُ يَتَعَطَّلُ الْعَضْوُ ثُلُثًا دِيَتِهِ

همچنین دیه جداکردن استخوان به گونه‌ای که آن عضو قادر به کاری نباشد، ۱/۳ دیه آن عضو است

فَإِنْ صَلَحَ عَلَى صِحَّةٍ فَأَرْبَعَةُ أَحْمَاسٍ دِيَّةٌ فَكَيْهِ، وَ لَوْ لَمْ يَتَعَطَّلْ فَالْحَكُومَةُ؛ هَذَا هُوَ الْمَشْهُورُ

اگر بدون عیب بهبود یابد، دیه آن ۴ دیه جدا شدن آن است؛ اما اگر عضو بدون استفاده نماند، ارش گرفته می‌شود، احکام یادشده مطابق نظر مشهور فقها است

دیه الأضلاع

دیه دنده‌ها

فِي كُلِّ ضِلْعٍ مِمَّا يَلِي الْقَلْبَ مِنَ الْجَانِبِ الَّذِي فِيهِ الْقَلْبُ إِذَا كُسِرَتْ خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ دِينَارًا

دیه شکستن هر دنده‌ای که کنار قلب قرار دارد از همان طرف که قلب در آن طرف است ۲۵ دینار می‌باشد

وَ إِذَا كُسِرَتْ تِلْكَ الضِّلْعُ مِمَّا يَلِي الْعَضِدَ عَشْرَةٌ دَنَانِيرَ

و اگر همان دنده از طرفی که نزدیک بازو است بشکند، ۱۰ دینار دیه دارد

وَ لَوْ كُسِرَ عُضْوُهُ أَيْ عَجَبِ الذَّنْبِ فَلَمْ يَمْلِكْ غَائِطَهُ وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إِمْسَاكِه فَقِيَّةُ الدِّيَةِ

هرگاه «عصص» استخوان بالای معقد، یعنی استخوان بالای نشیمنگاه (دنبالچه) بشکند و شخص اختیار مدفوع خود را از دست بدهد و قادر به نگه داشتن آن نباشد، جانی باید یک دیه کامل بپردازد

وَ لَوْ ضُرِبَ عِجَانُهُ وَ هُوَ مَا بَيْنَ الْخُصْيَةِ وَ الْفُحْحَةِ فَلَمْ يَمْلِكْ غَائِطَهُ وَ لَا بَوْلَهُ فَقِيَّةُ الدِّيَةِ

اگر جنایت بر «عجان» یعنی حد فاصل میان بیضه‌ها و معقد وارد آید و در نتیجه شخص نتواند ادرار و مدفوع خود را نگه دارد، یک دیه کامل دارد.

دیه الافتضاض

دیه ازاله بکارت

مِنْ أِفْتَضُّ بَكَرًا بِأَصْبَعِهِ فَخَرَقَ مَثَانَتَهَا فَلَمْ تَمْلِكْ بَوْلَهَا فِدْيَتُهَا لِخَرْقِ الْمَثَانَةِ وَ مَهْرٍ مِثْلِ نِسَائِهَا لِلْإِفْتَضُّ عَلَى

الْأَشْهُرُ

هرکس با انگشت خود، بکارت دوشیزه‌ای را از بین ببرد و مثنان‌اش را پاره‌کند، به طوری که وی اختیار ادرار خود را از دست بدهد، باید یک دیه کامل به دلیل پاره کردن مثنان و طبق نظر مشهورتر مهرالمثل آن زن را به جهت ازاله بکارت بدهد

دیه العقل

دیه عقل

فِي ذَهَابِ الْعَقْلِ الدِّيَةُ كَامِلَةٌ وَ فِي بَعْضِهِ بِحَسَابِهِ بِحَسَبِ نَظَرِ الْحَاكِمِ

از بین رفتن عقل یک دیه کامل دارد و دیه از بین رفتن قسمتی از عقل، متناسب با آن و بسته به نظر حاکم تعیین می‌شود

وَلَوْ شَجَّهَ فَذَهَبَ عَقْلُهُ لَمْ تَتَدَاخَلَ دِيَةُ الشَّجَّةِ وَ دِيَةُ الْعَقْلِ، بَلْ تَجِبُ الدِّيَتَانِ، وَإِنْ كَانَ بِضَرْبَةٍ وَاحِدَةٍ

هرگاه جراحی بر سر شخصی وارد کند و عقل او زایل گردد، دیه زخم و دیه عقل با هم تداخل نمی‌نمایند و دو دیه واجب می‌شود، اگرچه با یک ضربه باشد.

وَلَوْ عَادَ الْعَقْلُ بَعْدَ ذَهَابِهِ وَأَخَذَ دِيَتَهُ لَمْ تُسْتَعَدِ الدِّيَةُ إِنْ حَكَمَ أَهْلُ الْخِبْرَةِ بِذَهَابِهِ بِالْكَلِيَةِ؛ أَمَّا مَعَ الشَّكِّ فِي ذَهَابِهِ

فالحكومة

در صورتی که عقل مجنی‌علیه بعد از زایل شدن و گرفتن دیه آن دوباره برگردد، به شرط آنکه کارشناسان به از بین رفتن تمام عقل حکم کرده باشند، دیه بازگردانده نمی‌شود و اگر زوال عقل مشکوک باشد، ارش گرفته می‌شود

دية السَّمع

ديه شنوایی

فِيهِ الدِّيَةُ إِذَا ذَهَبَ مِنْ الْأُذُنَيْنِ مَعًا مَعَ الْيَأْسِ مِنْ عَوْدِهِ

ديه شنوایی هر دو گوش در صورتی که امیدی به بازگشت آن نباشد، یک دیه کامل است

وَلَوْ رَجِيَ أَهْلُ الْخِبْرَةِ عَوْدَهُ وَ لَوْ بَعْدَ مُدَّةٍ انْتَضَرَ فَإِنْ لَمْ يَعُدَّ فَالدِّيَةُ كَامِلَةٌ وَإِنْ عَادَ فَلْأَرْشُ لِنَقْصِهِ زَمَنَ فَوَاتِهِ

اما اگر کارشناسان، امید به بازگشت آن داشته باشند، اگرچه پس از سپری شدن مدتی باشد، انتظار کشیده می‌شود؛ چنانچه شنوایی باز نگردد، باید یک دیه کامل بدهد و اگر برگردد، باید برای نقصان شنوایی در زمانی که از دست رفته بود آرش دهد.

وَلَوْ تَنَازَعَا فِي ذَهَابِهِ فَأَدَّعَاهُ الْمَجْنِيُّ عَلَيْهِ وَأَنْكَرَهُ الْجَانِيُ اعْتَبِرَ حَالُهُ عِنْدَ الصَّوْتِ الْعَظِيمِ وَ الرَّعْدِ الْقَوِيِّ وَ الصَّيْحَةِ

عِنْدَ غَفْلَتِهِ فَإِنْ تَحَقَّقَ الْأَمْرُ بِالذَّهَابِ وَعَدَمِهِ حَكَمَ بِمُوجِبِهِ وَإِلَّا حَلَفَ الْقَسَامَةَ

چنانچه در از دست دادن شنوایی با هم اختلاف کنند و مجنی‌علیه آن را ادعا کند و جانی منکر آن باشد، حال مجنی‌علیه به هنگام برخاستن صدایی بلند و رعدی قوی و فریاد در وقت غفلت او آزمایش می‌شود، اگر معلوم شود که شنوایی از بین رفته یا نرفته است، به نحو مناسب و بر طبق اثر هر کدام حکم می‌شود و در غیر این صورت، نوبت به قسامه می‌رسد

وَ فِي ذَهَابِ سَمْعِ إِحْدَى الْأُذُنَيْنِ أَجْمَعَ النِّصْفُ وَ لَوْ نَقَصَ سَمْعُهَا قَيْسَ إِلَى الْأُخْرَى وَ لَوْ نَقَصَا مَعًا قَيْسَ إِلَى

أَبْنَاءِ سِنِّهِ

ديه از بین رفتن شنوایی کامل یکی از دو گوش، نصف دیه است و اگر شنوایی یک گوش کاسته گردد، میزان آن با شنوایی گوش دیگر مقایسه (و دیه آن تعیین) می‌شود و اگر شنوایی هر دو گوش با هم کاسته شود، با افراد هم سن او سنجیده می‌شود

دية البصر

دیه بینایی

فِي ذَهَابِ الْإِبْصَارِ مِنَ الْعَيْنَيْنِ مَعَ الدِّيَةِ؛ وَ فِي ضَوْءِ كُلِّ عَيْنٍ نِصْفُهَا سِوَاءً فَقَدْ أَلْحَدَقَةَ أُمَّ أَبْقَاهَا

دیه از بین رفتن قوه بینایی هر دو چشم باهم، یک دیه کامل است و دیه زایل شدن بینایی هر چشم نصف دیه است؛ خواه جانی حدقه را نیز درآورد یا باقی بگذارد

وَ إِنَّمَا يُحْكَمُ بِذَهَابِهِ إِذَا شَهِدَ بِهِ شَاهِدَانِ عَدْلَانِ أَوْ صَدَّقَهُ الْجَانِي

تنها در صورتی حکم به از بین رفتن قوه بینایی می‌شود که دو شاهد عادل به این امر شهادت دهند، یا جانی او را تصدیق نماید و یکفوی فی اثباته شاهد و امرأتان إن كان ذهابه من غير عمد

و برای اثبات آن یک شاهد مرد و دو زن کافی است، به شرط آنکه از بین رفتن بینایی چشم عمدی نباشد و لو عدم الشهود حيث يفتقر إليهما و كان الضرب مما يحتمل زوال النظر معه حلف المجني عليه القسامه إذا كانت العين قائمة و قضي له

چنانچه در هنگام نیاز، شهودی در کار نباشد و جنایت نیز از اموری باشد که احتمال از بین رفتن بینایی با آن داده می‌شود، مجنی‌علیه با اجرای قسامه سوگند می‌خورد به شرط آنکه چشم او باقی باشد و به نفع او حکم صادر می‌گردد.

دیه الشم و الذوق

دیه بویایی و چشایی

فِي إِبْطَالِ الشَّمِّ مِنَ الْمُنْخَرَيْنِ مَعَ الدِّيَةِ وَ مِنْ أَحَدِهِمَا خَاصَّةً نِصْفُهَا

از بین بردن حس بویایی از هر دو مجرای بینی با هم، دیه کامل دارد و از بین بردن حس بویایی یک مجرا نصف دیه دارد و لو ادعى نقصه قيل: يحلف و يوجب له الحاكم شيئاً بحسب اجتهاده

هرگاه کسی مدعی نقص حس بویایی خود شود، برخی از فقها گفته‌اند که مجنی‌علیه سوگند می‌خورد و حاکم بر اساس نظر خود چیزی را تعیین می‌کند

وَ لَوْ قُطِعَ الْأَنْفُ فَذَهَبَ الشَّمُّ فَدَيَّتَانِ أَحَدُهُمَا لِلْأَنْفِ وَ الْأُخْرَى لِلشَّمِّ

اما چنانچه بینی بریده گردد و در نتیجه، حس بویایی از بین برود، دو دیه واجب می‌شود؛ یکی برای بینی و دیگری برای بویایی و الذوق قيل فيه الدية كغيره من الحواس

در مورد حس چشایی گفته شده است که از بین بردن آن، یک دیه کامل دارد، همان‌طور که در دیگر حواس چنین است

دیه تعذر الإنزال و سلس البول

دیه عدم انزال و دیه ریزش ادرار

وَفِي تَعَذُّرِ الْإِنْزَالِ لِلْمَنِيِّ حَالَةَ الْجَمَاعِ الدِّيَةِ وَ فِي مَعْنَاهُ تَعَذُّرُهُ الْإِحْبَالَ وَ الْحَبْلُ؛ لَكِنْ فِي تَعَذُّرِ الْحَبْلِ دِيَةُ الْمَرْأَةِ

عدم امکان انزال منی در حال آمیزش، یک دیه کامل دارد و عدم امکان باردارکردن و باردارشدن نیز همین حکم را دارد؛ ولی در مورد غیرممکن شدن بارداری؛ دیه زن ملاک است

وَ فِي سَلْسِ الْبُؤْلِ وَ هُوَ نُزُولُهُ مَتَرِيحًا لِضَعْفِ الْقُوَّةِ الْمَاسِكَةِ الدِّيَةُ

دیه ریزش ادرار که مراد از آن، ریختن ادرار به دلیل ناتوانی قوه نگهداری کننده است یک دیه کامل می‌باشد

دیه الصوت

دیه صوت

فِي إِذْهَابِ الصَّوْتِ مَعَ بَقَاءِ اللِّسَانِ عَلَى اعْتِدَالِهِ وَ تَمَكُّنِهِ مِنَ التَّقْطِيعِ وَ التَّرْدِيدِ الدِّيَةُ

از بین بردن صوت با بودن زبان به حالت طبیعی آن و امکان ادای حروف به صورت تقطیع و تردید، یک دیه کامل دارد
لِأَنَّهُ مِنَ الْمَنَافِعِ الْمُتَّحِدَةِ فِي الْإِنْسَانِ وَ لَوْ أَذْهَبَ مَعَهُ حَرَكَةُ اللِّسَانِ فِدْيَةٌ وَ ثُلْثَانٍ لِأَنَّهُ فِي مَعْنَى سَلَلَهُ

زیرا صوت از منافع منحصر به فرد بدن آدمی است اگر افزون بر از بین بردن صدا، حرکت زبان را نیز از بین ببرد، دیه آن یک دیه کامل و ۲/۳ دیه است؛ زیرا چنین زبانی مانند عضو فلج است

وَ تَدْخُلُ دِيَةُ النُّطْقِ بِالْحُرُوفِ فِي الصَّوْتِ، لِأَنَّ مَنَفَعَةَ الصَّوْتِ أَهْمُهَا النُّطْقُ

اگر به واسطه جنایت، مجنی‌علیه؛ امکان تلفظ کردن حروف را نداشته باشد، دیه آن در دیه صدا تداخل می‌کند (و برای هر دو، یک دیه لازم می‌شود) زیرا مهم‌ترین فایده صوت، حرف زدن است

الشَّجَاجُ

جراحات سر و صورت (شجاج)

الشَّجَاجُ جَمْعُ «شَجَّةٍ» وَ هِيَ الْجَرْحُ الْمُخْتَصُّ بِالرَّأْسِ وَ الْوَجْهِ وَ هِيَ:

شجاج جمع «شجته» به معنای جراحت مخصوص سر و صورت است؛ و شجاج عبارتند از:

۱. الْحَارِصَةُ؛ وَ هِيَ الْقَاشِرَةُ لِلْجُلْدِ وَ فِيهَا بَعِيرٌ

۱- حارصه؛ جراحتی است که پوست را خراش دهد و دیه آن یک شتر است

۲. الدَّامِيَةُ؛ وَ هِيَ الَّتِي تَقْطَعُ الْجُلْدَ وَ تَأْخُذُ فِي اللَّحْمِ يَسِيرًا وَ فِيهَا بَعِيرَانِ

۲- دامیه؛ جراحتی است که پوست را ببرد و اندکی در گوشت فرو برود و دیه آن دو شتر است

۳. الْبَاصِيعَةُ؛ وَ هِيَ الْآخِذَةُ كَثِيرًا فِي اللَّحْمِ وَ لَا يَبْلُغُ سَمْحَاقِ الْعَظْمِ وَ فِيهَا ثَلَاثَةُ أَبْعَرَةٍ وَ هِيَ الْمُتَلَاحِمَةُ

۳- **باضعه**؛ جراحی است که زیاد در گوشت فرو رود، ولی به پوست نازک روی استخوان نرسد و دیه آن سه شتر است. این جراحی را مُتلاجمه نیز می‌نامند.

۴- **السّمحاق**؛ وَ هِيَ الَّتِي تَبْلُغُ السَّمْحَاقَةَ وَ هِيَ الْجِلْدَةُ الرَّقِيقَةُ الْمُغَشَّيَةُ لِلْعَظْمِ وَ لَا تَقَشَّرُهَا وَ فِيهَا أَرْبَعَةُ أُبْعِرَةٍ

۴- **سِمحاق**؛ جراحی است که به سِمحاقه که پوست نازک روی استخوان است برسد بدون آنکه آن را بشکافد و دیه آن چهار شتر است

۵- **الموضحة**؛ وَ هِيَ الَّتِي تَكْشِفُ عَنْ وَضْحِ الْعَظْمِ وَ هُوَ بَيَاضُهُ وَ تَقَشَّرُ السَّمْحَاقَةَ وَ فِيهَا خَمْسَةُ أُبْعِرَةٍ

۵- **موضحه**؛ جراحی است که روی استخوان را که همان سفیدی استخوان است نمایان سازد و پوست نازک روی آن را بشکافد و دیه آن پنج شتر است

۶- **الهاشمة**؛ وَ هِيَ الَّتِي تَهْشِمُ الْعَظْمَ وَ إِنْ لَمْ يَسْبِقْ بِجَرْحٍ وَ فِيهَا عَشْرَةُ أُبْعِرَةٍ أَرْبَاعًا إِنْ كَانَ خَطَأً وَ أَثْلَاثًا إِنْ كَانَ شَبِيهَاً

۶- **هاشمه**؛ عملی است که استخوان را بشکند، اگرچه همراه با جراحت نباشد و دیه آن در صورت خطایی بودن جنایت، ده شتر از چهار قسم شتر مذکور در دیه کامل و در صورت شبه عمد بودن، ده شتر از سه قسم شتر یاد شده است

۷- **المنقلة**؛ وَ هِيَ الَّتِي تَحُوجُّ إِلَى نَقْلِ الْعَظْمِ وَ فِيهَا خَمْسَةُ عَشَرَ بَعِيرًا

۷- **منقله**؛ عملی است که باعث جابجایی استخوان گردد و دیه آن پانزده شتر است

۸- **المأمومة**؛ وَ هِيَ الَّتِي تَبْلُغُ أُمَّ الرَّأْسِ أَعْنِي الْخَرِيطَةَ الَّتِي تَجْمَعُ الدَّمَاعَ وَ فِيهَا ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ بَعِيرًا

۸- **مأمومه**؛ جراحی است که به «أم الرأس»، یعنی محفظه‌ای که مغز در آن قرار دارد، برسد و دیه آن سی و سه شتر است

۹- **الدامغة**؛ وَ هِيَ الَّتِي تَفْتِقُ الْخَرِيطَةَ الْجَامِعَةَ لِلدَّمَاعِ وَ تَبْعُدُ مَعَهَا السَّلَامَةَ مِنَ الْمَوْتِ؛ فَإِنْ مَاتَ بِهَا فَالْدِّيَةُ وَ إِنْ فَرَضَ أَنَّهُ سَلِمَ قِيلَ: زِيدَتْ حَكُومَةُ عَلَى الْمَأْمُومَةِ

۹- **دامغه**؛ جراحی است که کاسه محافظ مغز را بشکافد که با وجود آن، سالم ماندن از مرگ بعید باشد که؛ اگر شخص در اثر آن فوت کند، باید دیه کامل پرداخت شود و اگر به فرض، مجنی‌علیه زنده بماند، گفته شده است که باید به دیه مأمومه، ارش نیز افزوده گردد.

✓ **شجاج**؛ جراحی‌هایی است که به سر و طبق نظر برخی از فقها به صورت نیز وارد می‌شود و در برابر «جراح» است که به زخم‌های سایر نقاط بدن گفته می‌شود.

✓ انواع شجاج به شرح ذیل است:

✓ **حارصه**؛ به زخم وارد شده به سر می‌گویند که پوست سر را می‌شکافد بدون آن که خون بیاید.

✓ **دامیه**؛ به زخم وارد شده به سر می‌گویند که پوست را می‌شکافد و کمی داخل سر فرو می‌رود.

✓ **باضعه**؛ به زخم وارد شده به سر می‌گویند که مقدار زیادی در گوشت فرو می‌رود ولی به پوست نازک روی استخوان نمی‌رسد، باضعه را «متلاجمه» نیز گفته‌اند.

✓ **سِمحاق**؛ به زخم وارد شده به سر می‌گویند گوشت را می‌شکافد و به پرده نازک روی استخوان می‌رسد، بدون این که آن پرده شکافته شود.

✓ **موضحة**؛ به زخم وارد شده به سر می‌گویند که سفیدی استخوان را آشکار سازد و علاوه بر آن، پرده روی استخوان را نیز پاره کند.

- ✓ **هاشمه:** به زخم وارد شده به سر می‌گویند که به استخوان رسیده و آن را شکسته باشد.
- ✓ **منقله:** زخمی که باعث جابجایی استخوان گردد.
- ✓ **مأمومه:** به زخم وارد شده به سر می‌گویند که به کیسه‌ای که مغز سر در آن قرار دارد می‌رسد، ولی کاسه سر را نمی‌شکافد.
- ✓ **دامغه:** به زخم وارد شده به سر می‌گویند که کاسه جمجمه را که مغز در آن قرار دارد می‌شکافد و احتمال مرگ بسیار زیاد است.

توابع الشجاج

توابع جراحات سر و صورت

۱. الجائفة؛ وَ هِيَ الْوَالِصَةُ إِلَى الْجَوْفِ وَ لَوْ مِنْ ثَغْرَةِ النَّحْرِ وَ فِيهَا ثُلُثُ الدِّيَةِ

- ۱- جائفه: جراحتی است که به درون شکم برسد، اگر چه از ناحیه گودی زیر گلو باشد و دیه آن $\frac{1}{3}$ دیه کامل است
۲. فِي النَّافِذَةِ فِي الْأَنْفِ بِحَيْثُ تَثْقُبُ الْمِنْخَرَيْنِ مَعًا وَ لَا تَنْسُدُ ثُلُثُ الدِّيَةِ فَإِنْ صَلُحَتْ وَ انْسَدَّتْ فَخُمُسُ الدِّيَةِ
- ۲- جراحتی که در بینی نفوذ کند و هر دو مجرای آن را سوراخ نماید و سوراخ‌ها بهبود نیابد، $\frac{1}{3}$ دیه کامل دارد؛ اما اگر بهبود یابد و سوراخ‌ها بسته شود، باید $\frac{1}{5}$ دیه کامل داده شود
۳. فِي النَّافِذَةِ فِي أَحَدِ الْمِنْخَرَيْنِ خَاصَّةً عَشْرُ الدِّيَةِ إِنْ صَلُحَتْ وَ إِلَّا فَسُدُّسُ الدِّيَةِ لِأَنَّهَا عَلَى النِّصْفِ فِيهِمَا
- ۳- جراحتی که تنها در یکی از دو مجرای بینی نفوذ می‌کند، اگر بهبود یابد، $\frac{1}{5}$ دیه کامل را دارد در غیر این صورت باید $\frac{1}{2}$ دیه پرداخت گردد؛ زیرا دیه جنایت وارد به یک مجرای بینی در دو فرض بهبودی و عدم بهبودی، نصف (دیه وارد به هر دو مجرا) است
۴. فِي شِقِّ الشَّفَتَيْنِ حَتَّى تَبْدُوَ الْأَسْنَانَ ثُلُثُ دِيَتِهِمَا وَ لَوْ بَرَأَتْ الْجِرَاحَةُ فَخُمُسُ دِيَتِهِمَا فِي شِقِّ إِحْدَاهُمَا ثُلُثُ دِيَتِهَا إِنْ لَمْ تَبْرَأْ فَإِنْ بَرَأَتْ فَخُمُسُهَا

- ۴- شکافتن هر دو لب به گونه‌ای که دندان‌ها نمایان شود، $\frac{1}{3}$ دیه دو لب را دارد؛ و اگر جراحات بهبود یابد، دیه آن $\frac{1}{5}$ دیه دو لب است و دیه شکافتن یکی از دو لب در صورتی که بهبود نیابد $\frac{1}{3}$ دیه آن لب است
۵. فِي احْمِرَارِ الْوَجْهِ بِالْجِنَايَةِ دِينَارٌ وَ نِصْفُ وَ فِي اخْضِرَارِهِ ثَلَاثَةُ دَنَانِيرٍ، وَ فِي اسْوَدَادِهِ سِتَّةٌ وَ هَذِهِ الْجِنَايَاتُ

الثَّلَاثُ فِي الْبَدَنِ عَلَى النِّصْفِ

- ۵- دیه جنایتی که موجب به سرخ شدن صورت شود یک و نیم دینار است و اگر منجر به کبودی آن گردد سه دینار می‌باشد و چنانچه باعث سیاه شدن شود شش دینار است و دیه این جنایات سه‌گانه در سایر نقاط بدن نصف دیه صورت می‌باشد.
- وَ دِيَةُ الشَّجَاجِ الْمَقْدَمَةِ فِي الْوَجْهِ وَ الرَّأْسِ سَوَاءٌ وَ فِي الْبَدَنِ بِنِسْبَةِ دِيَةِ الْعُضْوِ إِلَى الرَّأْسِ

و دیه جراحات شجاج که گفته شد، نسبت به صورت و سر یکسان است و چنانچه به سایر اندام وارد شود، دیه آن، متناسب با دیه آن عضو نسبت به سر است

وَ فِي النَّافِذَةِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَطْرَافِ الرَّجْلِ مِائَةٌ دِينَارٍ

دیه جراحی که در سایر اعضای مرد فرو رود یکصد دینار است

- ✓ **جانفہ:** به زخمی گفته می‌شود که به عمق سر و صورت برسد، هر چند از گودی گلو باشد.
- ✓ **جراح:** به زخم‌هایی گفته می‌شود که به غیر ناحیه سر و صورت وارد می‌شود و در مقابل «شجاج» قرار دارد.

دیه الجنین

دیه جنین

فِي النُّطْفَةِ إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِي الرَّحِمِ عِشْرُونَ دِينَاراً وَيَكْفِي مُجَرَّدُ الْإِلْقَاءِ فِي الرَّحِمِ مَعَ تَحَقُّقِ الْإِسْتِقْرَارِ

دیه نطفه‌ای که در رحم مستقر شده است بیست دینار است و در این مورد، ریختن منی و قرار گرفتن آن در رحم کافی است.
وَلَوْ أَفْرَعَهُ مُفْرَعٌ فَعَزَلَ فَعَشْرَةُ دَنَانِيرَ بَيْنَ الزَّوْجَيْنِ أَثَلَاثًا

اگر شخصی مرد را به هراس انداخته باعث شود تا منی خود را بیرون از فرج بریزد، باید ده دینار دیه بدهد که آن به مرد و آن به زن می‌رسد
وَلَوْ كَانَ الْمُفْرَعُ الْمَرْأَةَ فَلَا شَيْءَ لَهَا وَ لَوْ اِنْعَكَسَ اِنْعَكَسَ لَكِنِ الْاَقْوَى عَدَمُهُ وَ جَوَازُ الْفِعْلِ

و اگر زن سبب این کار باشد، از دیه سهمی نخواهد داشت و چنانچه مرد، زن را به هراس اندازد، حکم یادشده نیز برعکس می‌شود (یعنی مرد باید دیه بدهد، بدون آن که از آن سهمی داشته باشد) ولی قول قوی‌تر، عدم دیه و جواز عزل است.

وَفِي الْعَلَقَةِ أَرْبَعُونَ دِينَاراً؛ وَ فِي الْمُضْغَةِ سِتُّونَ دِينَاراً؛ وَ فِي الْعَظْمِ ثَمَانُونَ دِينَاراً؛ وَ فِي التَّامِّ الْخَلْقَةِ قَبْلَ وُلُوجِ الرُّوحِ فِيهِ مِائَةٌ دِينَارٍ، ذَكَرًا كَانَ الْجَنِينُ أَوْ اُنْثَى،

دیه علقه، چهل دینار است؛ و دیه مُضْغَه شصت دینار و دیه جنینی که دارای استخوان است هشتاد دینار و دیه جنینی که اندام او تکمیل شده است پیش از دمیده شدن روح یکصد دینار می‌باشد، خواه جنین، مذکر باشد یا مونث

وَلَا كَفَّارَةٌ هُنَا أَيُّ فِي قَتْلِ الْجَنِينِ فِي جَمِيعِ اَحْوَالِهِ، لِأَنَّ وَجُوبَهَا مَشْرُوطٌ بِحَيَاةِ الْقَتِيلِ

یعنی در کشتن جنین در تمام حالات مذکور، کفاره‌ای وجود ندارد؛ زیرا وجوب کفاره قتل مشروط به زنده بودن مقتول است
وَلَوْ وَلَجَتْهُ الرُّوحُ فَدِيَةٌ كَامِلَةٌ لِلذِّكْرِ، وَ نِصْفٌ لِلاُنْثَى

اگر روح در جنین دمیده شده باشد، مذکر آن دیه کامل و مونث نصف دیه دارد

وَ تَجِبُ الْكَفَّارَةُ بِقَتْلِ الْجَنِينِ حَيْثُ تَلَجَتْهُ الرُّوحُ كَالْمَوْلُودِ مَعَ الْمُبَاشَرَةِ لِقَتْلِهِ لَا مَعَ التَّسْبِيبِ غَيْرِهِ

و در صورت مباشرت در قتل جنین؛ برای کشتن جنینی که روح در آن دمیده شده است، همچون جنینی که به دنیا آمده است کفاره واجب می‌گردد؛ اما اگر سبب در قتل جنین باشد، مانند قتل غیرجنین کفاره‌ای ثابت نمی‌شود

وَ فِي اَعْضَائِهِ وَ جِرَاحَاتِهِ بِالنَّسْبَةِ

دیه جنایات وارد بر اعضای جنین به نسبت دیه خود جنین محاسبه می‌شود

وَيَرْتُهُ وَارِثُ الْمَالِ الْأَقْرَبَ فَلِأَقْرَبَ

و دیه جنین را به ترتیب، نزدیک‌ترین خویشاوندان او به ارث می‌برند و ارث مال، با رعایت الاقرب فالاقرب دیه جنین را به ارث می‌برد و هِيَ أَيُّ دِيَةِ الْجَنِينِ فِي الْمَالِ الْجَانِي إِنْ كَانَ الْقَتْلُ عَمْدًا أَوْ شَبِيهَا بِالْعَمْدِ وَإِلَّا فَفِي مَالِ الْعَاقِلَةِ كَالْمَوْلُودِ

دیه جنین در صورتی که قتل، عمدیا شبه عمد باشد از مال جانی پرداخت می‌شود؛ در غیر این صورت مانند دیه نوزاد برعهده عاقله است

الجنایة علی المیت

جنایت بر مرده

فِي قَطْعِ رَأْسِ الْمَيِّتِ الْمُسْلِمِ مِائَةَ دِينَارٍ

دیه بریدن سر مردهٔ مسلمان، یکصد دینار است

فِي ذَلِكَ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ

و زن و مرد و کوچک و بزرگ در این حکم مساوی هستند

و فِي شِجَاجِهِ وَجِرَاحِهِ بِنِسْبَتِهِ فَفِي يَدِهِ خَمْسُونَ دِينَارًا وَهَكَذَا

و دیه جراحت وارد بر سر و صورت مرده و سایر اعضای او به نسبت دیه خود مرده خواهد بود، بنابراین دیهٔ بریدن دست مرده پنجاه دینار است و به همین ترتیب

و هذه الدية ليست لورثته، بل تصرف في وجوه الأقرب عن الميت للأخبار

این دیه به ورثه نمی‌رسد؛ بلکه به دلیل روایات، از طرف میت در راه رضای خدا خرج می‌شود

العاقله

عاقله

هُم مَن تَقَرَّبَ إِلَى الْقَاتِلِ بِالْأَبِّ كَالْإِخْوَةِ وَالْأَعْمَامِ وَأَوْلَادِهِمَا وَإِنْ لَمْ يَكُونُوا وَارِثِينَ فِي الْحَالِ

عاقله کسانی هستند که از طریق پدر، خویشاوند قاتل محسوب می‌شوند مانند برادران و عمو و دایی و فرزندان آنها اگر چه هنگام پرداخت دیه وارث نباشند

و لَا تَعْقِلُ الْمَرْأَةُ وَالصَّبِيُّ وَالْمَجْنُونُ وَالْفَقِيرُ عِنْدَ الْمُطَالَبَةِ

زن، کودک و کسی که در سررسید دیه، دیوانه یا فقیر است عاقله محسوب نمی‌شود

وَيَدْخُلُ فِي الْعَقْلِ الْعَمُودَانِ الْآبَاءُ وَالْأَوْلَادُ وَإِنْ عَلَوْا أَوْ سَفَلُوا

پدران هر قدر بالا روند و پسران هر قدر پایین روند عاقله می‌باشند

وَمَعَ عَدَمِ الْقَرَابَةِ فَالْمُعْتَقُ ثُمَّ ضَامِنِ الْجَرِيرَةِ ثُمَّ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

و در صورت نداشتن اقربا، عاقله، شخص معتق است و پس از آن ضامن جریره و پس از آن امام (ع) است که دیه را از بیت‌المال پرداخت می‌کند
وَلَا تَعْقِلُ الْعَاقِلَةُ عَمْدًا مَحْضًا، وَلَا شَبِيهَا بِهِ

عاقله در جنایت عمد و شبه عمد مسئولیتی ندارد

وَأِنَّمَا تَعْقِلُ الْخَطَأَ الْمَحْضَ وَ كَذَا لَا يَعْقِلُ بِهِمَةِ إِذَا جَنَّتْ عَلَى إِنْسَانٍ وَإِنْ كَانَتْ جِنَايَتُهَا مَضْمُونَةً عَلَى الْمَالِكِ

عَلَى تَقْدِيرِ تَفْرِيطِهِ

بلکه تنها مسئول پرداخت دیه در خطای محض است و نیز در مورد جنایت وارد شده به وسیله حیوان به انسان ضامن نمی‌باشد، اگرچه ممکن است مالک به جهت تفريط ضامن باشد

✓ **عاقله:** به افرادی اطلاق می‌شود که پرداخت دیه قتل و جراحت خطائی وارده توسط جانی به عهده آنان است و طبق نظر برخی از فقها، عاقله کسانی هستند که از طرف پدر، خویشاوند قاتل محسوب می‌شوند اگر چه بالفعل وارث نباشند؛ برخی نیز این گروه را کسانی می‌دانند که در صورت فوت قاتل؛ دیه او را به ارث می‌برند؛ و طبق نظر برخی دیگر از فقها، مردان عاقلی هستند که مستحق ارث قاتل بوده و قاتل از طرف پدر و مادر با آنان خویشاوند است.

✓ **عمودان:** منظور پدران، هر قدر بالا روند (اجداد) و فرزندان، هر قدر پایین روند (اولاد) می‌باشند.

الكفارة

كفاره

الكفارةُ اللَّازِمَةُ لِلْقَاتِلِ بِسَبَبِ الْقَتْلِ مُطْلَقًا لَا تَجِبُ مَعَ التَّسْبِيبِ

کفاره‌ای که قاتل باید در اثر ارتکاب هر نوع قتلی بدهد، در فرض تسبیب واجب نیست،

وَتَجِبُ بِقَتْلِ الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ لَا بِقَتْلِ الْكَافِرِ

با کشتن کودک و دیوانه، کفاره واجب می‌شود، ولی با کشتن کافر، واجب نمی‌گردد

وَعَلَى الْمَشْتَرِكِينَ فِي الْقَتْلِ وَإِنْ كُثِرُوا كُلُّ وَاحِدٍ كَفَّارَةٌ

هریک از شرکای در قتل اگر چه بسیار باشند، باید کفاره‌ای جداگانه بدهد

وَلَوْ قُتِلَ الْقَاتِلُ قَبْلَ التَّكْفِيرِ فِي الْعَمْدِ أَوْ مَاتَ قَبْلَ التَّكْفِيرِ أُخْرِجَتْ الْكَفَّارَاتُ الثَّلَاثُ مِنْ أَصْلِ مَالِهِ إِنْ كَانَ لَهُ

مَالٌ

چنانچه قاتل در قتل عمد، پیش از ادای کفاره کشته شود یا فوت نماید و مالی داشته باشد، کفارات سه‌گانه (عتق، اطعام و صوم) از اصل مال او خارج می‌شود

✓ **کفاره:** نوعی از کیفرهای اسلامی است که جنبه عبادی جزائی دارد و اغلب در مورد ارتکاب معاصی برای محو آثار نامطلوب گناه، قانون‌گذاری شده است.

الجنایة علی الحيوان

جنایت بر حیوان

مَنْ أَتْلَفَ مَا تَقَعُ عَلَيْهِ الذِّكَاةُ سَوَاءٌ كَانَ مَأْكُولًا أَمْ لَا، بِالتَّذْكِيَةِ بغيرِ إِذْنِ مالِكِهِ فَعَلَيْهِ أَرْشُهُ وَهُوَ تَفَاوُتٌ مَا بَيْنَ قِيَمَتِهِ حَيًّا وَ مُذَكِّيٍّ مَعَ تَحَقُّقِ التُّقْصَانِ

هرکس حیوان قابل تذکیه‌ای را بدون اذن مالک آن و با ذبح شرعی تلف نماید، خواه حلال گوشت باشد یا نباشد باید از عهده آرش آن برآید. مراد از آرش نیز تفاوت قیمت زنده حیوان و ذبح شده آن است، به شرط آنکه با تذکیه (ذبح)، نقصان قیمت پیدا شده باشد
لَا قِيَمَتُهُ لِأَنَّ التَّذْكِيَةَ لَا تُعَدُّ إِتْلَافًا مَحْضًا لِبَقَاءِ الْمَالِيَّةِ غَالِبًا

لازم نیست قیمت حیوان پرداخت شود؛ زیرا ذبح حیوان اتلاف کامل به شمار نمی‌آید، چه آنکه بیشتر مالیت حیوان ذبح شده باقی می‌ماند.
وَ لَيْسَ لِلْمَالِكِ مُطَالَبَتُهُ بِالْقِيَمَةِ كَمَلًّا وَ دَفَعَهُ إِلَيْهِ عَلَى الْأَقْرَبِ لِأَصَالَةِ بَرَاءَةِ ذِمَّةِ الْجَانِي مِمَّا زَادَ عَلَى الْأَرْضِ وَ لِأَنَّهُ بَاقٍ عَلَى مِلْكِ مالِكِهِ

مالک حق مطالبه قیمت کامل حیوان را از تلف‌کننده ندارد و بنابر نظر درست‌تر، باید حیوان تذکیه شده نیز به مالک آن داده شود، زیرا اصل، براءت ذمه جانی از مبلغی زاید بر آرش است و حیوان نیز همچنان در ملکیت مالک باقی است
وَ لَوْ أَتْلَفَهُ لَابْهَأَ فَعَلَيْهِ قِيَمَتُهُ يَوْمَ تَلْفِهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ غَاصِبًا

اما اگر حیوان را بدون ذبح شرعی تلف کند، چنانچه تلف‌کننده غاصب نباشد، باید قیمت روز تلف کردن حیوان را بپردازد
وَ يُوضَعُ مِنْهَا مَالُهُ قِيَمَةً مِنَ الْمَيْتَةِ كَالشَّعْرِ وَ الصَّوْفِ

البته قیمت چیزهایی از مردار حیوان که دارای ارزش است مانند مو و پشم آن، از قیمت کاسته می‌شود
وَ لَوْ تَعَيَّبَ بِفِعْلِهِ مِنْ دُونِ أَنْ يَتْلَفَ فَلِمَالِكِهِ الْأَرْضِ إِنْ كَانَتْ حَيَاتِهِ مُسْتَقِرَّةً

فردی با عمل خود، حیوانی را معیوب سازد، بدون آن که حیوان را تلف نماید. در صورتی که حیوان زنده بماند، مالک حق دریافت آرش را دارد

وَإِمَّا لَوْ أَتْلَفَ مَا لَا تَقَعُ عَلَيْهِ الذِّكَاةُ فَفِي كَلْبِ الصَّيْدِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَ فِي كَلْبِ الْعَنَمِ كَبْشٌ وَ فِي كَلْبِ الْحَائِطِ

وَ هُوَ الْبُسْتَانِ عِشْرُونَ دِرْهَمًا وَ فِي كَلْبِ الزَّرْعِ قَفِيزٌ مِنْ طَعَامٍ وَ لَا تُقَدِّرُ لِمَا عَدَاهَا وَ لَا ضَمَانَ عَلَى قَاتِلِهَا

اگر حیوان غیرقابل تذکیه‌ای را تلف کند، چنانچه سگ شکاری باشد، باید چهل درهم بپردازد و اگر سگ گله باشد، باید یک قوچ بدهد و در مورد سگ باغ، ده درهم و در مورد سگ مزرعه، یک پیمانۀ طعام داده می‌شود. در مورد سایر حیوانات غیرقابل تذکیه، اندازه معینی در شرع تعیین نشده است و قاتل این حیوانات نیز ضامن نمی‌باشد.

✓ **تذکیه (ذکاه):** به شرایطی که برای پاک و حلال کردن گوشت حیوانات در اسلام قرار داده شده می‌گویند.

✓ **طعام:** در اصطلاح فقها به معنای گندم و جو به کار می‌رود.

نکات مهم مبحث دیات:

✓ دیه در اصل در قتل خطای محض و شبیه به خطا ثابت می‌باشد.

✓ ملاک قتل خطای محض این است که قاتل، فعل را از روی عمد انجام ندهد و نسبت به مجنی علیه قصد نداشته باشد، گرچه در مورد شخیص دیگری قصد داشته باشد.

✓ قتل خطای شبیه به عمد آن است که قاتل قصد وقوع فعل نسبت به فرد معینی را دارد، اما در قصد قتل اشتباه می‌کند.

✓ پزشکی نسبت به تلفی که در جان یا عضو بیمار حاصل می‌شود از مال خود ضامن است، اگر چه بیمار اذن درمان داده باشد و احتیاط لازم را به عمل آورده باشد.

✓ جنایت‌هایی که توسط شخص خواب وارد می‌شود، دیه آن توسط عاقله پرداخت می‌گردد.

✓ شخص برابر از مال خود ضامن جنایت‌هایی است که در اثر برخورد با انسانی ایجاد می‌کند.

✓ فردی که با دیگران برخورد می‌کند ضامن دیه کسی است که با او برخورد کرده است و خون برخوردکننده هدر است.

✓ در صورتی که دو انسان آزاد با یکدیگر برخورد کنند و بمیرند، ورثه هر کدام نصف دیه مؤثر خود را گرفته و نصف دیگر ساقط می‌شود.

✓ شخصی که از جای بلندی روی شخص دیگری بیفتد و قصد قتل او را نداشته باشد، قتل شبه عمد است، به شرط این که افتادن از آن مکان غالباً کشنده نباشد.

✓ در صورتی که صاحب حیوان در نگهداری حیوان خود تقربط کند، ضامن جنایت وارد شده توسط حیوان است.

✓ اگر دفاع در مقابل حیوان به مرگ یا معیوب شدن حیوان منتهی شود، ضمانی وجود ندارد.

✓ فرد سوار بر چهار پا ضامن جنایت‌هایی است که حیوان به وسیله سر یا دست خود وارد می‌کند، اما ضامن جنایت‌های وارد شده به واسطه پاهای حیوان نیست.

✓ فردی که حیوان را از عقب به جلو هدایت می‌کند، ضامن تمام جنایت‌هایی است که حیوان وارد می‌کند.

✓ اگر صاحب حیوان آن را رم داده و حیوان، سوار خود را بیندازد مالک، ضامن است.

✓ اگر صاحب حیوان همراه و مراقب حیوان باشد، شخص سوار بر حیوان ضامن نیست.

✓ دیه جنایت دایه در حالت خواب به واسطه غلتیدن روی کودک از مال خود دایه پرداخت می‌شود، به شرط آن که شیر دادن طفل به قصد کسب افتخار بوده باشد.

✓ مربی شنا ضامن جنایت وارد بر شناگر صغیر از مال خودش است.

✓ هر فردی که در ملک دیگری سنگی را قرار دهد و در اثر آن جنایتی وارد شود مطلقاً ضامن است.

✓ سقوط ظرف و امثال آن از روی دیوار چنانچه عادتاً ثابت بوده باشد، ضمانی ندارد.

✓ جنایتی که به واسطه بالکن و نورگیر ایجاد می‌شود در صورتی عدم تقربط ضمانی برای صاحب آن ندارد.

✓ اگر شخصی در حال وزیدن باد آرام و یا در حال سکون هوا آتش روشن کند و بیشتر از مقدار نیاز او باشد ضامن جنایتی نخواهد بود.

✓ هر شخصی در محلی غیر مجاز آتش روشن کند، از مال خودش ضامن جان و مال تلف شده خواهد بود، به شرط آن که مجنی علیه امکان فرار نداشته باشد.

✓ در صورت اجتماع سبب و مباشر، مباشر ضامن است به شرط آن که مباشر از وجود سبب آگاه بوده باشد.

✓ در صورت اجتماع دو سبب، سببی که مقدم باشد؛ ضامن است.

- ✓ دیه قتل عمد ظرف مدت یک سال و از مال جانی پرداخت می‌شود.
- ✓ بر جانی واجب نیست که قبل از پایان یک سال، دیه قتل عمد را پرداخت کند.
- ✓ دیه قتل شبهه عمد ظرف مدت دو سال و از مال جانی باید پرداخت شود.
- ✓ هرگاه کسی در ماه حرام و یا در حرم مکه مرتکب قتل گردد، یک سوم دیه تغلیظ می‌گردد.
- ✓ در قتل خطای محض اختیار پرداخت یکی از موارد شش‌گانه دیه با عاقله است.
- ✓ در مواردی که دیه کامل پرداخت می‌شود دیه زن نصف دیه مرد است.
- ✓ دیه خنثای مشکل $\frac{2}{3}$ دیه مرد می‌باشد.
- ✓ دیه مرد ذمی هشتصد درهم و دیه زن ذمی نصف این مقدار است.
- ✓ دیه تمام موی سر و نیز موی ریش مردان به شرطی که نروید یک دیه کامل است.
- ✓ هرگاه پس از جنایت بر سر و موی مرد، دوباره موی بروید، آرش داده می‌شود.
- ✓ دیه موی هر دو ابرو، نصف دیه کامل است.
- ✓ هر دو چشم با هم دیه کامل دارد و دیه هر چشم نصف دیه کامل است.
- ✓ دیه هر یک از پلک‌ها $\frac{1}{2}$ دیه کامل است.
- ✓ دیه پلک‌ها و دیه چشم‌ها تداخل نمی‌کند و جانی باید دو دیه کامل بدهد.
- ✓ دیه چشم نابینا $\frac{1}{3}$ دیه چشم سالم است.
- ✓ هر دو گوش با هم دیه کامل دارد، فرقی نمی‌کند که شنوا باشد یا ناشنوا.
- ✓ دیه بریدن قسمتی از گوش متناسب با آن قسمت محاسبه می‌شود.
- ✓ بر اساس نظر مشهور فقها، دیه از بین بردن نرمه گوش، $\frac{1}{3}$ دیه آن گوش است.
- ✓ دیه فلج کردن بینی، $\frac{2}{3}$ دیه بینی سالم است.
- ✓ طبق نظر مشهورتر، دیه هر سوراخ بینی، $\frac{1}{3}$ دیه کامل می‌باشد.
- ✓ هر دو لب با هم دیه کامل دارد.
- ✓ در صورتی که جنایت باعث سست شدن لب‌ها شود؛ به گونه‌ای که دندان‌ها را نپوشاند حاکم شرع آرش تعیین می‌کند.
- ✓ دیه بریدن زبان شخص لال، $\frac{1}{3}$ دیه کامل است.
- ✓ دیه تمام دندان‌ها یک دیه کامل است.
- ✓ دیه دندان اضافی در صورتی که جدای از دندان اصلی گنده باشد، $\frac{1}{3}$ دیه دندان اصلی است.
- ✓ دندان اضافی در صورتی که همراه با دندان اصلی گنده شود، دیه ندارد.
- ✓ در صورتی که در اثر جنایت دندان سیاه شود، ولی نیفتد $\frac{2}{3}$ دیه همان دندان را دارد.
- ✓ هر دو فک با هم دیه کامل دارد و اگر فک‌ها همراه با دندان‌ها از بین برود دو دیه کامل دارد.
- ✓ دیه گردن در صورت شکستگی یا کج شدن، یک دیه کامل است و در صورتی که عیب برطرف و سالم شود آرش دارد.
- ✓ هر دو دست با هم دیه کامل دارد و یک دست نصف دیه دارد.
- ✓ دیه قطع کردن انگشتان دست به تنهایی و بدون قطع خود دست، دیه کامل دارد.
- ✓ اگر همراه دست، مقداری از ساعد نیز قطع شود علاوه بر دیه دست، آرش نیز باید پرداخت شود.
- ✓ هر دو بازو با هم یک دیه کامل دارد.
- ✓ قطع هر یک از انگشتان $\frac{1}{3}$ دیه کامل دارد؛ فرقی نمی‌کند که انگشت دست باشد یا انگشت پا.
- ✓ قطع انگشت زائد، $\frac{1}{3}$ دیه انگشت اصلی می‌باشد.
- ✓ فلج کردن انگشت، $\frac{2}{3}$ دیه انگشت اصلی می‌باشد.

- ✓ دیه ناخن در صورت نروئیدن، یا سیاه روئیدن ده دینار می‌باشد.
- ✓ شکستن ستون فقرات و خمیده شدن کمر، یک دیه کامل دارد.
- ✓ شکستن ستون فقرات و از بین رفتن قدرت راه رفتن و جماع، دو دیه کامل دارد.
- ✓ قطع کردن نخاع مجنی‌علیه یک دیه کامل دارد.
- ✓ دیه هر یک از دو پستان زن، نصف دیه زن می‌باشد.
- ✓ هرگاه آلت تناسلی از بیخ و یا از محل حشفه و بیشتر گنده شود دیه کامل دارد.
- ✓ دیه قطع کردن آلت تناسلی مرد عنین، ۱/۳ دیه کامل است.
- ✓ هر دو بیضه با هم یک دیه کامل دارد..
- ✓ افضاء زن یک دیه کامل زن را دارد.
- ✓ در صورتی که افضاء زن پس از بلوغ باشد دیه از عهده شوهر ساقط است.
- ✓ هر دو کفل، یک دیه کامل دارد و دیه هر یک از آنها نصف دیه کامل است.
- ✓ دیه قطع کردن انگشتان پا بدون قطع کردن خود پا، یک دیه کامل دارد.
- ✓ هر دو ساق پا یک دیه کامل دارد.
- ✓ دیه شکستن استخوان هر عضو، ۱/۲ دیه همان عضو می‌باشد.
- ✓ دیه جدا کردن استخوان هر عضو، به گونه‌ای که آن عضو قادر به کار کردن نباشد، ۲/۳ دیه آن عضو را دارد.
- ✓ شکستن هر دنده‌ای که در کنار قلب قرار دارد، ۲۵ دینار است.
- ✓ هر کسی با انگشت خود، بکارت دوشیزه‌ای را زایل کند باید یک دیه کامل بپردازد و طبق نظر مشهورتر، مهرالمثل زن را نیز باید پرداخت کند.
- ✓ از بین رفتن عقل، یک دیه کامل دارد.
- ✓ دیه از بین بردن عقل و دیه وارد کردن جراحت بر سر مجنی‌علیه با یکدیگر تداخل نمی‌کند.
- ✓ دیه از بین بردن حس شنوایی گوش‌ها در صورتی که امید به بازگشت آن نباشد، یک دیه کامل می‌باشد.
- ✓ دیه از بین بردن حس بینایی هر دو چشم با هم یک دیه کامل می‌باشد.
- ✓ از بین بردن حس بویایی هر دو سوراخ بینی، یک دیه کامل دارد و از بین بردن حس بویایی یکی از دو سوراخ بینی، نصف دیه کامل است.
- ✓ عدم امکان انزال منی در حال آمیزش، یک دیه کامل دارد.
- ✓ دیه از بین بردن صدا به گونه‌ای که زبان به حالت طبیعی خود باقی بماند یک دیه کامل است.
- ✓ دیه شکافتن هر دو لب مجنی‌علیه به گونه‌ای که دندان‌های او پیدا شود ۱/۳ دیه دو لب است.
- ✓ هرگاه صورت مجنی‌علیه در اثر جنایت سرخ شود دیه آن ۱/۵ دینار است.
- ✓ دیه جراحت‌های شجاج نسبت به صورت و سر یکسان می‌باشد.
- ✓ دیه زخمی که در یکی از اعضای مرد نفوذ می‌کند ۱۰۰ دینار است.
- ✓ دیه نطفه در صورتی که در رحم استقرار یافته باشد ۲۰ دینار است.
- ✓ دیه علقه، ۴۰ دینار و دیه مضغه، ۶۰ دینار است.
- ✓ چنانچه روح در جنین دمیده باشد در صورت مذکر بودن یک دیه کامل و در صورت مؤنث بودن نصف دیه بر عهده جانی است.
- ✓ دیه جنایت وارده بر اعضای جنین به نسبت دیه خود جنین محاسبه می‌شود.
- ✓ خویشاوندان جنین به ترتیب خویشاوندی، دیه جنین را به ارث می‌برند.
- ✓ دیه جنین در صورت عمدی یا شبه عمدی بودن قتل از مال خود جانی باید پرداخت گردد.
- ✓ دیه قطع کردن سر میت مسلمان ۱۰۰ دینار است.
- ✓ دیه‌ای که بابت جنایت بر میت گرفته می‌شود به ارث نمی‌رسد بلکه در راه خیر مصرف می‌شود.

- ✓ عاقله کسانی هستند که از طرف پدر، خویشاوند قاتل باشند؛ اگر چه هنگام پرداخت دیه، وارث او نباشند.
- ✓ زن، نابالغ و کسی که به هنگام زمان پرداخت دیه، مجنون یا فقیر باشد جزء عاقله محسوب نمی‌گردد.
- ✓ پدران و فرزندان (عمودان)، جزء عاقله محسوب می‌شوند.
- ✓ عاقله در جنایت عمد و شبه عمد، مسؤولیتی ندارد.
- ✓ هرگاه حیوان به انسان جنایتی وارد کند عاقله مالک حیوان ضامن نمی‌باشد.
- ✓ کفاره قتل در صورت تسبیب واجب نیست.
- ✓ در صورتی که چند نفر مشترکاً کسی را به قتل برسانند هر یک باید کفاره جداگانه پرداخت کند.
- ✓ هرگاه قاتل عمدی قبل از پرداختن کفاره کشته شده یا فوت کند کفاره قتل از اصل مال او خارج می‌شود.
- ✓ هر شخصی که حیوان قابل تذکیره‌ای را بدون اذن مالک آن و با ذبح شرعی تلف کند باید ارزش آن را به مالک بدهد و مالک حق مطالبه قیمت کامل حیوان را ندارد.
- ✓ هر شخصی که حیوان قابل تذکیره‌ای را بدون ذبح شرعی تلف کند در صورتی که غاصب نباشد باید قیمت حیوان در روز تلف کردن را به مالک آن پرداخت کند.
- ✓ هر کسی با عمل خود حیوانی را معیوب سازد بدون آن که حیوان تلف شود باید ارزش آن را بدهد.
- ✓ در صورتی که جانی، سگ شکاری را تلف کند باید ۴۰ درهم و اگر سگ گله را تلف کند باید یک قوچ بدهد.
- ✓ قاتل حیوانات غیرقابل تذکیره ضمانی ندارد.

القضاء

قضاوت

القضاء و أهميته

قضاوت و اهمیت آن

القَضَاءُ الْحُكْمُ بَيْنَ النَّاسِ وَ هُوَ وَاجِبٌ كَفَايَةٌ فِي حَقِّ الصَّالِحِينَ لَهُ، إِلَّا أَنَّهُ مَعَ حُضُورِ الْإِمَامِ وَظِيْفَةِ الْإِمَامِ (ع) أَوْ نَائِبِهِ فَيَلْزَمُهُ نَصْبٌ قَاضٍ لِيُقْوَمَ بِهِ

قضاوت عبارت از حکم کردن میان مردم است و برای کسانی که شایستگی آن را دارند واجب کفایه است ولی در زمان حضور امام معصوم (ع)، قضاوت وظیفه امام (ع) یا جانشین ایشان می‌باشد و معصوم باید برای انجام قضاوت، قضاتی را به این سمت قرار دهند وَ فِي الْغَيْبَةِ يَنْفُذُ قَضَاءُ الْفَقِيهِ الْجَامِعِ لِشَرَايِطِ الْإِفْتَاءِ؛ فَمَنْ عَدَلَ عَنْهُ إِلَى قَضَاءِ الْجَوْرِ كَانَ عَاصِيًا فَاسِقًا لِأَنَّ ذَلِكَ

كبيره عندنا

در زمان غیبت (امام زمان «عج») قضاوت فقیهی که دارای شرایط فتوا دادن است نافذ هست، بنابراین هرکس از مراجعه به ایشان سرباز زند و به قضاوت جور مراجعه کند گناهکار و فاسق است، زیرا این کار از نظر فقهای شیعه گناه کبیره به حساب می‌آید

شُرُوطُ الْقَاضِي

شرايط قاضي

۱- الْكَمَالُ بِالْبُلُوغِ وَالْعَقْلِ وَطَهَارَةِ الْمُؤَلَّدِ؛

۱- کامل بودن از جهت از بلوغ و عقل و حلال زادگی

۲- الْعَدَالَةُ وَ يَدْخُلُ فِيهَا الْإِيمَانُ؛

۲- عدالت که شیعه بودن جز عدالت است

۳- أَهْلِيَّةُ الْإِفْتَاءِ؛

۳- شایستگی فتوا دادن (مجتهد باشد)

۴- الذُّكُورَةُ؛

۴- مرد بودن

۵- الْكِتَابَةُ لِعُسْرِ الضَّبْطِ بِدُونِهَا لِغَيْرِ النَّبِيِّ (ص)؛

۵- توانایی نوشتن؛ زیرا جز بر پیامبر (ع) ضبط وقایع بدون نوشتن مشکل است

۶- الْبَصَرُ لِافتقاره إِلَى التَّمْيِيزِ بَيْنَ الْخُصُومِ

۶- بینایی؛ چون باید بین دو طرف دعوی تمییز قائل شود

قاضي التحكيم

قاضي تحكيم

هَذِهِ الشَّرَائِطُ كُلُّهَا مُعْتَبَرَةٌ فِي الْقَاضِي مُطْلَقاً إِلَّا فِي قَاضِي التَّحْكِيمِ وَ هُوَ الَّذِي تَرَاضَى بِهِ الْخَصْمَانِ لِيُحْكَمَ بَيْنَهُمَا

مَعَ وُجُودِ قَاضٍ مَنْصُوبٍ وَ ذَلِكَ فِي حَالِ حُضُورِ الْإِمَامِ؛ فَإِنَّ حُكْمَهُ مَاضٍ عَلَيْهَا، وَإِنْ لَمْ يَسْتَجْمِعْ جَمِيعَ هَذِهِ

الشَّرَائِطُ

وجود تمام شرایط بالا برای قاضی لازم است مگر در قاضی تحکیم و قاضی تحکیم کسی است که با وجود قاضی منصوب برای قضاوت، طرفین دعوی به داوری او در میان خود رضایت می‌دهند که این امر در زمان حضور امام جایز است و رأی او در حق آنها نافذ است حتی اگر واجد تمامی شرایط یادشده نباشد

فَإِنَّ اسْتِجْمَاعَهُ لِشَّرَائِطِ الْفَتْوَى شَرْطٌ إِجْمَاعاً، وَ كَذَا بُلُوغُهُ وَ عَقْلُهُ وَ طَهَارَةُ مُؤَلِّدِهِ وَ غَلْبَةُ حِفْظِهِ وَ عَدَالَتُهُ

به اجماع فقها شایستگی فتوا دادن، بلوغ، عقل، حلال زادگی، حافظه خوب و عدالت در قاضی تحکیم شرط است

أَنَّ الْإِجْتِهَادَ شَرْطٌ فِي الْقَاضِي فِي جَمِيعِ الْأَزْمَانِ وَالْأَحْوَالِ، وَ هُوَ مَوْضِعٌ وَفَاقٍ

اجتهاد در تمامی زمان‌ها و در همه حال شرط صحت قضاوت است که این امر مورد اتفاق فقها می‌باشد
وَ هَلْ يُشْتَرَطُ فِي نَفْذِ حُكْمِ قَاضِي التَّحْكِيمِ تَرَاضِي الْخَصْمَيْنِ بِهِ بَعْدَهُ؟ قَوْلَانِ، أَجْوَدُهُمَا الْعَدَمُ عَمَلًا بِإِطْلَاقِ
النُّصُوصِ

در این که شرط نفوذ حکم قاضی تحکیم، رضایت بعدی دو طرف دعوی به حکم صادره است یا خیر؟ دو نظر وجود دارد که مناسب‌ترین آنها به
استناد اطلاق روایات وارده شرط نبودن چنین چیزی است

وَ يَجُوزُ إِرْتِزَاقُ الْقَاضِي مِنْ بَيْتِ الْمَالِ مَعَ الْحَاجَةِ وَ لَا يَجُوزُ الْجُعْلُ وَ لَا الْأَجْرَةُ مِنَ الْخُصُومِ وَ لَا مِنْ غَيْرِهِمْ، لِأَنَّهُ

فِي مَعْنَى الرُّشَاءِ

قاضی در صورتی که نیاز داشته باشد می‌تواند از بیت‌المال حقوق دریافت کند و دریافت حق‌العمل و مزد از طرفین دعوی و غیر ایشان ممنوع است
زیرا چنین اموری همانند رشوه است

آدابُ القضاةِ

آداب قضاوت

يَجِبُ عَلَى الْقَاضِي التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ فِي الْكَلَامِ وَ السَّلَامَ وَ النَّظَرَ وَ أَنْوَاعِ الْإِكْرَامِ كَالْإِذْنِ فِي الدَّخُولِ وَ

الْقِيَامِ وَ الْمَجْلِسِ وَ طَلَاقَةِ الْوَجْهِ، وَ الْإِنْصَافَ لِكَلَامِهَا، وَ الْإِنْصَافَ لِكُلِّ مِنْهُمَا إِذَا وَقَعَ مِنْهُ مَا يَقْتَضِيهِ

واجب است قاضی در گفتار و سلام کردن و نگاه کردن و دیگر اسباب احترام، مانند اجازه ورود و برخاستن و گشاده‌رویی، با دو طرف دعوی به طور
مساوی برخورد کند. همچنین واجب است قاضی به سخنان طرفین دعوی گوش فرا دهد و انصاف را در جایی که از او عملی سر می‌زند که رعایت
آن را ایجاب می‌کند نسبت به هر دو طرف رعایت نماید

وَ لَا تَجِبُ التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ مُطْلَقًا فِي الْمَيْلِ الْقَلْبِيِّ وَ يُكْرَهُ تَخْصِيصُ أَحَدِهِمَا بِالْخَطَابِ لِمَا فِيهِ مِنْ

التَّرْجِيحِ الَّذِي أَقْلُ مَرَاتِبُهُ الْكِرَاهَةُ

واجب نیست قاضی در گرایش قلبی نسبت به دو طرف دعوی جانب مساوات را نگه دارد خواه هر دو مسلمان باشند یا نباشند و مکروه است قاضی
به طور مشخص یکی از آن دو نفر را مورد خطاب قرار دهد زیرا در این کار نوعی ترجیح وجود دارد که کمترین درجه آن کراهت است

وَ تَحْرُمُ الرِّشْوَةُ سِوَاءَ حَكْمٍ لِبِأَذْلِهَا بِحَقِّ أَمِّ بَاطِلٍ. وَ عَلَى تَحْرِيمِهَا إِجْمَاعُ الْمُسْلِمِينَ؛ وَ كَمَا تَحْرُمُ عَلَى الْمُرْتَشِي

تَحْرُمُ عَلَى الْمُعْطِي، لِإِعَانَتِهِ عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ، إِلَّا أَنْ يَتَوَقَّفَ عَلَيْهَا تَحْصِيلُ حَقِّهِ فَتَحْرُمُ عَلَى الْمُرْتَشِي خَاصَّةً،

فَتَجِبُ إِعَادَتُهَا مَعَ وُجُودِهَا، وَ مَعَ تَلْفِهَا الْمِثْلُ أَوْ الْقِيَمَةُ

رشوه حرام است خواه آنچه به نفع رشوه‌دهنده حکم می‌کند حق باشد یا باطل. حکم به حرمت رشوه مورد اجماع همه مسلمانان است؛ رشوه همان
گونه که بر رشوه‌دهنده حرام است بر رشوه‌گیرنده نیز حرام است، زیرا وی با این کار، به گناه و عدوان کمک کرده است، مگر آنکه تنها راه رسیدن به

حقیقتاً فقط رشوه دادن باشد که در این صورت فقط بر رشوه گیرنده حرام می‌باشد که در صورت موجود بودن رشوه باید برگردانده شود و در صورت تلف شدن باید مثل یا قیمت آن پرداخت شود
وَ تَحْرُمُ تَلْقِينُ أَحَدِ الْخَصْمَيْنِ حُجَّتَهُ أَوْ مَا فِيهِ ضَرَرٌ عَلَى خَصْمِهِ.

تلقین کردن دلیل و مدرک به یکی از دو طرف دعوی یا هر چیزی که موجب ضرر برای طرف مقابل است حرام می‌باشد
وَ إِذَا ادَّعى الْمُدْعِي فَإِنَّ وَضَعَ الْحُكْمَ لِرِمَّةِ الْقَضَاءِ إِذَا التَّمَسَّهُ الْمَقْضَى لَهُ فَيَقُولُ: «حَكَمْتُ»، أَوْ «قَضَيْتُ»

به دنبال طرح دعوی از سوی مدعی اگر حکم روشن باشد در صورتی که محکوم له تقاضا کند قاضی باید رأی صادر کند که در این صورت قاضی می‌گوید: «حکم کردم» یا «قضاوت نمودم»

وَ يُسْتَحَبُّ لَهُ قَبْلَ الْحُكْمِ تَرْغِيْبُهُمَا فِي الصُّلْحِ، فَإِنْ تَعَدَّرَ حَكَمَ بِمُقْتَضَى الشَّرْعِ؛ فَإِنْ اشْتَبَهَ أَرْجَا حَتَّى يَتَبَيَّنَ، وَعَلَيْهِ الْإِجْتِهَادُ فِي تَحْصِيلِهِ

مستحب است که قاضی پیش از حکم کردن دوطرف دعوی را به سازش تشویق کند و پس از آن اگر صلح ممکن نشد حکم خود را برطبق شرع صادر کند و اگر حکم دعوی روشن نبود باید تا آشکار شدن مسأله انشای رأی را به تاخیر اندازد و بر او لازم است برای به دست آوردن آن تلاش کند

وَ يُكْرَهُ أَنْ يَشْفَعَ إِلَى الْمُسْتَحِقِّ فِي إِسْقَاطِ حَقِّ، أَوْ إِلَى الْمُدْعِي فِي إِبْطَالِ دَعْوَى، أَوْ يَتَّخِذَ حَاجِبًا وَقْتَ الْقَضَاءِ لِنَهْيِ النَّبِيِّ (ص) عَنْهُ أَوْ يَقْضِي مَعَ إِشْتِعَالِ الْقَلْبِ بِنُعَاسٍ أَوْ هَمٍّ أَوْ غَمٍّ أَوْ غَضَبٍ أَوْ جُوعٍ أَوْ شَبَعٍ. وَ لَوْ قَضَى مَعَ وُجُودِ أَحَدِهَا نَفَذَ

مکروه است قاضی نزد صاحب حق برای اسقاط حق یا نزد مدعی برای باطل کردن دعوی وساطت کند یا به هنگام دادرسی دربان بگمارد؛ زیرا پیامبر (ص) از این کار نهی فرموده‌اند و یا در حالی قضاوت کند که به دلیل چرت زدن یا گرفتاری و ناراحتی یا خشم یا گرسنگی یا سیری از تمرکز حواس کافی برخوردار نیست؛ البته اگر با وجود یکی از این اسباب قضاوت کند حکمش نافذ است

كَيْفِيَّةُ الْحُكْمِ

چگونگی حکم کردن

الْمُدْعِي وَالْمُنْكَرِ

مُدْعَى وَمُنْكَرٍ

الْمُدْعَى هُوَ الَّذِي يُتْرَكَ لَوْ تَرَكَ الْخُصُومَةَ؛ وَقِيلَ: هُوَ مَنْ يُخَالِفُ قَوْلَهُ الْأَصْلَ أَوْ الظَّاهِرَ

وَ الْمُنْكَرُ مُقَابِلُهُ فِي الْجَمِيعِ

مدعی کسی است که اگر از ادعای خود دست بردارد دعوی از میان می‌رود؛ درمقابل برخی از فقها گفته‌اند: مدعی کسی است که خواسته او بر خلاف اصل یا ظاهر می‌باشد و در تمام تفاسیر، منکر در مقابل مدعی قرار دارد

شروط الدعوی

شرایط اقامه دعوی

حَيْثُ عُرِفَ الْمُدْعَى فَادَّعَى دَعْوَى مُلْزِمَةً مَعْلُومَةً جَازِمَةً قُبِلَتْ اِتِّفَاقًا

در هر موردی که مدعی شناخته شود و اوامری الزام آور و معلوم را به صورت جزمی ادعا کرده باشد به اتفاق فقها، دعوی او مسموع خواهد بود

فَإِنْ تَخَلَّفَ الْأَوَّلُ (ملزومه) كَدَعْوَى هَبِهِ غَيْرِ مَقْبُوضَةٍ أَوْ وَقْفٍ كَذَلِكَ أَوْ رَهْنٍ عِنْدَ مُشْتَرِيهِ لَمْ تُسْمَعْ

اگر شرط اول موجود نباشد (یعنی امری الزام آور نباشد) مانند هبه یا وقف یا رهن قبض نشده دعواش استماع نمی‌شود

وَإِنْ تَخَلَّفَ الثَّانِي (مَعْلُومَةً) كَدَعْوَى شَيْءٍ وَ ثَوْبٍ وَ فَرَسٍ فَفِي سِمَاعِهَا قَوْلَانِ:

اگر شرط دوم فراهم نباشد (یعنی معلوم نباشد) مانند چیزی یا جامه‌ای یا اسبی را ادعا کند در این که چنین دعوی مسموع است یا خیر، دو نظر وجود دارد:

أَحَدُهُمَا الْعَدَمُ لِعَدَمِ فَائِدَتِهَا، بَلْ لَا بُدَّ مِنْ ضَبْطِ الْمَثَلِيِّ بِصِفَاتِهِ وَ الْقِيَمِيِّ بِقِيَمَتِهِ وَ الْأَثْمَانِ بِجِنْسِهَا وَ نَوْعِهَا وَ

قدرها

نظر اول این است که چنین دعوی شنیده نمی‌شود، زیرا فایده‌ای ندارد؛ بلکه باید مال مورد ادعا در صورت مثلی بودن، صفات آن، و در صورت مثلی بودن، بر اساس قیمت آن تعیین شود و در صورتی که وجه نقد باشد باید جنس و نوع و میزان آن معین شود.

وَ الثَّانِي وَ هُوَ الْأَقْوَى السَّمَاعُ، لِإِطْلَاقِ الْأَدْلَةِ دَالَّةٍ عَلَى وُجُوبِ الْحُكْمِ، لِإِمْكَانِ الْحُكْمِ بِالْمَجْهُولِ، فَيُحْبَسُ

حَتَّى يُبَيِّنَهُ كَالِإِقْرَارِ فَلَوْ لَمْ تُسْمَعْ دَعْوَاهُ بَطَلَ حَقُّهُ

نظر دوم که قوی‌تر است مسموع بودن چنین دعوی است؛ زیرا دلایلی که بر وجوب قضاوت دلالت می‌کند از این جهت اطلاق دارد و نسبت به امر مجهول هم می‌شود ادعا کرد بنابراین مدعی علیه حبس می‌شود تا مورد دعوی را مشخص سازد مانند اقراری که شخص مقرر را تا مشخص کردن مورد اقرار حبس می‌شود و اگر دعوی او شنیده نشود، حق وی باطل می‌گردد

وَإِنْ تَخَلَّفَ الثَّالِثُ وَ هُوَ الْجَزْمُ بِأَنْ صَرَّحَ بِالظَّنِّ أَوْ الْوَهْمِ فَفِي سَمَاعِهَا أَوْجُهُ، أَوْجُهَا السَّمَاعُ فِيمَا يَعْسِرُ الْإِطْلَاقُ

عَلَيْهِ كَالْقَتْلِ وَ السَّرْقَةِ دُونَ الْمُعَامِلَاتِ، وَإِنْ لَمْ يَتَوَجَّهْ عَلَى الْمُدْعَى هُنَا الْحَلْفُ بَرْدٌ وَ لَا نُكُولٌ وَ لَا مَعَ شَاهِدٍ،

بَلْ إِنْ حَلَفَ الْمُنْكَرُ أَوْ أَقْرَأَ أَوْ نَكَلَ قَضَيْنَا بِهِ، وَ الْإِسْقَافُ الدَّعْوَى

اگر شرط سوم یعنی جزمی بودن دعوی وجود نداشته باشد یعنی مدعی ادعای خود را با تصریح به گمان و وهم مطرح نماید در امکان استماع چنین دعوی چند نظر وجود دارد که نظر بهتر مسموع بودن دعوی در مواردی است که امکان اطلاع بر آن مشکل باشد مانند قتل و سرقت؛ بر خلاف معاملات که به آسانی می‌توان از آن اطلاع پیدا کرد که البته در چنین مواردی به واسطه رد یا نکول منکر؛ قسم متوجه مدعی نمی‌شود

چنانچه اگر مدعی شاهد داشته باشد چنین است؛ بنابراین اگر منکر قسم بخورد یا اقرار کند یا نکول کند و مبنای ما در نکول حکم علیه منکر، به مجرد نکول باشد مطلب معلوم است و در غیر این صورت دعوی متوقف می‌شود

جواب المدعی علیه

پاسخ مدعی علیه

إِذَا تَقَرَّرَ ذَلِكَ، فَإِذَا ادَّعى دَعْوَا مَسْمُوعَةً طَوَّلِبَ المُدَّعى عَلَيْهِ بِالْجَوَابِ. وَ جَوَابُ المُدَّعى عَلَيْهِ إِمَّا إِقْرَارُ أَوْ إِنْكَارُ

إَوْ سُكُوتُ

بنا بر آن چه گذشت، هرگاه مدعی دعوی مسموعی را مطرح نماید از مدعی علیه درخواست می‌شود آن را پاسخ گوید و پاسخ مدعی علیه یا اقرار است یا انکار است یا سکوت

۱- الإقرار

۱- اقرار

الإقْرَارُ يُمضَى عَلَى الْمُقِرِّ مَعَ الْكَمَالِ بِالْبُلُوغِ وَالْعَقْلِ وَرَفْعِ الْحَجْرِ؛ فَإِنَّ التَّمَسَّ المُدَّعى حِينَئِذٍ الْحُكْمَ حُكْمَ

عَلَيْهِ

اقرار بر علیه مقرر نافذ است به شرط آن که (مدعی علیه) اهلیت ناشی از بلوغ و عقل و رفع حجر را داشته باشد در این حالت اگر مدعی خواهان صدور حکم باشد قاضی علیه اقرارکننده (مدعی علیه) حکم می‌کند

وَلَوْ التَّمَسَّ المُدَّعى مِنَ الْحَاكِمِ كِتَابَةً إِقْرَارِهِ كُتِبَ وَ أُشْهِدَ مَعَ مَعْرِفَتِهِ أَوْ شَهَادَةَ عَدْلَيْنِ بِمَعْرِفَتِهِ، أَوْ اِقْتِنَاعِهِ بِحِلْيَتِهِ

لَا بِمُجَرَّدِ إِقْرَارِهِ وَإِنْ صَادَقَهُ المُدَّعى

اگر مدعی خواستار نوشتن اقرار مدعی علیه توسط قاضی گردد اقرار نوشته می‌شود و بر آن شاهد گرفته می‌شود به شرط آن که قاضی خودش مدعی علیه را بشناسد یا دو نفر عادل گواهی دهند که او را می‌شناسند و یا آن که به درج ویژگی‌های ظاهری او بسنده می‌کند نه به صرف ادعای او (مبنی بر این که چه کسی است) کفایت نمی‌شود اگر چه مدعی علیه او را تایید کند

دَعْوَى الإِعْسَارِ

دعوی اعسار

الإِعْسَارُ وَهُوَ عَجْزُهُ عَنِ ادِّاءِ الْحَقِّ لِعَدَمِ مِلْكِهِ لِمَا زَادَ عَنْ دَارِهِ وَثِيَابِهِ اللَّائِقَةِ بِحَالِهِ وَ دَابَّتِهِ وَ خَادِمِهِ كَذَلِكَ، وَ قُوَّةِ

يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ لَهُ وَ لِعِيَالِهِ الْوَاجِبِي النَّفَقَةِ

اعسار عبارت از این است که شخص چیزی افزون برخانه، جامه، مرکب و خادمی که در شان او باشد ونیز افزون بر غذای یک شبانه روز خود و افراد واجب‌النفقة اش نداشته باشد

فَإِنْ ادَّعَى الْإِعْسَارَ وَثَبَّتْ صِدْقُهُ فِيهِ بَيِّنَةٌ مُطْلَعَةٌ عَلَى بَاطِنِ أَمْرِهِ أَوْ بِتَصَدِيقِ خَصْمِهِ، أَوْ كَانَ أَصْلُ الدَّعْوَى بَغِيرِ مَالٍ وَحَلَفَ عَلَى الْإِعْسَارِ تُرِكَ إِلَى أَنْ يَقْدِرَ، وَلَا يُكَلِّفُ التَّكْسِبَ فِي الْمَشْهُورِ، وَإِنْ وَجَبَ عَلَيْهِ السَّعْيُ عَلَى وَفَاءِ الدِّينِ

اگر مدعی علیه ادعای اعسار کند و صحت دعوای او مبنی بر اعسار به وسیله بینه‌ای که از باطن حال او آگاه هستند یا با تصدیق مدعی ثابت گردد یا آن که اصل دعوی غیر مالی باشد و او نیز بر وجود اعسار سوگند یاد کند تا زمانی که قدرت بر انجام خواسته پیدا کند رها می‌شود و بنابر قول مشهور (طبق نظر شهید ثانی «ره») نمی‌توان او را وادار به کسب درآمد نمود اگرچه بر او واجب است جهت ایفای دین تلاش کند. وَإِنْ لَمْ يُقَمِّ بَيِّنَةً، وَلَا صَادِقَهُ الْغَرِيمِ مُطْلَقًا، وَلَا حَلَفَ حَيْثُ لَا يَكُونُ أَصْلُ الدَّعْوَى مَالًا حُسْبًا وَبُحْثًا عَنِ بَاطِنِ أَمْرِهِ حَتَّى يُعْلَمَ حَالُهُ

اگر نه بینه‌ای اقامه کند و نه طلبکار او را تایید کند چه مورد نزاع امر مالی باشد و چه نباشد، و نه سوگند او بر دعوای غیرمالی باشد بازداشت می‌شود و از حقیقت حال او تحقیق می‌شود تا آن که وضعیتش روشن شود

۲- الإنكار

۲- انكار

وَأَمَّا الْإِنْكَارُ فَإِنْ كَانَ الْحَاكِمُ عَالِمًا بِالْحَقِّ قَضَىٰ بِعِلْمِهِ مُطْلَقًا عَلَىٰ أَصْحَحِّ الْقَوْلِينَ

اگر مدعی علیه انکار کند در صورتی که قاضی عالم به حق باشد، (طبق نظر شهید ثانی «ره») مطابق صحیح‌ترین نظر از دو نظر موجود در تمام موارد بر اساس علم خود حکم می‌کند

وَإِلَّا يَعْلَمُ الْحَاكِمُ بِالْحَقِّ طَلَبَ الْبَيِّنَةِ مِنَ الْمُدَّعِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عَالِمًا بِأَنَّهُ مَوْضِعُ الْمُطَالَبَةِ بِهَا، وَإِلَّا جَازَ لِلْحَاكِمِ السُّكُوتُ

در غیر این صورت، یعنی اگر قاضی علم با حق نداشته باشد و مدعی نیز نداند که در خصوص دعوای خود باید بینه اقامه کند قاضی از او مطالبه بینه می‌کند و در صورتی که بداند، قاضی می‌تواند سکوت کند

فَإِنْ قَالَ: «لَا بَيِّنَةَ لِي» عَرَفَهُ أَنَّ لَهُ إِحْلَافَهُ، فَإِنْ طَلَبَهُ حَلَفَهُ الْحَاكِمُ وَلَا يَتَبَرَّعُ الْحَاكِمُ بِإِحْلَافِهِ، لِأَنَّهُ حَقٌّ لِلْمُدَّعِي

فَلَا يُسْتَوْفَىٰ بَدُونِ مُطَالَبَتِهِ، وَإِنْ كَانَ إِيقَاعُهُ إِلَى الْحَاكِمِ فَلَوْ تَبَرَّعَ الْمُنْكَرُ بِهِ أَوْ اسْتَحْلَفَهُ الْحَاكِمُ مِنْ دُونِ التَّمَاسِ

المدعى لغيره

اگر مدعی بگوید: «بینه‌ای ندارم» قاضی به او یادآوری می‌کند که می‌تواند منکر را قسم دهد در صورتی که مدعی خواهان این کار باشد قاضی نیز منکر را قسم خواهد داد ولی قاضی از پیش خود منکر را قسم نمی‌دهد، زیرا این کار، حق مدعی است و قاضی نمی‌تواند بدون درخواست وی آن را استیفا نماید، اگر چه واقع ساختن قسم با قاضی می‌باشد، از این رو در صورتی که منکر از پیش خود قسم بخورد، یا قاضی بدون درخواست مدعی وی را سوگند دهد، سوگند باطل است

وَ كَذَا لَا يَسْتَقِلُّ بِهِ الْغَرِيمُ مِنْ دُونِ إِذْنِ الْحَاكِمِ لِأَنَّ إِيقَاعَهُ مَوْقُوفٌ عَلَى إِذْنِهِ وَ إِن كَانَ حَقًّا لَغَيْرِهِ، لِأَنَّهُ وَظِيفَتَهُ

مدعی نیز نمی‌تواند بدون اذن قاضی مبادرت به ادعای سوگند نماید؛ زیرا واقع ساختن قسم اگر چه حق دیگری است اما متوقف بر اذن قاضی می‌باشد، همچنان که اجرای قسم وظیفه قاضی است

فَإِنْ حَلَفَ الْمُنْكَرُ عَلَى الْوَجْهِ الْمُعْتَبَرِ سَقَطَتِ الدَّعْوَى عَنْهُ، وَ إِن بَقِيَ الْحَقُّ فِي ذِمَّتِهِ، وَ حَرَمَ مُقَاصَّتُهُ بِهِ لَوْ ظَفَرَ

الْمُدَّعِي بِمَالٍ وَ إِن كَانَ مُمَآثِلًا لِحَقِّهِ، إِلَّا أَنْ يُكْذَّبَ الْمُنْكَرُ نَفْسَهُ بَعْدَ ذَلِكَ. وَ لَا تُسْمَعُ الْبَيِّنَةُ مِنَ الْمُدَّعِي بَعْدَ

حَلْفِ الْمُنْكَرِ

در صورتی که منکر به نحوی که معتبر است قسم بخورد دعوی از او ساقط می‌شود با آن که ممکن است به حسب واقع، حق مدعی بر ذمه او باقی باشد و اگر مدعی، به مال یا اموالی از منکر دست پیدا کند اگر چه همانند حق او نیز باشد تقاص کردن او از منکر در مقابل آن حق حرام است، مگر این که منکر پس از قسم خوردن خودش را تکذیب کند. پس از آن که منکر سوگند خورد از مدعی بینه پذیرفته نمی‌شود

وَ إِن لَمْ يَحْلِفِ الْمُدَّعِي عَلَيْهِ وَ رَدَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعِي حَلَفَ الْمُدَّعِي إِنْ كَانَتْ دَعْوَاهُ قَطْعِيَّةً وَ إِلَّا لَمْ يَتَوَجَّهْ الرَّدُّ

عَلَيْهِ. وَ كَذَا لَوْ كَانَ الْمُدَّعِي وَلِيًّا أَوْ وَصِيًّا، فَإِنَّهُ لَا يَمِينُ عَلَيْهِ وَ إِن عَلِمَ بِالْحَالِ، بَلْ يُلْزَمُ الْمُنْكَرُ بِالْحَلْفِ، فَإِنْ أَبِي

حُبْسَ إِلَى أَنْ يُحْلِفَ أَوْ يُقْضَى بِتُكْوَلِهِ

اگر مدعی علیه سوگند نخورد و سوگند به مدعی را رد کند مدعی در صورتی که ادعای خود را قطعی بداند قسم می‌خورد در غیر این صورت رد سوگند متوجه او نمی‌باشد چنانچه اگر مدعی ولی یا وصی باشد سوگند متوجه او نمی‌شود اگر چه علم به حق داشته باشد بلکه تنها منکر ملزم به سوگند می‌باشد و اگر از آن خودداری کند بازداشت می‌شود تا سوگند بخورد یا آن که بر اساس نکول او حکم صادر شود

فَإِنْ امْتَنَعَ الْمُدَّعِي مِنَ الْحَلْفِ حَيْثُ يَتَوَجَّهَ عَلَيْهِ سَقَطَتْ دَعْوَاهُ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ قَطْعًا، وَ فِي غَيْرِهِ عَلَى قَوْلِ

مَشْهُورٍ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بَيْنَهُ، وَ لَوْ اسْتَمَهَلَ أُمَّهَلًا، بِخِلَافِ الْمُنْكَرِ وَ مَتَى حَلَفَ الْمُدَّعِي ثَبَتَ حَقُّهُ

اگر مدعی در جایی که سوگند متوجه او گردیده از انجام آن امتناع نماید، بدون تردید در خصوص همان نوبت رسیدگی و دعوی او ساقط می‌شود و بنا بر قول مشهور در مورد سایر دفعات دعوی او ساقط می‌شود مگر آنکه شاهد بیاورد، اگر مدعی جهت سوگند خوردن درخواست مهلت نماید، بر خلاف منکر با آن موافقت می‌شود و هر زمان که مدعی قسم بخورد حق او ثابت می‌شود

التُّكْوَلُ

نكول

إِنْ نَكَلَ الْمُنْكَرُ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ رَدِّهَا عَلَى الْمُدَّعِي، رُدَّتِ الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعِي بَعْدَ أَنْ يَقُولَ الْحَاكِمُ لِلْمُنْكَرِ: «إِنْ حَلَفْتَ، وَإِلَّا جَعَلْتُكَ نَاكِلاً وَ رَدَدْتُ الْيَمِينِ».

اگر منکر از سوگند و رد آن به مدعی نکول کند سوگند به مدعی رد می‌شود البته بعد از آنکه قاضی به منکر می‌گوید: «اگر سوگند بخوری (که هیچ)، اما اگر سوگند نخوری تو را ناکل قرار داده خودم سوگند را رد می‌کنم.»

فَإِنْ حَلَفَ الْمُدَّعِي ثَبَتَ حَقُّهُ وَ إِنْ نَكَلَ فَكَمَا مَرَّ

پس از آن اگر مدعی قسم بخورد، حق وی ثابت می‌گردد و اگر نکول کند به همان نحو که بیان شد عمل می‌شود (دعوی او ساقط می‌شود)

و قِيلَ: يُقْتَضَى عَلَى الْمُنْكَرِ بِنُكُولِهِ. وَ الْأَوَّلُ أَقْرَبُ، لِأَنَّ النُّكُولَ أَعْمٌ مِنْ ثُبُوتِ الْحَقِّ، لِحُجُوزِ تَرْكِهٖ إِجْلَالاً

در مقابل بعضی از فقها گفته‌اند: با نکول منکر بر علیه او حکم صادر می‌شود و نظر اول به درست نزدیک‌تر است؛ زیرا معنای نکول، اعم از پذیرش حق برای طرف مقابل است، زیرا ممکن است به جهت عظمت نام خداوند قسم نخورده و از حق اش صرف نظر کرده باشد

الْبَيِّنَةُ

بَيِّنَةٌ

إِنْ قَالَ الْمُدَّعِي مَعَ انْكَارِ غَرِيمِهِ: «لِي بَيِّنَةٌ» عَرَفَهُ الْحَاكِمُ أَنَّ لَهُ إِحْضَارَهَا، وَ لِيَقْلُ: «أَحْضَرَهَا إِنْ شِئْتَ». فَإِنْ ذَكَرَ

غَيْبَتَهَا خَيْرُهُ بَيْنَ إِحْلَافِ الْغَرِيمِ وَ الصَّبْرِ

اگر مدعی با وجود انکار منکر بگوید: «من بیینه دارم» قاضی به او یادآوری می‌کند که می‌تواند آنها را حاضر کند و باید چنین بگوید: «اگر می‌خواهی شهود خود را حاضر کن» و در صورتی که مدعی بگوید شهود وی غایب هستند قاضی او را میان قسم دادن منکر و صبر کردن مخیر می‌سازد الْمُدَّعِي يَتَخَيَّرُ بَيْنَ إِحْلَافِهِ وَ إِقَامَةِ الْبَيِّنَةِ وَ إِنْ كَانَتْ حَاضِرَةً. وَ لَيْسَ لَهُ طَلْبُ إِحْلَافِهِ ثُمَّ إِقَامَةُ الْبَيِّنَةِ. وَ لَيْسَ لَهُ الْإِزَامَةُ

بِكَفَيْهِ لِلْغَرِيمِ، وَ لَا مُلَازِمَتُهُ

مدعی حتی اگر بیینه‌اش حاضر باشد بین قسم دادن منکر و اقامه شاهد مخیر است ولی حق ندارد ابتدا خواهان سوگند منکر شود سپس اقامه بیینه نماید. قاضی نمی‌تواند منکر را به معرفی کفیل برای مدعی یا بودن در کنار مدعی ملزم نماید (تا با این وسیله از عدم فرار منکر مطمئن شود) وَ إِنْ أَحْضَرَهَا وَ عَرَفَ الْحَاكِمُ الْعَدَالَهَ فِيهَا حَكَمَ بِشَهَادَتِهَا بَعْدَ إِتِمَاسِ الْمُدَّعِي سُؤَالَهَا وَ الْحُكْمَ؛ وَ إِنْ عَرَفَ الْفِسْقَ

تَرْكُ

اگر مدعی بیینه خود را حاضر کند و قاضی نیز عدالت او را احراز نماید، قاضی پس از آن که مدعی درخواست ادای شهادت و صدور حکم را کرد براساس شهادت شهود انشای رأی می‌دهد و در صورتی که فسق شاهد را احراز نماید رأی را صادر نمی‌کند

وَأَلَّا يَطْلُبُ التَّزْكِيَةَ، لِأَنَّ الْجَارِحَ مَقْدَّمٌ؛ وَإِنْ جَهَلَ حَالَهَا اسْتَزَكَىٰ أَي طَلَبَ مِنَ الْمُدْعِي تَزْكِيَتَهَا، فَإِنْ زَكَّاهَا بِشَاهِدَيْنِ عَلَىٰ كُلِّ مِنَ الشَّاهِدَيْنِ يَعْرِفَانِ الْعَدَالَهَ وَ مُزِيلَهَا أَثْبَتَهَا

قاضی نباید دلیلی برای عدالت شهود طلب کند؛ زیرا دلیل بر فسق مقدم است و اگر از حال شاهد آگاهی نداشته باشد خواستار تزکیه او می‌شود یعنی از مدعی می‌خواهد عدالت شاهد را اثبات کند. در صورتی که مدعی بتواند هر یک از شهود دعوی را با آوردن دو شاهد که اسباب تحقق و زوال عدالت را می‌شناسند تزکیه نمایند، عدالت آنها ثابت می‌شود

ثُمَّ سَأَلَ الْخَصْمَ عَنِ الْجَرِحِ، فَإِنْ اعْتَرَفَ بَعْدَهُ حَكْمٌ كَمَا مَرَّ، وَإِنْ اسْتَنْظَرَ أَمَهْلَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَإِنْ أَحْضَرَ الْجَارِحَ نَظَرَ فِي أَمْرِهِ عَلَىٰ حَسَبِ مَا يَرَاهُ مِنْ تَفْضِيلٍ وَ إِجْمَالٍ وَ غَيْرِهِمَا، فَإِنْ قَبِلَهُ قَدَّمَهُ عَلَىٰ التَّزْكِيَةِ لِعَدَمِ الْمَنَافَاةِ؛ فَإِنْ لَمْ يَأْتِ بِالْجَارِحِ حَكْمٌ عَلَيْهِ بَعْدَ الْتِمَاسِ الْمُدْعِي الْحَكْمِ

سپس قاضی از منکر می‌خواهد که بر فسق شهود استدلال کند، چنانچه منکر اعتراف کند که دلیلی بر فسق ندارد، قاضی به همان شکلی که بیان شد، حکم می‌کند و اگر مهلت خواست، سه روز به او مهلت می‌دهد؛ اگر مدعی بتواند گواه بر فسق شهود را حاضر نماید، قاضی به هر نحو که صلاح بداند، چه به طور مفصل و چه به طور اجمال و چه غیر آن، حال او را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ چنانچه ایراد او را بپذیرد آن را بر تزکیه مقدم می‌دارد؛ زیرا منافاتی با هم ندارند و اگر گواه بر فسق نیابد قاضی پس از درخواست صدور حکم از سوی مدعی، رأی خود را صادر می‌کند و این ارتاب الحاکم بالشهود مطلقاً فرقههم و سألهم عن مشخصات القضية زماناً و مکاناً و غیرهما من المميزات؛ فإن اختلفت أقوالهم سقطت شهادتهم

اگر قاضی نسبت به عدالت شهود شک داشته باشد چه شهود اصل و چه شهود تزکیه‌کننده و یا جرح‌کننده بینند، آنها را از هم جدا کرده و ویژگی‌های واقعه را از جهت زمان و مکان و دیگر موارد از ایشان سوال می‌کند و چنانچه سخنان آنان با هم اختلاف داشته باشد شهادت‌شان ساقط می‌شود و یحرم علیه أن یتعتع الشاهد و هو أن یداخله فی الشهادة فیدخل معه کلمات توقعه فی التردد أو الغلط، أو یتعقبه بکلام لیجعله تمام ما یشهد به بحیث لولاه لتردد أو أتى بغيره

بر قاضی حرام است که شاهد را به تردید وا دارد، بدین معنی که در شهادت او مداخله کند و کلماتی در سخنان او بیاورد که وی را به تردید و اشتباه بیندازد یا به دنبال گواهی او سخنی ضمیمه کند تا موضوع شهادت را کامل کند، به طوری که اگر آن کلام نمی‌بود شاهد حتماً به تردید می‌افتاد یا به گونه‌ای دیگر شهادت می‌داد

أَوْ يُرَغَّبُهُ فِي الْإِقَامَةِ إِذَا وَجَدَهُ مُتَرَدِّدًا، أَوْ يُزَهِّدُهُ لَوْ تَوَقَّفَ؛ وَلَا يَقِفُ عَزْمُ الْعَزِيمِ عَنِ الْإِقْرَارِ إِلَّا فِي حَقِّهِ تَعَالَىٰ

همچنین حرام است درجایی که شاهد را مُردد می‌بیند او را به ادای شهادت تشویق کند یا در صورت توقف او را نسبت به انجام آن بی‌میل گرداند. قاضی نباید از تصمیم مدیون به اقرار جلوگیری کند مگر در موردی که «حق الله» است

۳- السکوت

۳- سکوت

أَمَّا الشُّكُوتُ فَإِنْ كَانَ لَافَةً، تَوَصَّلَ الْحَاكِمُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْجَوَابِ بِالْإِشَارَةِ الْمُفِيدَةِ لِلْيَقِينِ، وَ لَوْ بِمُتَرَجِّمِينَ عَدْلَيْنِ

اگر سکوت به جهت بیماری باشد قاضی تلاش می‌کند به وسیله اشاره‌ای که یقین‌آور باشد هرچند با کمک دو مترجم عادل به درک جواب نائل شود

وَإِنْ كَانَ الشُّكُوتُ عِنَادًا حُبْسَ حَتَّى يُجِيبَ أَوْ يُحْكَمَ عَلَيْهِ بِالنُّكُولِ بَعْدَ عَرْضِ الْجَوَابِ عَلَيْهِ بِأَنْ يَقُولَ لَهُ: «إِنْ أُجِبْتُ، وَإِلَّا جَعَلْتُكَ نَاكِلاً»

اگر سکوت از روی لجابت باشد زندانی می‌شود تا آن که جواب دهد یا پس از ارائه پیشنهاد پاسخ به وی حکم به نکول او می‌شود به این صورت که قاضی به او می‌گوید: «پاسخ بده در غیر این صورت تو را نکول کننده قرار می‌دهم»

فَإِنْ أَصَرَ حُكْمَ بِنُكُولِهِ عَلَى قَوْلٍ مَنْ يَقْضِي بِمَجْرَدِ النُّكُولِ، وَ لَوْ اشْتَرَطْنَا مَعَهُ إِحْلَافَ الْمُدَّعِيِ أُحْلَفَ بَعْدَهُ

و در صورتی که منکر بر سکوت خود اصرار کند، بنا به قول کسانی که به مجرد نکول حکم صادر می‌کنند، به استناد نکول وی حکم می‌شود و در صورتی که اضافه بر نکول قسم دادن مدعی را شرط دانستیم، پس از نکول مدعی سوگند داده می‌شود

اليمين

سوگند (قسم)

لَا تَنْعَقِدُ الْيَمِينَ الْمَوْجِبَةَ لِلْحَقِّ مِنَ الْمُدَّعِيِ أَوْ الْمُسْقِطَةَ لِلدَّعْوَى مِنَ الْمُنْكَرِ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى وَ أَسْمَائِهِ الْخَاصَّةِ، مُسْلِمًا كَانَ الْحَالِفُ أَوْ كَافِرًا

قسمی که در صورت صدور آن از طرف مدعی حق را اثبات می‌کند یا در صورت صدور آن از طرف منکر باعث سقوط دعوی می‌شود تنها با نام خداوند تعالی و نام‌های مخصوص او منعقد می‌گردد فرقی نمی‌کند که قسم‌خورنده مسلمان باشد یا کافر

وَ لَا يَجُوزُ بغيرِ ذَلِكَ كَالْكِتَابِ الْمُنزَلَةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأُمَّةِ لِقَوْلِ الصَّادِقِ (ع) «لَا يُحْلَفُ بِغَيْرِ اللَّهِ» وَ قَالَ «الْيَهُودِيُّ وَالنَّصْرَانِيُّ وَالْمَجُوسِيُّ لَا تُحْلَفُ بِهِمْ إِلَّا بِاللَّهِ».

قسم خوردن به الفاظ دیگر مانند قسم خوردن به کتاب‌های آسمانی و پیامبران و امامان جایز نیست زیرا امام صادق (ع) می‌فرماید: «به غیر نام خدا قسم خورده نمی‌شود» و نیز فرموده‌اند «یهودی، مسیحی و زرتشتی را نباید جز به نام خدا سوگند ندهید»

وَ يَنْبَغِي التَّغْلِيظُ بِالْقَوْلِ، مِثْلُ: «وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْغَالِبُ»

تغلیظ در سوگند مناسب است چه از جهت گفتار باشد؛ مثلاً بگوید: «و الله الذي لا إله إلا هو الرحمن الرحيم الغالب»

وَ الزَّمَانِ كَالْجُمُعَةِ وَ الْعِيدِ وَ بَعْدَ الزَّوَالِ

و چه از جهت زمان باشد، مانند سوگند خوردن در روز جمعه و عید و پس از زوال خورشید

وَ الْمَكَانِ كَالْكَعْبَةِ وَ الْمَسَاجِدِ فِي الْمَحْرَابِ

و چه از جهت مکان باشد، مانند سوگند خوردن در کعبه و محراب مساجد و استحباب تغلیظ ثابت فی الحقوق کُلِّها، إِلَّا أَنْ يَنْقُصَ الْمَالَ عَنْ نِصَابِ الْقَطْعِ وَ هُوَ رُبْعُ دِينَارٍ

تغلیظ در تمامی حقوق مستحب است مگر در مواردی که خواسته دعوی از حد نصاب قطع که $\frac{1}{4}$ دینار است کمتر باشد
وَ لَا يَجِبُ عَلَى الْحَالِفِ الْإِجَابَةُ إِلَى التَّغْلِيظِ وَ يَكْفِيهِ قَوْلُهُ: «وَاللَّهِ مَا لِي عِنْدِي حَقٌّ»

و بر قسم‌خورنده واجب نیست تغلیظ را قبول کند و همین که بگوید: «به خدا قسم که او نزد من حق ندارد کافی است»
وَ يُسْتَحَبُّ لِلْحَاكِمِ وَعَظُّ الْحَالِفِ قَبْلَهُ وَ تَرْغِيْبُهُ فِي تَرْكِ الْيَمِينِ إِجْلَالاً لِلَّهِ تَعَالَى، أَوْ خَوْفاً مِنْ عِقَابِهِ عَلَى تَقْدِيرِ

الكذب

مستحب است قاضی سوگندخورده را پیش از ادای سوگنداندرز دهد و او را به نخوردن قسم به جهت، بزرگ داشتن مقام خدائوند متعال، یا ترس از عذاب خدا در صورت دروغ بودن سوگند تشویق کند

وَ يَكْفِي الْحَلْفَ عَلَى نَفِي الْإِسْتِحْقَاقِ وَإِنْ أَجَابَ فِي أَنْكَارِهِ بِالْأَخْصِ

سوگند منکر به عدم استحقاق مدعی بسنده می‌کند اگرچه در مقام انکار پاسخ او را به طور اخص داده باشد
وَ الْحَالِفُ يَحْلِفُ أَيْدَاءً عَلَى الْقَطْعِ فِي فِعْلِ نَفْسِهِ وَ تَرْكِهِ وَ فِعْلِ غَيْرِهِ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ يَتَضَمَّنُ الْإِطْلَاعَ عَلَى الْحَالِ الْمُمْكِنِ مَعَهُ الْقَطْعُ وَ يَحْلِفُ عَلَى نَفِي الْعِلْمِ فِي نَفِي فِعْلِ غَيْرِهِ.

سوگندخورنده باید همیشه درباره فعل خود و ترک آن و نیز فعل دیگری به طور جزئی قسم یاد کند، زیرا این موارد متضمن اطلاع بر امری است که امکان قطع نسبت به آن وجود دارد ولی درباره نفی فعل دیگری به نداشتن علم قسم می‌خورد

الشاهد و اليمين

شاهد و سوگند

كُلُّ مَا يُثَبَّتُ بِشَاهِدٍ وَ امْرَأَتَيْنِ يُثَبَّتُ بِشَاهِدٍ وَ يَمِينٍ، وَ هُوَ كُلُّ مَا كَانَ مَالاً، أَوْ كَانَ الْمَقْصُودُ مِنْهُ الْمَالُ، كَالدَّيْنِ وَ

الْقَرْضِ وَ الْغَضَبِ وَ عُقُودِ الْمُعَاوَضَاتِ كَالْبَيْعِ وَ الصُّلْحِ وَ الْإِجَارَةِ وَ الْهَبَةِ الْمَشْرُوطَةِ بِالْعَوَضِ

هر امری که با یک شاهد مرد و دو شاهد زن به اثبات می‌رسد با یک شاهد مرد و سوگند نیز قابل اثبات است و آن خواسته مالی است یا خواسته‌ای که هدف از آن مال است مانند طلب و قرض و غضب و عقود معاوضی، مثل بیع و صلح و اجاره و هبه مشروط به عوض
وَ الْجَنَائِهِ الْمَوْجِبَةُ لِلدِّيَةِ كَالْخَطَا وَ عَمْدِ الْخَطَا وَ قَتْلِ الْوَالِدِ وَ لَدَّهِ وَ الْمُسْلِمِ الْكَافِرِ وَ كَسْرِ الْعِظَامِ وَ إِنْ كَانَ عَمْدًا وَ

كَذَا الْجَائِفَةُ وَ الْمَأْمُومَةُ وَ الْمُنْقَلَةُ لِمَا فِي إِجَابَتِهَا الْقِصَاصِ عَلَى تَقْدِيرِ الْعَمْدِ مِنَ التَّغْرِيرِ

همچنین جنایتی که دیه دارد مثل جنایت خطایی و شبه عمد و قتل فرزند به دست پدرش و قتل کافر توسط مسلمان و شکستن استخوان اگر چه عمدی باشد و نیز جنایتی که به سطوح داخلی شکم وارد شود یا سر را شکافته و به پرده مغز برسد و جنایتی که باعث جابجایی استخوان گردد؛ زیرا حکم به انجام قصاص در فرض تحققِ عمدی این سه جنایت، جانی را در معرض هلاکت قرار می‌دهد

وَلَا يُثَبِّتُ بِالشَّاهِدِ وَ الیَمِینِ

موارد زیر با یک شاهد مرد و قسم ثابت نمی‌شود:

۱. عُیُوبُ النِّسَاءِ وَ کَذَا عیُوبُ الرِّجَالِ، لا شتراکهما فی عدم تَضَمُّنِهما المَالِ

۱- عیوب زنان و مردان؛ زیرا هیچ یک متضمن مالی نیست

۲. الخُلْعُ، لَأَنَّهُ إِزَالَةُ قَیْدِ النِّکَاحِ بِفِدیةٍ وَ هِیَ شَرَطٌ فِیهِ، لا داخِلَةٌ فی حَقِیقَتِهِ

۲- طلاق خلع؛ زیرا این طلاق از بین بردن علقه زوجیت در مقابل عوض است، و عوض شرط این طلاق محسوب می‌شود، نه آن که جزء ارکان آن باشد

۳. الطَّلَاقُ المُجَرَّدُ عَنِ المَالِ

۳- طلاق بدون بذل مال

۴. الرِّجْعَةُ

۴- رجوع

۵. النِّسْبُ وَ إِن تَرْتَبَ عَلَیْهِ وَجُوبُ الإِنْفَاقِ، إِلا أَنَّهُ خَارِجٌ عَنِ حَقِیقَتِهِ کَمَا مَرَّ

۵- نسب؛ اگرچه وجوب انفاق مترتب بر آن است؛ زیرا همان طور که بیان شد ویژگی مذکور جزء ارکان نسب نیست

۶. الوِکَالَةُ؛ لَأَنَّهَا وَلا یَةُ عَلَی التَّصَرُّفِ وَ إِن کَانَ فی مَالِ

۶- وکالت؛ زیرا نوعی ولایت بر تصرف است، حتی اگر در مال باشد

۷. الوَصِیَّةُ إِلیهِ

۷- وصیت به شخص

وَ فی النِّکَاحِ قَوْلَانِ، المَشْهُورُ عَدَمُ التَّبُوتِ مُطْلَقاً، لِأَنَّ المَقْصُودَ الذَّاتِیَّ مِنْهُ الإِحْصَانُ وَ إِقَامَةُ السُّنَّةِ وَ کَفُّ النِّفْسِ

عَنِ الحَرَامِ وَ النِّسْلِ

در مورد نکاح دو نظر وجود دارد که مطابق نظر مشهور با یک شاهد مرد و قسم ثابت نمی‌شود خواه مدعی مرد باشد یا زن؛ زیرا هدف اساسی نکاح، پاکدامنی و برپایی سنت و خودداری از حرام و نیز فرزندآوری است

وَ لَوْ کَانَ المُدَّعُونَ جَمَاعَةً وَ أَقَامُوا شَاهِداً وَاحِداً فَعَلَى کُلِّ وَاحِدٍ یَمِینٌ، لِأَنَّ کُلَّ وَاحِدٍ یُثَبِّتُ حَقّاً لِنَفْسِهِ وَ لا یُثَبِّتُ

مَالاً لِوَاحِدٍ بَیَمِینِ غَیْرِهِ

اگر گروهی مدعی باشند و یک شاهد مرد اقامه نمایند هرکدام باید جداگانه قسم یاد کنند زیرا هر یک فقط حق خود را ثابت می‌کند و مال هر فرد با قسم فرد دیگر ثابت نمی‌شود

و يُشْتَرَطُ شَهَادَةُ الشَّاهِدِ أَوْلًا وَ تَعْدِيلُهُ وَ الْحَلْفُ بَعْدَهُمَا، ثُمَّ الْحُكْمُ يَتِمُّ بِهِمَا لَا بِأَحَدِهِمَا؛ فَلَوْ رَجَعَ الشَّاهِدُ غَرِمَ النِّصْفَ، وَ الْمُدَّعِي لَوْ رَجَعَ غَرِمَ الْجَمِيعَ

همچنین نخست باید شاهد گواهی دهد و مدعی او را تعدیل کند سپس سوگند بخورد و پس از آن رأی بر اساس آن دو صادر می‌شود، نه یکی از آنها پس اگر شاهد از شهادت خود رجوع کند ضامن نصف خواسته می‌شود؛ اما اگر مدعی از ادعای خود رجوع کند ضامن تمام خواسته است

القضاء على الغائب

حكم غيابی

يُقَضَى عَلَى الْغَائِبِ عَنِ مَجْلِسِ الْقَضَاءِ، سِوَاءِ بَعْدَ أَمْ قَرَبَ، وَإِنْ كَانَ فِي الْبَلَدِ وَ لَمْ يَتَعَدَّرْ عَلَيْهِ حُضُورُ

مَجْلِسِ الْحُكْمِ عَلَى الْأَقْوَى

انشای حکم علیه کسی که در جلسه رسیدگی حاضر نیست جایز است، خواه دور باشد خواه نزدیک و بنا بر قول قوی‌تر حتی اگر در همان شهر بوده و امکان حضور در جلسه صدور رأی، را داشته (صدور حکم غیابی جایز است)

مَحَلُّهُ حُقُوقُ النَّاسِ، لَا حُقُوقُ اللَّهِ تَعَالَى

انشای حکم غیابی در مورد حقوق الناس جایز است نه در حقوق الله

ضمُّ اليمين إلى البيئنة

ضمیمه کردن قسم به بیئنه

تَجِبُ الْيَمِينُ مَعَ الْبَيِّنَةِ عَلَى بَقَاءِ الْحَقِّ إِنْ كَانَتْ الدَّعْوَى لِنَفْسِهِ وَ لَوْ كَانَتْ لِمَوْكَلِّهِ، أَوْ لِلْمَوْلَى عَلَيْهِ فَلَا يَمِينَ

عَلَيْهِ وَ يُسَلَّمُ الْمَالُ بِكَفِيلٍ إِلَى أَنْ يَحْضُرَ الْمَالِكُ أَوْ يَكْمُلَ. وَيَحْلِفُ مَا دَامَ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ غَائِبًا

اگر مدعی برای خود طرح دعوی کند علاوه بر آوردن شاهد بر بقای حق، سوگند نیز لازم است، اما اگر از طرف موکل خود یا مولی‌علیه طرح دعوی کند نیازی به قسم خوردن نیست و خواسته دعوی در این فرض به کفیل داده می‌شود تا مالک حاضر شود یا آن که مثلا کودک بالغ شود در فرض فوق مدعی زمانی قسم می‌خورد که مدعی علیه غایب باشد

وَ كَذَا تَجِبُ الْيَمِينُ مَعَ الْبَيِّنَةِ فِي الشَّهَادَةِ عَلَى الْمَيِّتِ وَ الطِّفْلِ أَوْ الْمَجْنُونِ أَمَا عَلَى الْمَيِّتِ فَمَوْضِعُ وِفَاقٍ

در مورد شهادت بر علیه میّت یا کودک یا دیوانه نیز علاوه بر اقامه بیئنه قسم خوردن واجب است، این حکم در خصوص شهادت علیه میّت مورد اتفاق فقها می‌باشد

وَ إِطْلَاقُهُ يَقْتَضِي عَدَمَ الْفَرْقِ بَيْنَ دَعْوَى الْعَيْنِ وَ الدِّينِ

همچنین اطلاق عبارت شهید اول (ره) اقتضا دارد میان دعوی عینی و دینی تفاوتی نباشد

التعارضُ في الأموال

تعارض دعوی در اموال

لَوْ تَدَاعَى مَا فِي أَيْدِيهِمَا فَادَّعَى كُلُّ مِنْهُمَا الْمَجْمُوعَ وَلَا بَيِّنَةَ حَلَفَا كُلُّ مِنْهُمَا عَلَى نَفِي إِسْتِحْقَاقِ الْآخِرِ وَاقْتِسَمَاهُ بِالسَّوِيَّةِ، وَ كَذَا لَوْ نَكَلَا عَنِ الْيَمِينِ

اگر هریک از دو طرف دعوی ادعای مالکیت بر تمام مالی را کند که در تصرف هر دو است و شاهی نیز در کار نباشد هر یک از آن دو نفر بر نفی استحقاق دیگری قسم می‌خورد و آن مال را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند و اگر هر دو از ادای سوگند خودداری نمایند همین حکم جاریست

و لَوْ حَلَفَ أَحَدُهُمَا وَ نَكَلَ الْآخَرُ فَهُوَ لِلْحَالِفِ فَإِنْ كَانَتْ يَمِينُهُ بَعْدَ نُكُولِ صَاحِبِهِ حَلَفَ يَمِينًا وَاحِدَةً تَجْمَعُ النَّفَى وَ الْإِثْبَاتَ، وَإِلَّا فَتَقَرُّ إِلَى يَمِينِ أُخْرَى لِلْإِثْبَاتِ

اگر یکی از این دو نفر قسم بخورد و دیگری نکول کند آن مال متعلق به کسی است که سوگند خورده پس اگر سوگند او پس از نکول طرف دیگر دعوی باشد فقط یک سوگند که جمع بین نفی و اثبات است می‌خورد؛ در غیر این صورت باید برای اثبات ادعای خود قسمی دیگر یاد کند و کَذَا يَقْتَسِمَانِهِ إِنْ أَقَامَا بَيِّنَةً وَيُقْضَى لِكُلِّ مِنْهُمَا بِمَا فِي يَدِ صَاحِبِهِ، بِنَاءً عَلَى تَرْجِيحِ بَيِّنَةِ الْخَارِجِ؛ وَ لَا فَرْقَ هُنَا بَيْنَ تَسَاوِيِ الْبَيِّنَتَيْنِ عَدَدًا وَ عَدَالَةً وَ اخْتِلَافِهِمَا

اگر هر دو نفر بینه اقامه کرده باشند نیز همین حکم جاری است و مال را بین خود به صورت مساوی تقسیم می‌کنند و حکم می‌شود آنچه در تصرف هر یک است به دیگری تعلق دارد. البته بنا بر این که بینه خارج را بر بینه داخل ترجیح دهیم در این مورد تساوی و اختلاف و دو بینه از جهت عدد و عدالت تفاوتی ندارد

و لَوْ خَرَجَا فَذُو الْيَدِ مِنْ صَدَقِهِ مَنْ هِيَ بِيَدِهِ مَعَ الْيَمِينِ وَ عَلَى الْمُصَدِّقِ الْيَمِينُ لِلْآخِرِ، فَإِنْ اِمْتَنَعَ حَلَفَ الْآخَرُ وَ أُغْرِمَ لَهُ لِحَيْلُولَتِهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا بِإِقْرَارِهِ الْأَوَّلِ. وَ لَوْ صَدَّقَهُمَا فَهِيَ لَهُمَا بَعْدَ حَلْفِهِمَا أَوْ نَكُولِهِمَا. وَ لَهُمَا إِحْلَافُهُ إِنْ أَدَعَى عِلْمَهُ. وَ لَوْ أَنْكَرَ هُمَا قُدِّمَ قَوْلُهُ بِيَمِينِهِ.

اگر مال از تصرف هر دو خارج باشد صاحب ید کسی خواهد بود که شخص دیگری که مال در دست اوست ادعای او را تصدیق کند و هم او سوگند می‌خورد و هم شخص دیگری که مال در دست اوست برای مدعی دیگر قسم می‌خورد و اگر آن شخص از قسم خوردن خودداری کند، طرف دیگر دعوی قسم می‌خورد و متصرف ملتزم به پرداخت خسارت به وی می‌شود زیرا او با اقرار اول میان مدعی دیگر و مالش مانع ایجاد کرده است؛ اما اگر هر دو را تصدیق کند، پس از ادای سوگند توسط ایشان یا نکول هر دو، مال به هر دو تعلق می‌گیرد و در صورتی که دو طرف دعوی ادعا

کنند که متصرف می‌داند مال به چه کسی تعلق دارد، حق دارند که او را قسم دهند و اگر متصرف ادعای آن دو را تکذیب کند، قول او با یک قسم مقدم می‌شود

وَلَوْ كَانَ لِأَحَدِهِمَا بَيِّنَةٌ فِي جَمِيعِ هَذِهِ الصُّوَرِ فَهِيَ لِذِي الْبَيِّنَةِ مَعَ يَمِينِهِ؛ وَ لَوْ أَقَامَاهَا رُجْحَ الْأَعْدَلِ شُهُودًا. فَإِنْ تَسَاوَوْا فِي الْعَدَالَةِ فَلَا كَثْرَ شُهُودًا. فَإِنْ تَسَاوَوْا فِيهِمَا فَالْقُرْعَةُ، فَمَنْ حَرَجَ إِسْمُهُ حَلْفَ وَ أُعْطِيَ الْجَمِيعُ، فَإِنْ نَكَلَ أَحْلِفَ الْآخَرَ وَ أَخَذَ، فَإِنْ إِمْتَنَعَ قُسِّمَتْ نِصْفَيْنِ؛ وَ كَذَا يَجِبُ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ رُجِّحَتْ بَيْنَتُهُ

در تمامی موارد مذکور اگر یکی از دو طرف شاهد داشته باشند مال به کسی که شاهد دارد تعلق می‌گیرد و باید قسم نیز یاد کند و اگر هر دو نفر شاهد اقامه کنند شهودی که عادل ترند ترجیح داده می‌شود و پس از آن اگر در عدالت برابر باشند طرفی که تعداد شهود او زیادتر است مقدم می‌گردد و آنگاه که در هر دو جهت مساوی باشند نوبت به قرعه می‌رسد و هر کس که قرعه به نامش خورد قسم می‌خورد و تمامی مال به او داده می‌شود و اگر نکول نماید طرف دیگر قسم داده می‌شود و اگر هر دو از قسم خوردن خودداری کنند مال دو قسمت می‌شود. همچنین باید طرفی که شهود او ترجیح می‌یابد، قسم یاد کند

وَلَوْ تَشَبَّثَ أَحَدُهُمَا بِأَنْ كَانَ ذَا يَدٍ عَلَيْهَا فَالْيَمِينُ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِلْآخَرِ بَيِّنَةٌ، سَوَاءً كَانَ لِلْمُتَشَبِّثِ بَيِّنَةٌ أَمْ لَا. وَ لَا يَكْفِي بَيِّنَتُهُ عَنِ الْيَمِينِ، فَلَوْ نَكَلَ عَنْهَا حَلْفَ الْآخَرَ وَ أَخَذَ. فَإِنْ نَكَلَ أَقْرَتَ فِي يَدِ الْمُتَشَبِّثِ

اگر مال در دست یکی از آن دو باشد یعنی نسبت به مال ذوالید محسوب شود در صورتی که طرف دیگر شاهد نداشته باشد باید قسم بخورد خواه ذوالید شاهد داشته باشد یا نداشته باشد و بینه او از قسم کفایت نمی‌کند ولی اگر از قسم نکول کند طرف دیگر قسم می‌خورد و مال را برمی‌دارد؛ و اگر او نیز نکول کند مال هم چنان در دست ذوالید باقی می‌ماند

وَلَوْ بِأَقَامَا الْمُتَشَبِّثُ وَ الْخَارِجُ بَيِّنَةً فِي الْحُكْمِ لِأَيُّهُمَا خِلَافٌ؛ فَقِيلَ: تُقَدَّمُ بَيْنَةُ الدَّخْلِ مَطْلَقًا، لِمَا رُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا

(ع) قَضَى بِذَلِكَ، وَ لَتَعَارَضِ الْبَيِّنَتَيْنِ فَيُرْجَعُ إِلَى تَقْدِيمِ ذِي الْيَدِ

حال اگر هر دو یعنی هم کسی که مال در دست او است و هم کسی که مال در دست او نیست بینه اقامه کنند، در این که به نفع کدام یک حکم می‌شود، اختلاف است؛ برخی از فقها گفته‌اند که: بینه ذوالید به هر شکل که شهادت داده باشد مقدم می‌شود؛ زیرا روایت وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) چنین قضاوت فرموده‌اند؛ و نیز به دلیل این که شهود طرفین، تعارض کرده و ساقط می‌شود و ذوالید مقدم می‌شود و قیل: الْخَارِجُ مَطْلَقًا عَمَلًا بظاهر الخبرِ المستفيضِ مِنْ أَنَّ الْقَوْلَ قَوْلُ ذِي الْيَدِ، وَ الْبَيِّنَةُ بَيِّنَةُ الْمَدْعَى الشَّامِلِ

لموضع النزاع

و نیز برخی از فقها گفته‌اند: بینه کسی که مال در دست او نیست، به هر شکلی که شهادت داده باشد مقدم می‌شود؛ زیرا ظاهر خبر مستفیضی که می‌گوید: «قول، قول ذوالید است و شاهد، شاهد مدعی است» این مسأله مورد اختلاف را نیز شامل می‌شود

و قیل: تُقَدَّمُ بَيْنَةُ الْخَارِجِ إِنْ شَهَدَتْ بِالْمَلِكِ الْمَطْلُوقِ أَوْ الْمَسْبُوبِ أَوْ بَيْنَتُهُ خَاصَّةً بِالسَّبَبِ، وَ لَوْ انْفَرَدَتْ بِهِ بَيْنَةُ

الداخلِ قُدِّمَ

همچنین برخی از فقها گفته‌اند: در صورتی که شهود هر دو طرف، به ملک مطلق یا مسبب شهادت دهند، یا فقط شهود غیر متصرف به ملک مسبب شهادت دهند، ذوالید مقدم می‌شود
و قیل: مع تسببهما تقدم بينة الداخل أيضاً

برخی از فقهای دیگر گفته‌اند: در صورتی که بینة هر دو طرف به ملکیت مسبب شهادت دهند، بینة داخل مقدم می‌شود
و لو تشبثا و ادعی أحدهما الجميع و الآخر النصف مشاعاً و لا بینة. إقتساماها نصفین بعد یمین مدعی النصف،
من دون العکس، لمصادقته إیاه علی استحقاق النصف الآخر و لو کان النصف المتنازع مُعیناً إقتساماً بالسویة
بعد التحالف فیثبت لمُدعیه الربع

اگر هر دو طرف دعوی بر مال ید داشته باشند ولی یکی از آنها ادعای مالکیت تمام آن را و دیگری مدعی نصف مشاع آن باشد و هیچ یک شاهی نداشته باشند پس از قسم خوردن مدعی نصف مال را به دو نیم تقسیم می‌کنند و مدعی تمام مال نباید قسم بخورد؛ زیرا او قبول دارد که وی مالک نصف مال می‌باشد اما اگر نزاع در نصف معین باشد، پس از خوردن سوگند متقابل، نصف معین مال را بطور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند، بنابراین $\frac{1}{4}$ مال به مدعی نصف می‌رسد
و لو أقاماً بینةً فهی للخارج علی القول بترجیح بیئته، و هو مدعی الكل لأن فی ید مدعی النصف،
فمدعی الكل خارج عنه. و علی القول الآخر یقسم بینهما نصفین

حال اگر هر دو طرف شاهد اقامه کنند بنابر تقدیم شاهد طرف غیرذوالید مال را به او می‌دهند که منظور از غیرذوالید در اینجا مدعی تمام مال است زیرا مدعی نصف مال نصف آن را در اختیار دارد و مدعی تمام مال خارج از این نصف می‌باشد و بنابر نظر دیگر مال را بین دو طذف به دو نیم تقسیم می‌کنند

و لو كانت فی ید ثالث و صدق أحدهما صار صاحب الید فیترتب علیه ما فضل و للآخر إحلافهما و لو أقاماً
بینةً فللمستوعب النصف، و تعارضت البینتان فی الآخر، فیحکم للأعدل، فالأكثر، فالقرعة، و یقضی لمن خرج
بیمینه. فإن امتنع حلف الآخر. فإن نکلاً قسم بینهما، فللمستوعب ثلاثة أرباع و للآخر الربع

اگر مال در دست شخص ثالثی باشد و او نیز یکی از طرفین دعوی را تأیید کند آن طرف ذوالید محسوب می‌گردد و احکامی را که به تفضیل ذکر شد بر او مترتب می‌شود و طرف دیگر می‌تواند آن دو را سوگند دهد و اگر هر دو طرف شاهد اقامه کنند برای مدعی تمام مال، نصف آن ثابت می‌شود و در نصف دیگر شاهد ها با هم تعارض می‌کنند که در این صورت به نفع طرفی که از شهود عادل‌تری برخوردار است و پس از آن، طرفی که شهود بیشتری دارد حکم می‌شود و در نهایت نوبت به قرعه می‌رسد و با قسم خوردن یکی که قرعه به نام او درآمده به نفع او حکم می‌شود و اگر از ادای سوگند خودداری کند طرف دیگر قسم می‌خورد و در صورتی که هر دو طرف نکول کنند آن مال بین ایشان تقسیم می‌شود در نهایت به مدعی تمام مال $\frac{3}{4}$ و به طرف مقابل $\frac{1}{4}$ می‌رسد

و کل موضع حکمنا بتکافؤ البینات أو ترجیحها بأحد الأسباب إنما هو مع إطلاقها أو اتحاد التاريخ. و لو کان
تاریخ إحدى البینتین أقدم قدمت لثبوت الملک بها سابقاً فیستصحب

مواردی که به برابری شهود دو طرف یا ترجیح شهود یک طرف براساس مرجحات حکم نمودیم، در جایی است که بین‌ها مطلق بود، یا تاریخ آنها یکسان باشد و اگر تاریخ شهادت شهود یک طرف جلوتر از دیگری باشد، مقدم می‌شود زیرا براساس آن، ملکیت سابق ثابت شده، استصحاب می‌شود

القِسْمَةُ

تقسیم

هِيَ تَمْيِيزُ أَحَدِ النَّصِيْبِيْنَ فَصَاعِدًا عَنِ الْآخَرِ، وَ لَيْسَتْ بِيَعًا عِنْدَنَا وَإِنْ كَانَ فِيهَا رُدٌّ، لِأَنَّهَا لَا تَفْتَقِرُ إِلَى صِيغَةٍ وَ يَدْخُلُهَا الْإِجْبَارُ وَ يُلْزِمُهَا وَ يَتَقَدَّرُ أَحَدُ النَّصِيْبِيْنَ بِقَدْرِ الْآخَرِ، وَ الْبَيْعُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ

تقسیم عبارت است از جدا کردن یکی از دو یا چند سهم از دیگری، (تقسیم) نزد فقها شیعه بیع محسوب نمی‌شود اگر چه در آن رد کردن وجود داشته باشد، زیرا تقسیم نیازی به صیغه ندارد و در آن اجبار وجود دارد و با اجبار لازم می‌شود و مقدار یکی از دو سهم باید به اندازه دیگری باشد، در حالی که هیچ یک از این موارد در بیع جاری نیست

وَ تَظْهَرُ الْفَائِدَةُ فِي عَدَمِ ثُبُوتِ الشُّفْعَةِ لِلشَّرِيكِ بِهَا وَ عَدَمِ بَطْلَانِهَا بِالتَّفَرُّقِ قَبْلَ الْقَبْضِ فِيمَا يُعْتَبَرُ فِيهِ التَّقَابُضُ فِي الْبَيْعِ، وَ عَدَمِ خِيَارِ الْمَجْلِسِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ

فایده بیع نبودن تقسیم این است که با تقسیم، برای شریک، حق شفعه به وجود نمی‌آید و در مواردی که در بیع آن تقابض شرط است، با جدا شدن طرفین پیش از قبض، تقسیم باطل نمی‌شود و نیز خیار مجلس و خیار دیگری در تقسیم راه ندارد

وَ يُجْبَرُ الشَّرِيكُ عَلَى الْقِسْمَةِ لَوْ اِتَّمَسَ شَرِيكُهُ الْقِسْمَةَ وَ لَا ضَرَرَ وَ لَا رَدَّ. وَ لَوْ تَضَمَّنَتْ رَدًّا لَمْ يُجْبَرَ الْمُتَمَتِّعُ لَوْ كَانَ فِيهَا ضَرَرٌ، كَالْجَوَاهِرِ وَ الْعَضَائِدِ الصَّيْقَةِ وَ السَّيْفِ

اگر شریک درخواست تقسیم نماید و ضرر و ردی در پی نداشته باشد، شریک دیگر به تقسیم اجبار می‌شود و در صورتی که تقسیم متضمن ردی باشد، شریک ممتنع مجبور به تقسیم نمی‌شود. همچنین اگر در تقسیم ضرری باشد، امتناع‌کننده مجبور به تقسیم نمی‌شود، مانند جواهر و دو لنگه در و شمشیر

فَلَوْ طَلَبَ أَحَدُهُمَا الْمُهَيَّأَةَ وَ هِيَ قِسْمَةُ الْمَنْفَعَةِ بِالْأَجْزَاءِ أَوْ بِالزَّمَانِ جَازٍ وَ لَمْ يَجِبْ إِجَابَتُهُ، سَوَاءً كَانَ مِمَّا يَصَحُّ قَسْمَتُهُ إِجْبَارًا أَمْ لَا، وَ عَلَى تَقْدِيرِ الْإِجَابَةِ لَا يُلْزَمُ الْوَفَاءُ بِهَا، بَلْ يَجُوزُ لِكُلِّ مِنْهُمَا فَسْخُهَا

اگر یکی از دو شریک تقاضای «مهایات» (تقسیم توافقی) کند و آن عبارت است از تقسیم منفعت به حسب اجزای عین و زمان، جایز است ولی قبول آن واجب نیست، خواه آن عین از اموالی باشد که تقسیم اجباری آن امکان دارد و خواه از چنین اموالی نباشد و به فرض پذیرش این پیشنهاد، وفای به آن الزامی نیست، بلکه هرکدام می‌تواند آن را فسخ کند

وَإِذَا عُدِّلَتِ السَّهَامُ وَاتَّفَقَا عَلَى اخْتِصَاصِ كُلِّ وَاحِدٍ بِسَهْمٍ لَزِمَ مِنْ غَيْرِ قُرْعَةٍ، لِيُصَدَّقَ الْقِسْمَةَ مَعَ التَّرَاضِي الْمَوْجِبَةِ لِمُتَمِّزِ الْحَقِّ، وَلَا فَرْقَ بَيْنَ قِسْمَةِ الرَّدِّ وَغَيْرِهَا، وَإِلَّا يَتَّفَقَا عَلَى الْإِخْتِصَاصِ أَقْرَعًا

هرگاه سهام تعدیل شود و هردو شریک توافق کنند که هر سهم به یکی اختصاص داشته باشد، این تقسیم بدون نیاز به قرعه لازم می‌شود. زیرا تقسیم از روی رضایت بر این مورد صادق است و سبب جدا شدن سهم هر یک می‌گردد و در این حکم، میان تقسیم به رد و غیر آن تفاوتی وجود ندارد. در غیر این صورت اگر با هم بر اختصاص هر یک به سهمی توافق نکردند، قرعه زده می‌شود

وَ لَوْ ظَهَرَ غَلْطٌ فِي الْقِسْمَةِ بَطَلَتْ. وَ لَوْ ادَّعَاهُ أَحَدُهُمَا وَ لَا بَيِّنَةَ حَلَفَ الْآخَرُ لِإِصَالَةِ الصَّحَّةِ، فَإِنْ حَلَفَ تَمَّتِ الْقِسْمَةُ، وَإِنْ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ حَلَفَ الْمُدَّعِي وَ نَقِضَتْ

در صورتی که معلوم شود در تقسیم اشتباهی صورت گرفته است، تقسیم باطل می‌گردد و اگر یکی از دو شریک ادعای اشتباه نماید ولی شاهدی نداشته باشد، شریک دیگر قسم می‌خورد زیرا اصل، صحت تقسیم است و چنانچه او قسم بخورد، تقسیم تمام است و اگر از ادای سوگند نکول ورزد، مدعی قسم خورده و تقسیم باطل می‌شود

وَ لَوْ ظَهَرَ فِي الْمَقْسُومِ إِسْتِحْقَاقُ بَعْضٍ مَعْيِنٍ بِالسَّوِيَّةِ لَا يُخْلُ إِخْرَاجُهُ بِالتَّعْدِيلِ، فَلَا نَقْضَ، لِأَنَّ فَايِدَةَ الْقِسْمَةِ بَاقِيَةٌ وَ هُوَ إِفْرَادُ كُلِّ حَقٍّ عَلَى حِدَةٍ

اگر آشکار شود که در مال تقسیم شده، شخص، مالک بخش معینی از مال است که به طور مساوی در قسمت‌ها وجود دارد و جدا کردن آن خللی به تعدیل وارد نمی‌سازد، تقسیم باطل نمی‌شود، زیرا فایده تقسیم که عبارت از جدا کردن هر حقی از دیگری است، همچنان وجود دارد و الا یکن متساویاً فی السَّهَامِ بِالنَّسْبَةِ نَقِضَتْ الْقِسْمَةُ، لِأَنَّ مَا يَبْقَى لِكُلِّ وَاحِدٍ لَا يَكُونُ بِقَدْرِ حَقِّهِ بَلْ يَحْتَاجُ

أَحَدُهُمَا إِلَى الرَّجُوعِ عَلَى الْآخِرِ وَ تَعُودُ الْإِشَاعَةُ. وَ كَذَا لَوْ كَانَ الْمُسْتَحَقُّ مُشَاعًا، لِأَنَّ الْقِسْمَةَ حِينَئِذٍ لَمْ تَقَعْ بِرِضَا جَمِيعِ الشُّرَكَاءِ

اگر سهم آن شخص، نسبت به سهام شرکا به طور مساوی نبود، تقسیم باطل است، زیرا آنچه که به هر شریک می‌رسد به اندازه حق او نخواهد بود بلکه یکی از دو شریک نیازمند مراجعه به دیگری است و در نتیجه، حالت اشاعه باز می‌گردد؛ همچنین اگر سهم غیر، مشاع باشد؛ چنین است، زیرا در چنین حالتی تقسیم با رضایت همه شرکا انجام نپذیرفته است

نکات مهم مبحث قضاوت:

شرح اصطلاحات مهم مبحث قضاوت:

- ✓ **قضاوت:** به معنی حکم کردن میان مردم برای پایان بخشیدن به اختلافات ایشان و گرفتن حقوق آنان است.
- ✓ **قاضی تحکمی م:** توسط طرفین دعوی تعیین می‌گردد. حکم قاضی تحکیم با تحقق شرایط آن، بر دو طرف دعوی، نافذ است.
- ✓ **مدعی:** کسی که حقی را از دیگری مطالبه می‌کند و علیه او اقامه دعوا می‌نماید.
- ✓ **مدعی علیه (مُنْکَر):** کسی که علیه او اقامه دعوا می‌گردد و حقی از او خواسته می‌شود که گاهی به عنوان «منکر» نامیده می‌شود.
- ✓ **اعسار:** ناتوانی در پرداخت بدهی به دلیل تنگ‌دستی و فقر را اعسار می‌گویند.

- ✓ **نکول:** حالتی است که منکر، پس از پیشنهاد سوگند توسط قاضی، صریحا اظهار می‌دارد، من نه سوگند می‌خورم و نه سوگند را به مدعی رد می‌کنم، یا سوگند او را هم نمی‌پذیرم.
- ✓ **یَمین:** به معنی قسم و سوگند است، در اصطلاح فقهی قسم خوردن به ذات خدا یا اسماء خاص خداوند است مثل: واللّه، بالله، تالله
- ✓ **بینه:** شهادتی است که شرع آن را حجت و معتبر می‌شمارد، و مدعی برای اثبات ادعای خود می‌تواند ارائه کند.
- ✓ **بینه داخل:** بینه داخل یا همان بینه متشبّه به معنی گواهی دهندگان بر مالکیت ذوالید می‌باشد. اگر نسبت به مالی که تحت تصرف کسی است، فردی دیگر نیز ادعای مالکیت نماید و هر دو بر ادعای خود بینه اقامه کنند، در تقدیم بینه هر یک بر دیگری، اختلاف است. به بینه‌ای که ذوالید اقامه می‌کند از آن جهت که مال مورد ادعا در دست او است بینه داخل گفته می‌شود
- ✓ **بینه خارج:** مالی که تحت تصرف کسی است اگر دیگری نسبت به آن مدعی باشد و بر ادعای خود بینه اقامه کند، به این بینه از آن جهت که موضوع مورد شهادت از تحت تصرف مدعی بیرون است بینه خارج گویند، در مقابل بینه داخل که ذوالید اقامه می‌کند.
- ✓ **تقسیم:** تمیز و جدا کردن یکی از دو یا چند سهم از دیگری.
- ✓ **مهایات:** تقسیم منافع مال مشترک می‌باشد که به حسب اجزاء؛ مانند تقسیم منافع یک خانه دو طبقه‌ای که مشترک بین دو نفر باشد بدین ترتیب که یکی از دو شریک از طبقه بالا و دیگری از طبقه پایین استفاده نماید، یا به حسب زمان. مثل این که توافق کنند که منافع خانه مشترک یک سال متعلق به یک شریک و یک سال از آن دیگری باشد

نکات مهم مبحث قضاوت:

- ✓ **قضاوت:** حکم کردن میان مردم است و بر کسانی که شایستگی دارند واجب کفایی می‌باشد.
- ✓ **اهمیت:**
 - در زمان امام معصوم (ع) قضاوت وظیفه امام (ع) یا جانشین ایشان است.
 - در عصر غیبت امام زمان (عج) به عهده فقیهی است که دارای شرایط فتوا دادن باشد.
 - هر کس از فقهای دارای شرایط فتوا سر باز زند، و به قضاوت ظالم مراجعه کند، گناهکار و فاسق است.
- ✓ **شرایط قاضی:**
 - کامل بودن از جهت از بلوغ و عقل و حلال زادگی
 - عدالت که شیعه بودن جز عدالت است
 - شایستگی فتوا دادن (مجتهد باشد)
 - مرد بودن
 - توانایی نوشتن؛ زیرا جز بر پیامبر (ع) ضبط وقایع بدون نوشتن مشکل است
 - بینایی؛ چون باید بین دو طرف دعوی تمیز قائل شود
- ✓ **حَقُّ الزَّحْمَةُ قَاضِي:** در صورتی که قاضی نیاز داشته باشد، می‌تواند از بیت‌المال حقوق دریافت کند و دریافت حق‌العمل یا مزد از اصحاب دعوی و نیز از غیر ایشان ممنوع است، زیرا چنین اجرتی به معنای دریافت رشوه است.
- ✓ برخی گفته‌اند، اگر قضاوت بر شخصی واجب عینی باشد او نمی‌تواند از بیت‌المال حقوق دریافت کند؛ زیرا این امر بر او واجب شده است و اجرت گرفتن بر واجبات نیز حرام است
- ✓ **آداب قضاوت:**
 - **واجبات قضا:**
 - برخورد مساوی با اصحاب دعوا در: سلام کردن، گفتار، نگاه کردن و دیگر موارد احترام
 - گوش فرا دادن به سخنان هر دو طرف دعوی
 - رعایت انصاف بین طرفین دعوی

✓ واجب نیست قاضی در گرایش قلبی به دو طرف دعوی، جانب مساوات را نگه دارد

• مکروهات قضا:

• به طور مشخص یکی از طرفین دعوی را مورد خطاب قرار دادن

• وساطت کردن نزد مدعی برای باطل کردن دعوی

• قرار دادن دربان به هنگام دادرسی

• قضاوت در حال چرت زدن، گرفتاری، ناراحتی، خشم، گرسنگی یا سیری

• زیرا قاضی در این موارد از تمرکز حواس برخوردار نمی‌باشد.

• محرمات قضاء:

• دریافت رشوه

• تلقین کردن دلیل به یکی از دو طرف دعوی؛ و آن عبارت است از این که شاهد را به تردید وا دارد، به این معنا که در شهادت او

مداخله کند یا به دنبال گواهی او سخنی ضمیمه کند یا او را به ادای شهادت تشویق کند، یا در صورت توقف، او را نسبت به انجام

آن بی‌میل گرداند.

✓ پس از طرح دعوی از سوی مدعی، اگر حکم روشن باشد در صورتی که محکوم‌له تقاضا کند، قاضی باید رأی صادر کند.

✓ در صورتی حکم روشن نباشد، باید تا آشکار شدن مسأله، انشای رأی را به تأخیر اندازد و بر او (قاضی) لازم است برای به دست آوردن حکم تلاش کند.

✓ مدعی کسی است که اگر از ادعای خود دست بردارد، دعوی از بین می‌رود؛ در مقابل گفته شده است که مدعی کسی است که خواسته او برخلاف اصل یا ظاهر باشد.

✓ جواب مدعی علیه:

• اقرار:

• اقرار بر علیه مقرر نافذ است، به شرط آن که اهلیت داشته باشد.

• راه‌های اثبات دعوی اِعسار مدعی علیه:

• به وسیله بیّنه: ۲ شاهد

• تصدیق طرف دیگر دعوی

• در صورتی که اصل دعوی غیرمالی باشد و مدعی علیه بر وجود اِعسار سوگند یاد کند.

• انکار:

• اگر مدعی علیه انکار کند، در صورتی که قاضی عالم به حق باشد بر اساس علم خود حکم خواهد نمود.

• اگر مدعی بگوید: «بینه‌ای ندارم» قاضی به او یادآوری می‌کند که وی می‌تواند منکر را قسم دهد، در صورتی که مدعی خواهان این کار باشد؛ قاضی نیز منکر را قسم خواهد داد.

• قاضی از پیش خود نمی‌تواند منکر را سوگند دهد.

• مدعی بدون اجازه حاکم، نمی‌تواند مستقلاً طرف خود را سوگند بدهد.

• در صورتی که منکر به نحوی که معتبر است قسم بخورد، دعوی از او ساقط می‌شود.

• تقاص کردن مدعی از منکر در مقابل آن حرام است.

• پس از سوگند خوردن منکر، از مدعی بی‌پزیرفته نمی‌شود.

• قاضی از تصمیم مدیون به اقرار جلوگیری نمی‌کند، مگر در مواردی که حق الله است.

• سکوت:

- اگر سکوت به جهت بیماری باشد، قاضی تلاش می‌کند به جواب برسد و اگر سکوت از روی لجاجت باشد، زندانی می‌شود تا آن که جواب دهد یا پس از ارائه پیشنهاد پاسخ به وی، به نکول او حکم شود.
- ✓ **ویژگی و کیفیت ادای سوگند:**
 - **ثبوت حق:** قسمی که از طرف مدعی ثابت می‌شود حق را ثابت می‌کند.
 - **اسقاط دعوی:** قسمی که از طرف مدعی علیه صادر می‌شود باعث سقوط دعوی می‌شود.
 - **نفی استحقاق:** سوگند منکر به عدم استحقاق مدعی بسنده می‌کند، اگر چه در مقام انکار، پاسخ او را به طور اخص داده باشد.
 - **فعل و ترک فعل خود:** سوگندخورنده باید درباره فعل خود و ترک آن، به طور جزئی قسم یاد کند.
 - **فعل دیگری:** سوگندخورنده درباره نفی فعل دیگری، به نداشتن علم قسم می‌خورد.
- ✓ **شاهد و قسم:**
 - هر امری که با یک شاهد مرد و دو شاهد زن ثابت شود، با یک شاهد مرد و قسم نیز ثابت می‌شود و آن زمانی است که موضوع دعوی مال یا چیزی که مقصود آن مال است باشد.
 - اگر گروهی مدعی باشند و یک شاهد مرد اقامه نمایند، هر کدام باید جداگانه قسم یاد کنند.
 - شرط است که ابتدا شاهد شهادت دهد و سپس مدعی او را تعدیل کند و پس از شهادت شاهد و تعدیل مدعی، حکم صادر می‌شود و با یکی از آن حکم صادر نمی‌شود.
- ✓ **حکم غیابی:**
 - انشای حکم غیابی علیه کسی که در جلسه رسیدگی حاضر نیست، جایز است.
 - حکم غیابی در مورد حقوق الناس است، نه حقوق الله.
- ✓ **موارد ضمیمه کردن قسم به شهادت:**
 - **طرح دعوی برای خود:** اگر مدعی برای خود طرح دعوی کند، افزون بر آوردن شاهد بر بقای حق، سوگند نیز لازم است.
 - **شهادت علیه میت، کودک و دیوانه:** در مورد شهادت دادن علیه میت، کودک و دیوانه نیز افزون بر اقامه بینه قسم خوردن واجب است.
- ✓ **تعارض دعوی در اموال:**
 - **ادعای مالکیت بر مال در دست دیگری:** اگر هر یک از دو طرف دعوی ادعای مالکیت بر تمامی مال کند که در دست هر دو است هر یک از آن دو نفر بر نفی استحقاق دیگری قسم می‌خورند و آن مال را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کند.
 - **اقامه بینه از هر دو:** در این صورت هر آنچه در دست هر یک است به دیگری تعلق می‌گیرد.
 - **خروج مال از تصرف هر دو:** در این مورد، صاحب ید کسی خواهد بود که شخص دیگری که مال در دست او است؛ ادعای او را تصدیق کند.
 - **با توجه به موارد فوق:**
 - **اگر یکی از طرفین شاهد داشته باشد:** مال به کسی که شاهد دارد تعلق می‌گیرد و باید سوگند نیز یاد کند.
 - **اگر هر دو نفر شاهد داشته باشند:** شهودی که عادل‌ترند ترجیح داده می‌شوند.
 - **در صورت برابری شهود طرفین در عدالت:** طرفی که تعداد شهود او زیاده‌تر است مقدم می‌گردد.
 - **در صورت برابر شهود و عدالت:** در این مورد نوبت به قرعه می‌رسد.
 - در صورتی که مال در دست یکی از آن باشد باید قسم بخورد.
 - در صورتی که مال در دست شخص ثالثی باشد و او نیز یکی از دو طرف دعوی را تأیید کند، آن طرف ذوالید می‌گردد و طرف دیگر می‌تواند آن دو یعنی شخص ثالث و ذوالید را سوگند دهد.

✓ تقسیم:

- **تعریف:** جدا کردن یکی از دو سهم از دیگری
- **اجبار به تقسیم:** اگر یکی از شرکاء درخواست کند که مال تقسیم شود، طرف دیگر در صورتی که هیچ ضرر و ردی در کار نباشد مجبور است که تقسیم کند.
- **موارد عدم الزام به تقسیم:**
 - اگر تقسیم همراه با رد باشد.
 - اگر تقسیم همراه با ضرر باشد.
- **جواز تقسیم:** اگر یکی از دو شریک تقاضای تقسیم توافقی کند، جایز است، ولی قبول آن واجب نیست.
- **تقسیم باطل:** در صورتی که آشکار شود در تقسیم اشتباهی صورت پذیرفته، تقسیم باطل می‌گردد.
- **ادعای اشتباه:** اگر یکی از دو شریک ادعای وقوع اشتباه در تقسیم داشته باشد و شاهی اقامه نکند، طرف دیگر قسم می‌خورد و تقسیم صحیح است، زیرا اصل صحت تقسیم است.
- **سهم شخص ثالث:**
 - اگر روشن شود که شخص ثالثی سهم معینی به طور مساوی در سهم هر یک از شرکاء دارد تقسیم باطل نمی‌شود، ولی اگر مال شخص ثالث به طور نامساوی در سهم دو شریک باشد، تقسیم باطل می‌شود.
 - همچنین اگر سهم شخص ثالث به صورت مشاع باش، تقسیم باطل است، زیرا اصل تقسیم به رضایت همه شرکاء نبوده است.
- ✓ نزد فقهای امامیه، تقسیم بیع محسوب نمی‌شود، هرچند که در آن رد کردن وجود دارد؛ زیرا تقسیم نیاز به صیغه ندارد و سهم هر یک از شرکاء باید به اندازه دیگری باشد در حالی که هیچ یک از موارد مزبور در بیع وجود ندارد.

الشهادات

شهادات

شروط الشاهد

شرايط شاهد

۱- **الْبُلُوغُ إِلَّا فِي الشَّهَادَةِ عَلَى الْجِرَاحِ مَا لَمْ يَبْلُغِ النَّفْسَ بِشَرَطِ بُلُوغِ الْعَشْرِ سَنِينَ، وَإِنْ يَجْتَمِعُوا عَلَى مَبَاحٍ، وَ أَنْ لَا يَتَفَرَّقُوا بَعْدَ الْفِعْلِ الْمَشْهُودِ بِهِ إِلَى أَنْ يُؤَدَّوْا الشَّهَادَةَ. وَ الْمُرَادُ حِينَئِذٍ أَنَّ شَرَطَ الْبُلُوغِ يَنْتَفِي وَ يَبْقَى مَا عَدَاهُ مِنْ الشَّرَائِطِ**

۱- **بلوغ:** مگر در شهادت بر جراحت تا زمانی که به حد قتل نفس نرسد به شرط این که شاهد به ده سالگی رسیده باشد و کودکان نابالغ برای کار مباحی گرد آمده باشند و بعد از انجام عملی که شاهد آن بوده‌اند تا زمان ادای شهادت پراکنده نشده باشند. در شهادت بر جراحت تنها شرط بلوغ منتفی است و سایر شرایط به قوت خود باقی است

۲- الْعَقْلُ: فَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْمَجْنُونِ حَالَةَ جُنُونِهِ. فَلَوْ دَارَ جُنُونُهُ قُبِلَتْ شَهَادَتُهُ مُفِيقًا بَعْدَ الْعِلْمِ بِاسْتِكْمَالِ فِطْنَتِهِ فِي التَّحْمُلِ وَالْأَدَاءِ. وَ فِي حُكْمِهِ الْأَبْلَهُ وَ الْمَغْفُلَ الَّذِي لَا يَتَفَقَّنُ لِمَزَايَا الْأُمُورِ

۲- عقل؛ بنابراین شهادت دیوانه در زمان جنونش پذیرفته نیست و اگر جنون ادواری باشد شهادت وی در حال افاقه پذیرفته است به شرط آن که در زمان تحمل شهادت و نیز ادای آن در هوشیاری کامل باشد فرد ابله و کودنی که به جزئیات کار توجه ندارد در حکم دیوانه است

۳- الْإِسْلَامُ؛ فَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْكَافِرِ وَإِنْ كَانَ ذِمِّيًّا، وَ لَوْ كَانَ الْمَشْهُودُ عَلَيْهِ كَافِرًا عَلَى الْأَصَحِّ، لِإِتِّصَافِهِ بِالْفِسْقِ وَ

الظُّلْمِ الْمَانِعِينَ مِنْ قَبُولِ الشَّهَادَةِ وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ غَيْرِ الذَّمِيِّ إِجْمَاعًا وَ لَا شَهَادَتُهُ عَلَى الْمُسْلِمِ إِجْمَاعًا إِلَّا فِي

الْوَصِيَّةِ عِنْدَ عَدَمِ عُدُولِ الْمُسْلِمِينَ فَتُقْبَلُ شَهَادَةُ الذَّمِيِّ بِهَا

۳- اسلام؛ شهادت کافر اگرچه ذمی باشد پذیرفته نیست و بنابر قول صحیح‌تر حتی کسی که بر علیه او شهادت داده می‌شود اگر کافر باشد باز هم برای شهادت اسلام شرط است؛ زیرا اتصاف او به فسق و ظلم مانع قبول شهادت او می‌شود و بنا بر اجماع فقها، شهادت، غیر اهل ذمه و نیز شهادت کافر ذمی علیه مسلمان پذیرفته نمی‌شود مگر؛ در خصوص وصیت و در موردی که مسلمان عادل و وجود نداشته باشد که در این صورت شهادت کافر ذمی به وصیت قبول می‌باشد

۴- الْإِيمَانُ؛ وَ هُوَ هُنَا الْوَلَاءُ، فَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ غَيْرِ الْإِمَامِيِّ مُطْلَقًا، مُقَلِّدًا كَانَ أَمْ مُسْتَدِلًّا

۴- ایمان؛ مراد در اینجا پیروی از اهل بیت (ع) است بنابراین شهادت غیر امامی از هر حرفه‌ای که باشد پذیرفته نیست خواه فرد مقلد باشد یا مجتهد

۵- الْعَدَالَةُ؛ وَ هِيَ هَيْئَةٌ نَفْسَانِيَّةٌ رَاسِحَةٌ تَبَعْتُ عَلَى مُلَازِمَةِ التَّقْوَى وَ الْمُرُوءَةِ وَ تَزُولُ بِالْكِبِيرَةِ مُطْلَقًا وَ الْإِصْرَارِ

عَلَى الصَّغِيرَةِ وَ هِيَ مَا دُونَ الْكِبِيرَةِ مِنَ الذَّنْبِ.

۵- عدالت؛ عدالت عبارت است از حالت روانی پایداری است که فرد را وادار به رعایت تقوا و دوری از کارهای خلاف شأن می‌کند عدالت با ارتکاب هر نوع گناه کبیره و اصرار نمودن بر گناه صغیره، یعنی گناهی که کمتر از گناه کبیره است از بین می‌رود

وَ الْإِصْرَارُ إِذَا فَعِلِيَ كَالْمُؤَاطَبَةِ عَلَى نَوْعٍ أَوْ أَنْوَاعٍ مِنَ الصَّغَائِرِ أَوْ حُكْمِيٍّ وَ هُوَ الْعَزْمُ عَلَى فِعْلِهَا ثَانِيًا بَعْدَ وَقُوعِهِ وَ

إِنْ لَمْ يَفْعَلْ وَبَتَرَكَ الْمُرُوءَةَ وَ هِيَ التَّخَلُّقُ بِخُلُقِ أَمْثَالِهِ وَ يَخْتَلِفُ الْأَمْرُ فِيهَا بِاخْتِلَافِ الْأَحْوَالِ وَ الْأَشْخَاصِ وَ

الْأَمَاكِنِ

اصرار بر گناه صغیره نیز یا فعلی است مانند تعمد بر انجام یک نوع یا انواعی از گناهان صغیره و یا حکمی است مانند قصد انجام گناه برای بار دوم پس از ارتکاب آن حتی اگر موفق به انجام آن نشود و با ترک مروت هم از بین می‌رود و مراد از مروت آراسته بودن به اخلاق هم صنفان خود است، البته این امر با توجه به اوضاع و احوال و اشخاص و مکان‌ها متفاوت است

۶- طَهَارَةُ الْمَوْلِدِ؛ فَتُرَدُّ شَهَادَةُ وَلَدِ الزَّانَا وَ لَوْ فِي الْيَسِيرِ عَلَى الْأَشْهَرِ؛ وَإِنَّمَا تُرَدُّ شَهَادَتُهُ مَعَ تَحَقُّقِ حَالِهِ شَرَعًا، فَلَا

إِعْتِبَارَ بِمَنْ تَنَالَهُ الْأَلْسُنُ وَإِنْ كَثُرَتْ مَا لَمْ يَحْصُلِ الْعِلْمُ

۶ - حلال زاده بودن؛ شهادت زنازاده، حتی اگر در اموال ناچیزی باشد رد می‌شود، البته شهادت چنین فردی زمانی رد می‌شود که از نظر شرع حلال زاده نبودن او اثبات شود و به آنچه که بر سر زبان‌هاست اگرچه زیاد باشد تا زمانی که علم حاصل نگردد اعتبار ندارد

۷ - عَدَمُ التُّهْمَةِ؛ وَ هِيَ أَنْ يَجُزَّ إِلَيْهِ بِشَهَادَتِهِ نَفْعًا، أَوْ يَدْفَعَ عَنْهُ بِهَا ضَرَرًا. فَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الشَّرِيكِ لِشَرِيكِهِ فِي

الْمُشْتَرِكِ بَيْنَهُمَا بِحَيْثُ يَقْتَضِي الشَّهَادَةُ الْمُشَارَكَةَ، وَ لَا شَهَادَةُ الْوَصِيِّ فِي مُتَعَلِّقِ وَصِيَّتِهِ وَ لَا شَهَادَةُ الْعُرْمَاءِ لِلْمُفْلِسِ وَ الْمَيِّتِ

۷ - ذی نفع نبودن؛ و مراد از ذی نفع نبودن این است که شاهد با شهادت خود نفعی را تحصیل نماید یا به نسبت آن ضرری را از خود دور سازد از این رو شهادت شریک به نفع شریکش نسبت به مالی که میان آنها مشترک است به گونه‌ای که اگر شهادت قبول شود مال میان آنها مشترک می‌شود و نیز شهادت وصی درباره متعلق وصیت و شهادت طلبکاران به نفع مفلس متوفی پذیرفته نخواهد بود

وَ الْمُعْتَبَرُ فِي الشُّرُوطِ الْمُعْتَبِرَةِ فِي الشَّهَادَةِ وَقْتُ الْإِدَاءِ لَا وَقْتُ التَّحْمُلِ؛ فَلَوْ تَحَمَّلَهَا نَاقِصًا ثُمَّ كَمَّلَ حِينَ الْإِدَاءِ

سُمِعَتْ

لازم است شروط معتبر در شهادت به هنگام ادای شهادت، نه زمان تحمل آن، فراهم باشد؛ پس اگر تنها با وجود برخی از این شروط، تحمل شهادت کند و سپس به هنگام ادای شهادت تمامی این شروط فراهم باشد شهادت استماع می‌شود

- ✓ **شهادت:** گواهی دادن به چیزی از روی علم و یقین را شهادت گویند.
- ✓ **شاهد:** در فقه، گواه را گویند که در موقع حدوث و وقوع جنایت یا سرقت یا قتل و مانند آنها حاضر باشد و واقعه را مشاهده نماید.
- ✓ **مشهود علیه:** شخصی که بر علیه او شهادت داده می‌شود.
- ✓ **شهادت حسبیه:** یکی از انواع شهادت است و شهادتی است که قبل از درخواست حاکم شرع صورت می‌گیرد.
- ✓ **استفاضه:** استفاضه به شیاع و تسامع نیز تعبیر می‌شود. مراد از آن، مشهور بودن امری همچون نَسَب (فلانی فرزند یا پدر فلانی) و وقف (فلان ملک وقف است) میان مردم می‌باشد.
- ✓ **خط:** شهادت فرد بر پایه خط و امضای پیشین خود، در صورت عدم یادآوری اصل واقعه، جایز و پذیرفته نیست.

موانع القبول

موانع پذیرش شهادت

۱ - الْعَدَاوَةُ الدُّنْيَوِيَّةُ؛ وَإِنْ لَمْ تَتَضَمَّنْ فِسْقًا، وَ تَتَحَقَّقُ بِأَنْ يُعْلَمَ مِنْهُ الشُّرُورُ بِالْمَسَاءَةِ وَ بِالْعَكْسِ أَوْ بِالتَّقَاذُفِ. وَ لَوْ كَانَتْ الْعَدَاوَةُ مِنْ أَحَدِ الْجَانِبَيْنِ أُخْتُصَّ بِالْقَبُولِ الْخَالِي مِنْهَا

۱ - دشمنی در امور دنیایی؛ اگر چه فسقی در بر نداشته باشد، به این شکل که مشخص شود شاهد از غمگین شدن کسی که بر علیه او شهادت می‌دهد خوشحال می‌گردد و بر عکس یا این که یکدیگر را دشنام دهند. حال اگر این کینه‌توزی تنها از ناحیه یک طرف باشد فقط شهادت طرفی که فاقد چنین کینه‌ای است قبول می‌شود

وَلَوْ شَهِدَ الْعَدُوُّ لِعَدُوِّهِ قَبْلَ إِذَا كَانَتْ الْعَدَاوَةُ لَا تَتَّصِمُنُ فِسْقًا، لِإِنْتِفَاءِ التُّهْمَةِ بِالشَّهَادَةِ لَهُ. وَاحْتِرَازَ بِالدُّنْيَوِيَّةِ عَنِ الدِّيْنِيَّةِ، فَإِنَّهَا غَيْرُ مَانِعَةٍ، لِقَبُولِ شَهَادَةِ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَهْلِ الْأَدْيَانِ، دُونَ الْعَكْسِ مُطْلَقًا

در صورتی که دشمن به نفع دشمن خودت شهادت دهد؛ مادام که این دشمنی باعث فسق نباشد شهادتش پذیرفته است زیرا با شهادت دادن به نفع او، ذی نفع بودن شاهد منتفی است. با قید «دنیوی» از کینه دینی احتراز شده است؛ زیرا کینه دینی مانع نیست چه آن که شهادت فرد مومن علیه پیروان ادیان دیگر پذیرفته می‌شود و عکس این حالت در هیچ صورتی قابل قبول نیست

۲- كَثْرَةُ السَّهْوِ؛ بِحَيْثُ لَا يَضْبُطُ الْمَشْهُودَ بِهِ وَإِنْ كَانَ عَدْلًا، بَلْ رُبَّمَا كَانَ وَلِيًّا

۲- کثرت اشتباه؛ به گونه‌ای که شاهد مورد شهادت را ثبت نکند حتی اگر شاهد عادل باشد بلکه از اولیای خدا هم باشد

۳- التَّبَرُّعُ بِإِقَامَتِهَا قَبْلَ اسْتِنطَاقِ الْحَاكِمِ، سَوَاءٌ كَانَ قَبْلَ الدَّعْوَى أَمْ بَعْدَهَا. لِلتُّهْمَةِ بِالْحَرِصِ عَلَى الْأَدَاءِ، وَلَا يَصِيرُ بِالرَّدِّ مَجْرُوحًا، فَلَوْ شَهِدَ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَهَا قُبِلَتْ

۳- اقامه کردن شهادت از پیش خود قبل از درخواست قاضی؛ خواه قبل از طرح دعوی شهادت دهد یا بعد از طرح دعوی؛ زیرا با نشان دادن تمایل به ادای شهادت، در معرض تهمت واقع می‌شود و البته باز در چنین شهادتی وی مورد جرح واقع نمی‌شود بنابراین اگر بعد از آن در دعوی دیگری شهادت دهد پذیرفته می‌گردد

وَالتَّبَرُّعُ مَانِعٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِي حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى كَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ بَأَنْ يَشْهَدَ بِتَرْكِهَا، وَيُعَبَّرُ عَنْهَا بِبَيِّنَةِ الْحِسْبَةِ فَلَا يَمْنَعُ، لِأَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِإِقَامَتِهَا، فَكَانَ فِي حُكْمِ اسْتِنطَاقِ الْحَاكِمِ قَبْلَ الشَّهَادَةِ

از پیش خود شهادت دادن، مانع پذیرش شهادت است؛ مگر نسبت به حقوق الهی؛ مانند این که شاهد شهادت دهد که فلان شخص نماز و زکات و روزه خود را ترک کرده است. این چنین شهادتی را «شهادت حسبه» می‌نامند و در صورتی که شاهد از پیش خود شهادت دهد مورد پذیرش است چون خداوند به آنها فرمان داده است؛ از این رو در حکم درخواست قاضی پیش از ادای شهادت محسوب می‌شود

وَلَوْ ظَهَرَ لِلْحَاكِمِ سَبْقُ الْقَادِحِ فِي الشَّهَادَةِ عَلَى حُكْمِهِ نَقْصٌ، لِتَبَيُّنِ الْخَطَا فِيهِ.

اگر قاضی بفهمد که قبل از انشای رأی توسط او، شهادت شاهد، فاقد شرایط لازم بوده حکم صادره نقض می‌شود زیرا آشکار می‌شود که شهادت خطا بوده است

مستند الشهادة

مستند شهادت

مُسْتَنَدُ الشَّهَادَةِ الْعِلْمُ الْقَطْعِيُّ بِالمَشْهُودِ بِهِ أَوْ رُؤْيُهُ فِيمَا يَكْفِي فِيهِ الرُّؤْيَةُ كَالْأَفْعَالِ مِنَ الْعُصْبِ السَّرْقَةِ وَالْقَتْلِ وَالرِّضَاعِ وَالْوِلَادَةِ وَالزَّنا وَاللُّوَاطِ وَتُقْبَلُ فِيهِ شَهَادَةُ الْأَصَمِّ، لِإِنْتِفَاءِ الْحَاجَةِ إِلَى السَّمْعِ فِي الْفِعْلِ

مستند شهادت علم قطعی به مورد شهادت است یا دیدن آن در اموری که دیدن در آن کفایت می‌کند مانند غصب و سرقت و قتل و رضاع و ولادت و زنا و لواط در چنین اموری شهادت شخص ناشنوا نیز پذیرفته می‌شود، زیرا این کارها، نیازی به شنیدن نیست

أَوْ سَمَاعًا فِي الْأَقْوَالِ نَحْوَ الْعُقُودِ وَالْإِقَاعِ وَالْقَذْفِ مَعَ الرُّؤْيَةِ أَيْضًا لِيَحْصَلَ الْعِلْمُ بِالْمُتَلَفِّظِ إِلَّا أَنْ يَعْرِفَ الصَّوْتِ
قَطْعًا فَيَكْفِي عَلَيَّ الْأَقْوَى

مستند دیگر شهادت، شنیدن گفت‌وگوها است مانند عقود و ایقاعات و قذف، البته باید همراه با دیدن باشد تا از هویت گوینده آگاه شود، مگر آنکه به یقین صاحب صدا را بشناسد که در این صورت بنا بر قول قوی‌تر، مجرد شنیدن کافی است
وَلَا يَشْهَدُ إِلَّا عَلَى مَنْ يَعْرِفُهُ بِنَسَبِهِ أَوْ عَيْنِهِ فَلَا يَكْفِي إِتْسَابُهُ لَهُ، لِجَوَازِ التَّزْوِيرِ وَيَكْفِي مُعْرِفَانَ عَدْلَانَ بِالنَّسَبِ
شاهد نباید علیه کسی شهادت دهد مگر آن که شخص یا نسب او را بشناسد بنابراین صرف این که آن شخص خودش را معرفی کند کفایت نمی‌کند زیرا احتمال تزویر وجود دارد و اگر دو شاهد عادل نسب وی را معرفی کنند کفایت می‌کند
وَيُثَبَّتُ بِالِاسْتِفَاضَةِ وَالْمُرَادُ بِهَا هُنَا شَيْعُ الْخَبَرِ إِلَى حَدِّ يَفِيدُ السَّامِعَ الظَّنَّ الْغَالِبَ الْمُقَارِبَ لِلْعِلْمِ، وَلَا تَنْحَصِرُ
فِي عَدَدٍ، بَلْ يَخْتَلِفُ بِاخْتِلَافِ الْمُخْبِرِينَ؛ نَعَمْ يُعْتَبَرُ أَنْ يَزِيدُوا عَنْ عَدَدِ الشُّهُودِ الْمُعَدَّلِينَ لِيَحْصَلَ الْفَرْقُ بَيْنَ
خَبَرِ الْعَدْلِ وَغَيْرِهِ

با استفاضه، هفت چیز ثابت می‌شود و مراد از «استفاضه» در این مورد شایع شدن خبر به اندازه‌ای است که برای شنونده گمان قوی و نزدیک به علم به وجود می‌آورد و به عدد خاصی محدود نیست بلکه تعداد آن با توجه به اختلاف خبردهندگان تفاوت می‌کند البته باید تعداد خبردهندگان از عدد شهود تعدیل شده؛ بیشتر باشد تا میان خبر عادل و غیر آن تفاوت حاصل شود
(وَيُثَبَّتُ بِالِاسْتِفَاضَةِ) سَبْعَةٌ: النَّسَبُ وَالْمَوْتُ وَالْمِلْكُ الْمُطْلَقُ وَالْوَقْفُ وَالنِّكَاحُ وَالْعِتْقُ وَوَلَايَةُ الْقَاضِي،
لِعُسْرِ إِقَامَةِ الْبَيِّنَةِ فِي هَذِهِ الْأَسْبَابِ مُطْلَقًا

با استفاضه هفت چیز ثابت می‌شود که عبارتند از: ۱- نسب ۲- مرگ ۳- ملکیت مطلق ۴- وقف ۵- نکاح ۶- عتق ۷- ولایت قاضی، زیرا اقامه بینه از هر نوع که باشد، در این امور بسیار مشکل است
وَيَكْفِي فِي الْخَبَرِ بِهَذِهِ الْأَسْبَابِ مُتَاخَمَةُ الْعِلْمِ عَلَى قَوْلِ قَوِيٍّ

بنا بر نظر قوی (و نظر شهید اول «ره»)، در خبر دادن از این امور ظن نزدیک به علم کفایت می‌کند
وَقِيلَ: يَشْتَرُطُ أَنْ يَحْصَلَ الْعِلْمُ

برخی از فقها گفته‌اند: باید به علم دست یافت

وَقِيلَ: يَكْفِي مُطْلَقُ الظَّنِّ، حَتَّى لَوْ سَمِعَ مِنْ شَاهِدَيْنِ عَدْلَيْنِ ضَارَّ مَتَحَمَلًا، لِإِفَادَةِ قَوْلِهِمَا الظَّنَّ

و برخی دیگر از فقها گفته‌اند: مطلق ظن کفایت می‌کند، حتی اگر از دو شاهد عادل درباره این امور چنین چیزی را شنید، می‌توان گفت که برای او شهادت دادن جایز است؛ زیرا از قول این دو شاهد، ظن پیدا می‌شود
وَعَلَى الْمُخْتَارِ لَا يَشْتَرُطُ الْعَدَالَةَ وَلَا الذُّكُورَةَ لِأَنَّ مَكَانَ إِسْتِفَادَتِهِ مِنْ نَقَائِضِهَا.

بنابر نظر مختار برای حصول استفاضه، عدالت و مرد بودن مخبرین شرط نمی‌باشد؛ زیرا گمان نزدیک به علم از سخن افرادی که تقیض این اوصاف را دارند نیز ایجاد می‌شود

وَجُوبُ التَّحْمُلِ وَالْأَدَاءِ

وجوب تحمل شهادت و ادای آن

وَيَجِبُ التَّحْمُلُ لِلشَّهَادَةِ عَلَى مَنْ لَهُ أَهْلِيَّةُ الشَّهَادَةِ إِذَا دُعِيَ إِلَيْهِ خُصُوصًا أَوْ عُمُومًا عَلَى الْكِفَايَةِ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ

لَا يَأْبَ الشَّهْدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» فَسَرَهُ الصَّادِقُ (ع) بِالتَّحْمُلِ، وَيُمْكِنُ جَعْلُهُ دَلِيلًا عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِقَامَةِ

کسی که شایستگی شهادت را دارد در صورتی که به طور خاص یا عام به این امر دعوت شود واجب کفایی است که تحمل شهادت نماید زیرا خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «هنگامی که شاهدان فرا خوانده می‌شوند نباید امتناع نمایند» و امام صادق (ع) این آیه را به تحمل شهادت تفسیر نموده‌اند و می‌توان آن را هم دلیل بر تحمل و هم ادا شهادت حساب کرد

فَيَأْتِمُ الْجَمِيعُ لَوْ أَخْلَوْا بِهِ مَعَ الْقُدْرَةِ، فَلَوْ فَقَدَ سِوَاهُ فِيمَا يَثْبُتُ بِهِ وَحَدَهُ وَ لَوْ مَعَ الْيَمِينِ، أَوْ كَانَ تَمَامَ الْعَدَدِ، تَعَيَّنَ

الْوَجُوبُ كَغَيْرِهِ مِنْ فُرُوضِ الْكِفَايَةِ إِذَا لَمْ يَقُمْ بِهِ غَيْرُهُ

با این وجود اگر افراد شایسته، با داشتن قدرت، تحمل شهادت نمایند همگی گناه کرده‌اند و در مواردی که با یک شاهد - هر چند به ضمیمه سوگند - ادعا ثابت می‌شود یا آن یک نفر تکمیل‌کننده نفرات شهود است اگر به جز آن شاهد، شخص دیگری نباشد، وجوب همانند موارد دیگری که واجب کفایی که غیر از شخص واحد، دیگران مبادرت به انجام آن نکرده‌اند (واجب عینی می‌شود

وَيَصِحُّ تَحْمُلُ الْأَخْرَسِ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدَاؤُهُ بَعْدَ الْقَطْعِ بِمُرَادِهِ وَ لَوْ بِمُتَرْجِمِينَ عَدْلَيْنِ، وَ لَيْسَا فَرَعَيْنِ عَلَيْهِ، وَ لَا

يَكْفِي الْإِشَارَةَ فِي شَهَادَةِ النَّاطِقِ

شخص لال می‌تواند شهادت را تحمل و آن را ادا نماید به شرط آن که به مقصود وی یقین حاصل گردد، اگر چه از طریق دو مترجم عادل باشد البته این دو مترجم نسبت به شخص لال «شاهد فرع» محسوب نمی‌شوند و شخصی که قادر به تکلم است کفایت نمی‌کند که با اشاره شهادت دهد

وَ كَذَا لَا يَجِبُ الْأَدَاءُ مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَى الْكِفَايَةِ إِجْمَاعًا، إِلَّا مَعَ خَوْفِ ضَرَرٍ غَيْرِ مُسْتَحَقِّ عَلَى الشَّاهِدِ أَوْ بَعْضِ

الْمُؤْمِنِينَ

به اجماع فقها ادای شهادت نیز با وجود قدرت بر آن، واجب کفایی می‌باشد مگر بیم ایراد ضرری ناروا به شاهد یا مومنین دیگر برود و لَا يُقِيمُهَا الشَّاهِدُ إِلَّا مَعَ الْعِلْمِ الْقَطْعِيِّ وَ لَا يَكْفِي الْخَطُّ بِهَا وَإِنْ حَفِظَهُ بِنَفْسِهِ وَ أَمِنَ التَّزْوِيرَ، وَ لَوْ شَهِدَ مَعَهُ ثِقَةٌ

على أصحِّ القولين

شاهد نباید جز از روی علم قطعی اقدام به ادای شهادت کند و مجرد وجود نوشته برای ادای شهادت کافی نیست، اگر چه خود شاهد آن را نوشته و حفظ نموده باشد و از جعل در امان باشد و بنا بر نظر صحیح‌تر از دو نظر موجود، حتی اگر شخص قابل اعتمادی نیز به آن خط‌گواهی دهد؛ نمی‌توان به استناد آن، شهادت داد

تفصیل الحقوق بالنسبة إلى الشهود

اقسام حقوق و شهود مورد نیاز برای اثبات آنها
و هي على ما ذكره في الكتاب خمسة أقسام:

حقوق بنا بر آنچه که شهید اول «ره» در این کتاب ذکر کرده است، به پنج دسته تقسیم می‌شود:

۱- مَا يَثْبُتُ بِأَرْبَعَةِ رِجَالٍ، وَ هُوَ الزَّانَا وَ اللَّوَاطِ وَ السَّحْقُ، وَ يَكْفِي فِي الزَّانَا الْمَوْجِبِ لِلرَّجْمِ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ وَ امْرَأَتَانِ، وَ لِلجَلْدِ رِجَالَانِ وَ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ

۱- اموری که با چهار شاهد مرد ثابت می‌شوند عبارت است از: زنا و لواط و مساحقه البته برای اثبات زنايي که موجب سنگسار شدن است سه شاهد مرد و دو شاهد زن کفایت می‌کند و نیز و برای اثبات زنايي که موجب تازیانه است دو شاهد مرد و چهار زن کفایت می‌کند

۲- مَا يَثْبُتُ بِرِجَالَيْنِ خَاصَّةً وَ هِيَ الرَّدَّةُ وَ الْقَذْفُ وَ الشُّرْبُ وَ حَدُّ السَّرْقَةِ، اِحْتَرَزَ بِهِ عَنِ السَّرْقَةِ فَإِنَّهَا تَثْبُتُ بِهِمَا وَ بِشَاهِدٍ وَ امْرَأَتَيْنِ وَ بِشَاهِدٍ وَ يَمِينٍ بِالنَّسْبَةِ إِلَى ثُبُوتِ الْمَالِ خَاصَّةً

۲- اموری که تنها با شهادت دو مرد ثابت می‌شود که عبارتند از: ارتداد و قذف و شرب خمر و حد سرقت، شهید اول «ره» با آوردن «حد سرقت» از خود سرقت اجتناب کرده است؛ چرا که جرم سرقت تنها از این جهت که موجب ثابت شدن مال می‌شود، علاوه بر شهادت دو مرد، با شهادت یک شاهد مرد و دو شاهد زن و نیز یک شاهد مرد به ضمیمه سوگند ثابت شود

وَ الزَّكَاةُ وَ الخُمْسُ وَ النَّذْرُ وَ الكُفَّارَةُ وَ هَذِهِ الْأَرْبَعَةُ الْحَقُّهَا الْمُصَنَّفُ بِحُقُوقِ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنْ كَانَ لِلْأَدْمِيِّ فِيهَا حَظٌّ، بَلْ هُوَ الْمَقْصُودُ مِنْهَا، لِعَدَمِ تَعَيُّنِ الْمُسْتَحِقِّ عَلَى الْخُصُوصِ

همچنین زکات، خمس، نذر و کفاره در چهار مورد اخیر ثابت می‌شود. اگر چه انسان‌ها نیز بهره‌ای دارند بلکه تنها جنبه حقوق الناس مقصود است اما شهید اول «ره» آنها را به حقوق الهی ملحق نموده؛ زیرا مستحق معین ندارند

وَ مِنْهُ الْإِسْلَامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْوَلَاءُ وَ التَّعْدِيلُ وَ الْجَرْحُ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْقِصَاصِ وَ الطَّلَاقُ وَ الْخُلْعُ، وَ إِنْ تَضَمَّنَ الْمَالُ لِكِنَّهُ لَيْسَ نَفْسَ حَقِيقَتِهِ

همچنین این موارد از همین قسم محسوب می‌شود: اسلام و بلوغ و ولاء^۱ و تعدیل و جرح و عفو از قصاص و طلاق و خلع نیز با دو مرد ثابت می‌شود اگر چه خلع متضمن مال است ولی حقیقت آن مربوط به مال نیست

^۱ معنای «ولاء» و اقسام آن در مبحث یرث ذکر خواهد شد.

وَالْوَكَالَةُ وَالْوَصِيَّةُ إِلَيْهِ، احْتَرَزَ بِهِ عَنِ الْوَصِيَّةِ لَهُ بِمَالٍ، وَ النَّسَبُ وَالْهَالُ، وَ بِهَذَا يَظْهَرُ أَنَّ الْهَالَالَ مِنْ حَقِّ الْآدَمِيِّ،
فَيَثْبُتُ فِيهِ الشَّهَادَةُ عَلَى الشَّهَادَةِ

وکالت و وصیت به شخص که شهید اول «ره» با آوردن قید «به شخص» (الوصیة إليه) از وصیت به مال برای شخص (الوصیة له) اجتناب کرده است و نیز نسب و رؤیت هلال ماه با دو مرد ثابت می‌شود و رؤیت هلال ماه در شمارحق الناس است و در آن شهادت بر شهادت پذیرفته می‌شود
۳- مَا يَثْبُتُ بِرَجُلَيْنِ وَ رَجُلٍ وَ امْرَأَتَيْنِ، وَ شَاهِدٍ وَ يَمِينٍ؛ وَ هُوَ كُلُّ مَا كَانَ مَالًا، أَوْ الْغَرَضُ مِنْهُ الْمَالُ، مِثْلُ الدُّيُونِ
وَ الْأَمْوَالِ وَ الْجَنَائَةِ الْمُوجِبَةِ لِلدِّيَةِ

۳- اموری که با دو شاهد مرد، یک شاهد مرد و دو شاهد زن و یک شاهد مرد و یک قسم ثابت می‌شود که عبارتند از: هرچه که مال است یا مقصود از آن مال می‌باشد مانند دیون و اموال و جنایت موجب دیه

۴- مَا يَثْبُتُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ لَوْ مُنْفَرِدَاتٍ؛ وَ ضَابِطُهُ مَا يَعْسُرُ اِطْلَاعُ الرِّجَالِ عَلَيْهِ غَالِبًا كَالْوِلَادَةِ وَ الْإِسْتِهْلَالِ
وَ هُوَ وِلَادَةُ الْوَلَدِ حَيًّا لِيَرْتَّ وَ عِيُوبُ النِّسَاءِ الْبَاطِنَةِ كَالْقَرْنِ وَ الرَّتْقِ، دُونَ الظَّاهِرَةِ كَالجَذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الْعَمَى،
فَإِنَّهُ مِنَ الْقِسْمِ الثَّانِي وَ الرِّضَاعِ عَلَى الْأَقْوَى وَ الْوَصِيَّةِ لَهُ بِالْمَالِ

۴- اموری که با شهادت مردان و شهادت زنان حتی به طور مستقل از مردان ثابت می‌شود؛ زیرا این قسم از اموری می‌باشد که غالباً آگاهی مردان نسبت به آن مشکل است مانند ولادت و استهلال که عبارت است از زنده به دنیا آمدن فرزند تا بتواند ارث ببرد و عیوب پنهانی زنان مثل تکه استخوان و یا تکه گوشتی که در آلت تناسلی زن وجود دارد و مانع نزدیکی می‌شود اما عیوب آشکار زنان، مانند جذام، بیسی و نابینایی چنین نیست زیرا عیوب آشکار از اموری است که مردان می‌توانند نسبت به آن شهادت دهند و نیز رضاع بنا بر قول قوی تر و وصیت مالی برای شخص از اموری است که مردان می‌توانند نسبت به آن شهادت دهند

۵- مَا يَثْبُتُ بِالنِّسَاءِ مُنْصَمَاتٍ إِلَى الرِّجَالِ خَاصَّةً أَوْ إِلَى الْيَمِينِ، وَ هُوَ الدُّيُونُ وَ الْأَمْوَالُ.

۵- اموری که با شهادت زنان، تنها پس از انضمام به شهادت مردان یا به ضمیمه سوگند ثابت می‌شود و آن عبارت است از دیون و اموال

الشَّهَادَةُ عَلَى الشَّهَادَةِ

شهادت بر شهادت

مَحَلُّهَا حُقُوقُ النَّاسِ كَأَنَّ بَلَّ ضَابِطُهُ كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ عُقُوبَةً لِلَّهِ تَعَالَى مُخْتَصَّةً بِهِ إِجْمَاعًا، أَوْ مُشْتَرَكَةً عَلَى الْخِلَافِ
موضوع شهادت بر شهادت، تمام حقوق الناس است بلکه به اجماع فقها هر موردی که مختص به خداوند نباشد و بر طبق نظری که مورد اختلاف است هر موردی که مجازات آن مشترک بین خداوند و مردم نباشد، محل اجرای شهادت بر شهادت است

سَوَاءٌ كَانَتْ الْحُقُوقُ عُقُوبَةً كَالْقِصَاصِ، أَوْ غَيْرَ عُقُوبَةٍ مَعَ كَوْنِهِ حَقًّا غَيْرَ مَالِيٍّ كَالطَّلَاقِ وَ النَّسَبِ وَ الْعِتْقِ أَوْ مَالًا كَالْقَرْضِ وَ عُقُودِ الْمُعَاوِضَاتِ، وَ عُيُوبِ النِّسَاءِ وَ الْوِلَادَةِ وَ الْإِسْتِهْلَالِ وَ الْوِكَالَةِ وَ الْوَصِيَّةِ بِقَسَمِهَا وَ هُمَا الْوَصِيَّةُ إِلَيْهِ وَ لَهُ

خواه حق مزبور کیفری باشد مانند قصاص، یا کیفری نباشد و مالی نیز نباشد مثل طلاق و نسب و عتق یا آن که مال باشد مانند قرض یا عقود معاوضی و نیز عیوب زنان و ولادت و استهلال و وکالت و هر دو قسم وصیت یعنی وصیت عهدی و تملیکی (را می‌توان با شهادت بر شهادت اثبات کرد)

وَ لَا يَثْبُتُ فِي حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى مَحْضًا كَالزَّانَا وَ اللَّوَاطِ وَ السَّحْقِ، أَوْ مُشْتَرِكًا كَالسَّرِقَةِ وَ الْقَذْفِ صَابِطٌ مَحَلَّ الشَّهَادَةِ عَلَى الشَّهَادَةِ مَا لَيْسَ بِحَدٍّ

شهادت بر شهادت در حق الله محض مانند زنا و لواط و مساحقه و نیز حق مشترک بین خداوند و مردم مانند سرقت و قذف اجرا نمی‌شود و ضابطه آن موردی است که در آن حد تعیین نشده باشد

وَ لَوْ اِشْتَمَلَ الْحَقُّ عَلَى الْأَمْرَيْنِ كَالزَّانَا يُثْبِتُ بِالشَّهَادَةِ عَلَى الشَّهَادَةِ حَقُّ النَّاسِ خَاصَّةً فَيَثْبُتُ بِالشَّهَادَةِ عَلَى

الشَّهَادَةِ عَلَى إِقْرَارِهِ بِالزَّانَا نَشْرُ الْحُرْمَةِ، لِأَنَّهَا مِنْ حَقُوقِ الْآدَمِيِّينَ لِأَلْحَدِّ، لِأَنَّهُ عُقُوبَةٌ لِلَّهِ تَعَالَى

اگر حقی دارای هر دو جنبه حق الهی و حق الناسی داشته باشد مانند زنا با شهادت بر شهادت فقط حق الناس ثابت می‌شود، بنابراین با شهادت بر شهادت بر این که شخص اقرار به زنا کرده است، نشر حرمت ثابت می‌شود؛ زیرا از جمله حق الناس است، ولی حد ثابت نمی‌شود زیرا مجازات الهی است

وَ يَجِبُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ عَدْلَانِ لِتَثْبُتَ شَهَادَتُهُ بِهِمَا. وَ لَوْ شَهِدَا عَلَى الشَّاهِدَيْنِ فَمَا زَادَ كَالْأَرْبَعَةِ فِي الزَّانَا جَازًا.

واجب است برای شهادت هر کدام از دو شاهد اصلی، دو شخص عادل گواهی دهند. تا آن که شهادت هر کدام به سبب شهادت آن دو عادل ثابت شود و اگر دو شاهد بر شهادت دو نفر یا بیشتر شهادت دهند مانند زنا که چهار شاهد دارد جایز است

وَ يُشْتَرَطُ فِي قَبُولِ شَهَادَةِ الْفِرْعِ تَعَدُّرُ حُضُورِ شَاهِدِ الْأَصْلِ بِمَوْتٍ أَوْ مَرَضٍ أَوْ سَفَرٍ وَ شِبْهُهُ، وَ ضَابِطُهُ الْمَشَقَّةُ فِي حُضُورِهِ وَ إِنْ لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ التَّعَدُّرِ

شرط پذیرش شهادت شاهد فرعی این است که حضور شاهد اصل به سبب مرگ یا بیماری یا مسافرت و مانند آن غیر ممکن باشد و قاعده آن این است که حضور شاهد اصلی، مشقت داشته باشد اگر چه به حد تعذر نرسد

لَا يُشْتَرَطُ تَعْدِيلُ الْفِرْعِ لِلأَصْلِ، وَ إِنَّمَا ذَلِكَ فَرَضُ الْحَاكِمِ. نَعَمْ يُعْتَبَرُ تَعْيِينُهُ؛ وَ إِنَّمَا تَجُوزُ شَهَادَةُ الْفِرْعِ مَرَّةً وَاحِدَةً

وَ لَا تُقْبَلُ الشَّهَادَةُ الثَّلَاثَةُ عَلَى شَاهِدِ الْفِرْعِ فَصَاعِدًا

تعدیل شاهد اصل از سوی شاهد فرع شرط نمی باشد بلکه این مهم وظیفه قاضی است ولی شاهد فرع باید شاهد اصل را تعیین کند و شهادت فرع برای یک بار پذیرفته می‌شود و شهادت سوم و بیشتر بر شاهد فرع پذیرفته نیست

الرجوع عن الشهادة

رجوع از شهادت

إِذَا رَجَعَ الشَّاهِدَانِ فِيمَا يُعْتَبَرُ فِي الشَّاهِدَانِ، أَوِ الْأَكْثَرُ حَيْثُ يُعْتَبَرُ، قَبْلَ الْحُكْمِ إِمْتِنَاعَ الْحُكْمِ، لِأَنَّهُ تَابِعٌ لِلشَّهَادَةِ وَ

قَدْ ارْتَفَعَتْ وَ لِأَنَّهُ لَا يَدْرِي أَصْدَقُوا فِي الْأَوَّلِ أَوْ فِي الثَّانِي، فَلَا يَبْقَى ظَنُّ الصَّدَقِ فِيهَا

اگر دو شاهد در جایی که دو شاهد لازم است یا بیش از دو شاهد، پیش از صدور حکم از شهادت رجوع نماید، صدور حکم غیرممکن است زیرا قاضی تابع شهادت می‌باشد و شهادت نیز از بین رفته است و نیز به این دلیل که قاضی نمی‌داند سخن اول شاهدان درست است یا سخن دوم‌شان؛ بنابراین به درستی شهادت گمان پیدا نمی‌کند

وَ إِنْ كَانَ الرَّجُوعُ بَعْدَهُ لَمْ يُنْقِضِ الْحُكْمَ إِنْ كَانَ مَالًا، وَ صَمِنَ الشَّاهِدَانِ مَا شَهِدَا بِهِ مِنَ الْمَالِ، سَوَاءً كَانَتْ الْعَيْنُ

بَاقِيَةً أَوْ تَالِفَةً عَلَى أَصْحَحِ الْقَوْلَيْنِ

اگر شهود پس از انشای رأی رجوع کنند در صورتی که دعوی مالی باشد رأی صادره نقض نمی‌شود و خود شهود ضامن جبران مالی هستند که به آن شهادت داده‌اند؛ و بنا بر صحیح‌ترین نظر از دو نظر موجود تفاوتی نمی‌کند که عین آن مال باقی باشد یا تلف شده باشد

وَ لَوْ كَانَتْ الشَّهَادَةُ عَلَى قَتْلِ أَوْ رَجْمٍ أَوْ قَطْعٍ أَوْ جَرْحٍ أَوْ حَدٍّ وَ كَانَ قَبْلَ اسْتِيفَائِهِ لَمْ يُسْتَوْفَ، لِأَنَّهَا تَسْقُطُ بِالشَّبْهِةِ

وَ الرَّجُوعُ شَبْهَةٌ وَ الْمَالُ لَا يَسْقُطُ بِهَا

اگر شهادت، موجب صدور حکم قتل، یا سنگسار کردن یا قطع عضو یا ایجاد جراحت یا حد باشد و هنوز مجازات اجرا نشده باشد، اجرای آن متوقف می‌گردد؛ زیرا مجازات با شبهه ساقط می‌شود و رجوع از شهادت نیز موجب شبهه است ولی مال، با شبهه ساقط نمی‌شود

وَ لَوْ كَانَ بَعْدَ اسْتِيفَاءِ الْمَذْكُورَاتِ وَ اتَّفَقَ مَوْتُهُ بِالْحَدِّ، ثُمَّ رَجَعُوا وَ اعْتَرَفُوا بِالتَّعَمُّدِ اقْتَصَصَ مِنْهُمْ أَجْمَعِ إِنْ شَاءَ وَلِيُّهُ

وَ رَدَّ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مَا زَادَ عَنْ جَنَائِتِهِ كَمَا لَوْ بَاشَرُوا، أَوْ اقْتَصَصَ مِنْ بَعْضِهِمْ وَ رَدَّ عَلَيْهِ مَا زَادَ عَنْ جَنَائِتِهِ وَ يَرُدُّ

الْبَاقُونَ نَصِيبَهُمْ مِنَ الْجَنَائِيَةِ

اما اگر رجوع، پس از اجرای مجازات‌های فوق باشد و به واسطه اجرای حد، مشهود علیه فوت شوند سپس شهود رجوع نمایند و اعتراف کنند که عمداً شهادت دروغ داده بودند، اگر ولی دم بخواهد، از همه آنها قصاص می‌شود و مانند موردی که مباشر در قتل یک نفر بوده‌اند، ولی دم به هر یک از آنها مقداری از دیه را که مازاد بر جنایت او است رد می‌کند، یا آن که بعضی از آنها قصاص می‌شوند و دیه مازاد بر جنایت آنها به ایشان رد می‌شود و شاهدان دیگر که قصاص نشده‌اند، سهم خود را از دیه جنایت ارتكابی پرداخت می‌کنند

وَ إِنْ قَالُوا أَخْطَأْنَا فَالْدِيَةُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِ مُوزَّعَةً

اما اگر بگویند: در شهادت خطا کردیم، پرداخت دیه بر عهده همگی ایشان است که بین خود تقسیم می‌کند

التزویر

شهادت به دروغ

لَوْ ثَبَّتَ تَزْوِيرُ الشُّهُودِ بِقَاطِعِ كَعْلِمِ الْحَاكِمِ بِهِ، لَا بِإِقْرَارِهِمَا، لِأَنَّهُ رُجُوعٌ، نُقِضَ الْحُكْمَ لِتَبَيُّنِ فَسَادِهِ، وَ اسْتَعِيدَ الْمَالُ إِنْ كَانَ الْمَحْكُومُ بِهِ مَالًا؛ فَإِنْ تَعَدَّرَ أُعْرِمُوا، وَ كَذَا يَلْزَمُهُمْ كُلُّ مَا فَاتَ بِشَهَادَتِهِمْ، وَ عَزَّرُوا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ شَهَرُوا فِي بَلَدِهِمْ وَ مَا حَوْلَهَا لِتُجْتَنَّبَ شَهَادَتُهُمْ

اگر دروغ بودن شهادت به دلیل قاطعی مانند علم قاضی به آن ثابت شود نه به اقرار خود شهود که رجوع محسوب می‌شود حکم صادره نقض می‌گردد؛ زیرا فساد آن آشکار شده است و اگر محکوم به مال باشد آن مال بازگردانده می‌شود و اگر بازگرداندن مال ممکن نباشد شهود ضامن هستند همچنین باید از عهده جبران هر چیزی که به سبب شهادت دروغ آنها از بین رفته است برآیند و در هر صورت شهود تعزیر می‌شوند در سطح شهر و حومه آن معرفی می‌گردند تا از پذیرش شهادت آنان خودداری شود

نکات مهم مبحث شهادت:

✓ شرایط شاهد:

- **بلوغ:** در شهادت بر جراحات، بلوغ شرط نیست، به شرطی که شاهد غیربالغ به سن ۱۰ سالگی رسیده باشد.
- **عقل:** شهادت مجنون در وقت جنونش پذیرفته نمی‌شود.
- در صورتی که شاهد مجنون ادواری باشد، شهادت او در حال افاقه پذیرفته است، به شرط آن که در زمان تحمل شهادت و نیز ادای آن در حالت افاقه باشد.
- **اسلام:** شهادت کافر (ذمی یا غیرذمی) پذیرفته نیست و بنا بر قول صحیح‌تر، حتی کسی که علیه او شهادت داده می‌شود، باز هم اسلام شرط است.
- در مورد وصیت اگر مسلمانی وجود نداشت، شهادت کافر ذمی پذیرفته می‌شود.
- **ایمان:** ایمان در این مورد پیروی از اهل بیت (ع) است، یعنی شاهد باید شیعه باشد.
- **عدالت:** حالت نفسانی ثابتی است که فرد را وادار به رعایت تقوا و دوری از کارهای خلاف شأن می‌کند، عدالت عدم ارتکاب گناه کبیره و عدم تکرار گناه صغیره را می‌گویند.
- **طهارت مؤلد:** شاهد باید حلال‌زاده باشد.
- **ذی نفع نبودن:** منظور از ذی نفع نبودن این است که شاهد با شهادت خود، نفع و سودی را برای خود تحصیل نکند.
- شهادت شریک: به نفع شریک دیگر نسبت به مالی که بین آنها مشترک است، پذیرفته نمی‌شود.
- شهادت وصی: شهادت وی در مورد متعلق وصیت پذیرفته نمی‌شود.
- شهادت طلبکاران: به نفع ورشکسته محجور و متوقی پذیرفته نخواهد شد.
- لازم است شروط معتبر در شاهد به هنگام ادای شهادت فراهم باشد نه زمان تحمل شهادت (هنگام مشاهده)

✓ موانع پذیرش شهادت:

- **دشمنی در امور دنیایی**
- در صورتی که دشمن به نفع دشمن خود شهادت دهد و این دشمنی باعث فسق نشده باشد، شهادتش پذیرفته است.

• **کثرت اشتباه:** به گونه‌ای که شاهد مورد شهادت را ثبت نکند.

• **اقامه کردن شهادت از پیش خود قبل از درخواست قاضی**

✓ **مستندات شهادت:**

• **موارد احصائی:** ۱- علم قطعی، ۲- دیدن، در موادری که دیدن کفایت می‌کند ۳- شنیدن، همراه با دیدن

• **استفاضه:** شایع شدن خبر

• **مواردی که با استفاضه ثابت می‌شود:** ۱- نَسَب ۲- نکاح ۳- موت ۴- ملکیت طلق ۵- وقف ۶- عِتق ۷- ولاء

✓ **تحمل شهادت (شاهد بودن)** برای کسی که اهلیت شهادت را دارد واجب کفایت است و اگر غیر از او کسی نباشد، واجب عینی می‌شود.

✓ **در مورد شخص لال** اگر قطع پیدا کردن به منظور او ممکن باشد، تحمل و ادای شهادت از جانب او صحیح است.

✓ **انواع حقّ الله:** حقّ الله یا از حدود است، مانند حدّ زنا، لواط و سرقت و یا از غیر حدود. نوع دوم یا مالی است یا غیر مالی.

✓ **انواع حقّ الناس:** حقّ الناس سه نوع است: مالی، غیر مالی و آنچه اطلاع مردان از آن دشوار است.

✓ **اقسام حقوق با توجه به شهود مورد نیاز برای اثبات آن:**

• **چهار شاهد مرد:**

زنا

حد رجیم زنا: ۴ شاهد مرد، ۳ شاهد مرد + ۲ شاهد زن

حد تازیانه زنا: ۴ شاهد مرد، ۳ شاهد مرد + ۲ شاهد زن، ۲ شاهد مرد + ۴ شاهد زن

لواط

مساحقه

• **دو شاهد مرد:** ارتداد، قذف، شرب خمر، حد سرقت، عفو کردن از قصاص، تعدیل و جرح، طلاق، خلع، وکالت، وصیت به

شخص، نَسَب، رؤیت هلال ماه، اسلام، ولاء، بلوغ، زکات، خمس، نذر، کفاره

• **دو شاهد مرد، یک شاهد مرد + دو شاهد زن، یک شاهد مرد + یک سوگند:** هر آن چه مال است یا مقصود آن مال

است: دیون، اموال، جنایت موجب دیه

• **شهادت مردان و شهادت زنان حتی به طور مستقل:** ولادت، رؤیت هلال ماه، عیوب پنهانی زن، وصیت مال برای

شخص

✓ **موضوع شهادت بر شهادت، تمام حقوق الناس است، چه کیفری باشد، چه غیرکیفری.**

✓ **واجب است برای شهادت هر یک از دو نفر شاهد اصلی، دو نفر عادل شهادت دهند.**

✓ **رجوع از شهادت:**

• **قبل از صدور حکم:** عدم امکان صدور حکم

• **بعد از صدور حکم:**

در امور مالی: رأی نقض نمی‌شود و شهود ضامن خواهند بود.

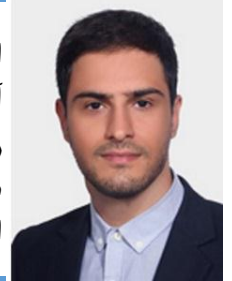
در اموری که موجب قصاص است و حکم اجرا شده: در صورت عمدی بودن شهادت دروغ، همه شهود با رعایت شرایط

اجرای قصاص و درخواست ولی دم قصاص خواهند شد

✓ **دروغ بودن شهادت:** اگر دروغ بودن شهادت به دلیل قاطعی مانند علم قاضی به آن ثابت شود، حکم صادره نقض می‌گردد؛ زیرا فساد

آن آشکار شده است و شهود تعزیر می‌شوند.

اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم و یا خطاهای انسانی دیگر که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com یا شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب «فقه استدلالی - آقای حمید مسجدسرای» و کتاب «فقه استدلالی - آقای سید مهدی دادمزنی» و کتاب «متون فقه نموداری - آقای مهدی صیادی» کمک گرفته‌ایم. به روزرسانی جزوه: زمستان ۱۳۹۹ اینستاگرام شخصی: [omid_mollakarimi](https://www.instagram.com/omid_mollakarimi)



امید ملاکریمی هستیم؛ به حواس پرت متولد دهه ۶۰! ارزش اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک گذاشتن آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاش‌م را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایش کیفیت یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیت بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»

داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانس رو گرفتم مثل خیلی از دانش‌آموخته‌های حقوق وارد دوره کارشناسی ارشد شدم؛ البته باید بگم که به کار ثابت هم داشتم که ماهانه به حقوق ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بدم دست آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد و یا حتی دکتری در بهترین حالت می‌خوام به کارمند سطح بالا توو به اداره بشم که نهایتاً به حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به به حقوق کارمندی خوب نقطه اوج آرزوهایشون محسوب بشه اما من رسیدن به به حقوق ثابت خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلی غرور و کمال رضایت از مفید بودن خودم به نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذات زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «به جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو به محیط اداری» فراری باشه. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوق ثابت را به لقاییش ببخشم و از اول فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاق سوزان باید اول اول توو خود آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کار ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!»، یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنن و نهایتاً سه هزار تا وَر می‌دارن و تو بدون سهمیه عمراً شانس نداری!» اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اول فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همه توانم پیش برم؛ البته قبلش از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمک کنن و این هشت ماه به کم توقع و انتظارشون رو از من کم کنن. من ریسک شیرین بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجود تمام ترسی که از شکست داشتم، از تصمیم‌ام راضی بودم!». جمله به بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که به ماشین بخری، اول برو به جاسوییچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطلی، رفتم یک سنجاق سینه کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی گت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی برام می‌اومد. مثلاً با مسوول به کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعت کار اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نگرهبان مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوه شیرین اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مع العسر، یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با به جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیت همه جا بیچه!»

چشم‌انتظار خواندن داستان موفقیت‌تان هستیم. به امید موفقیت تو؛ امید ملاکریمی (پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.)

Telegram Channel: @OmidMollakarimi E-mail: mollakarimi.omid@gmail.com

Instagram: @vekalatyar web: mollakarimi.ir

به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتس‌آپ بدین تا لینک جزوات تضمین‌کننده قبولی در آزمون‌های وکالت و قضاوت را برایتان به رایگان بفرستم!